



باین پس ایسم است که بسم الله الرحمن الرحیم سرکه این پس نام را بر اند
و خدای را باین بخواند که یا خدای تعالی را باین پس هزار نام خوانده باشد
و یا کرده باشد بدانکه بعضی از علمائ گفته اند که پوره فایده تعلیم است از هر چه
مربنده کان خود را که چون حمد و ثنا گویند و معنی الحمد لله اینست که بگویند
سپاس و پستایش یعنی صفت کردن بر نیکیهای خدای تعالی را پست
رب العالمین که پروردگار جهانیان است الرحمن الرحیم یک مهربان بخشنده
و بخش بنده است و بعضی گفته اند که این اخبار پست از حق تعالی باین که
حمد و ثنا یا مر خدای را پست جل جلاله بدانند سبب نزول این پوره
بقول امیر المومنین علی و عبدالل بن عباس رضی الله عنهما در مکه بوده است
و اول پوره که آمد اینست رسول علیه السلام فرمود که چون صبح را میروم
آذانی شنیدم که یا محمد من کریمم تا مرا ورقه این نوحه گفت چون آن
آواز شنوی مگر برز و کوشش و آرتاجه میکوی بدخشان کردم چون آواز آمد
گفتم بیک گفت بگوی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد محمد رسول الله باز گشت
بگوی الحمد لله تا آخر پوره و آواز گشنده جرس بود علیه السلام و رسول علیه السلام
فرمود که ان فی سورة فاتحه الکتاب سبعین شفا و فی روایت فایده ای
شفا من کل داء الا پام ای الموت یعنی فایده از شفا و بخت شفا پست
و در روایت دیگر فایده شفا و حمد و پست مکرر را در فضیلت این پوره

احادیث بسیار پست رسول علیه السلام فرموده است که اگر این پوره
در توریت بودی قوم موسی علیه السلام گمراه نشدی و اگر در زبور بودی
قوم داود علیه السلام مسخ نشدی یعنی خوک و جمد و نه نشدند
و اگر در انجیل بودی قوم عیسی علیه السلام گمراه نشدندی و هر پیکانی که
این پوره را یکبار بخواند که یا محمد قرآن خوانده باشد و کویا که بر همه
مومنین و مؤمنات صدقه داده باشد الحمد لله عده شش یا صد یا هزار که
هر چه کند تواند شکر و بر او جپست که از وی بی شمار غنیمت شای وی کویا
ای بنده تا شایانی که روشنائی بخشنده در دو جهان وی است و مهربان
در بهشت جاودان بر دوستان وی است تکلیب یوم الدین یا دشواره بود
و پست را نواز و بلطف و دشمنان را که از بدتر در وقت دادن جرا ایک
بگویند ای بنده کان که مر ترا بنده کی میبینم و بس اهل معرفت گفته اند
العباده شغل کلک به و شغل القلب بمعرفته و شغل الروح بمشاهده شغل
النفوس بخدمت و شغل اللسان بحدیثه یعنی عارفان گفته اند که معنی عبادت
آنست که بنده همه اعضای خود را بعباده مشغول دارد و در ابعرفت
روح را بمشاهده و نفس را بخدمت و زبان را بحدیث بنده از عبادت
یعنی بندگی کردن و از خود دست یعنی بنده بودن نیز می شاید که باشد یعنی
ترا بنده می باشیم و بس و دادن مال برای رکنه و صدقه عبادت و پست و رضا

و اذن بنده بگرفتن مال بظلم عبودیت و عبودت را در جبر است
 در حدیث آمده است که یکدم که ظالم بظلم گیر و ثواب آن بهتر است
 از صد هزار درم که بنده صدقه دهد و عبودت بنده بود و نیست و این حدیث
 حتی باینکه یقین علی ظاهر میگوید بنده کی تا ترا هر که پاید و علی باطن
 میگوید بنده کی کن تا غایتی که ترا یقین شود و بعد از آن بنده باقیست
 و چون بنده شدی ترا رضا باید داد و آنچه موی توی بکند با دو قطره
 تو حیدر شوان رفت رایت یا رضای و دوست باید یا موی خوشی
 شمع خاوس پسند کا بلی کوید که مرا دوزخ بسوزد خاکساری کو بسوزد و مرا
 جنت نباشد بوستانی کو مباح من یک اصحاب کم بر در دران مقیم که در دیر
 می نکردم استخوانی کو مباح و این مقام محبت و ایت اللهم از قضا
 و عبودت مقام رضا است و ترک چون و چرا شرف بنده بودن یافته شد
 و خدمت امامت وجود گرفت که سبحانه الی انی ابرار بنده اشارت باشد
 یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا اثم لکم فی نون نیت است حکیم شای غریبی
 نیک می فرماید رحمه الله علیه در که خلق همه رزق منسوبت و موس کار در کار
 خداوند جهان و در دوس هر که او نام کسی یافت ازین در که یافت ای برادر
 کس او باش و مینویس پس و اینک پیشین و از تو یاری می خواهم و پس ای
 منک الیون و العاقبة قال بعض اهل المعرفة لا یستعانه طلب العین ای نیا که

که

ان یجمل من لک کاینه نیا یک یعنی عن الیقین می طلبم از تو چون که
 علم الیقین وادی ما را بعین الیقین برسان و شمع سینان توری در
 در غار شام امامت کرد و چون اینک بنده و اینک بنده گشت بهوش شد
 و پشاد و چون بخود آمد بگفتند یا شمع به حال بود گفت ترسیدم که مرا بگویند
 چون ما را بنده کی میکنی و بس و از مایاری میخوای و بس چرا از طیب دارو
 میخوای و از پستان یاری میخوای در جبر میگوید اهل معانی و پان میگویند
 درین آیت الشاکی است از غیبت بطلب و اهل شوق میگویند درین اشارت
 مرا اهل شوق طلب را که نو میدنباشید که گرم من از غیب بطلب ندای کند
 بنده نو میدنباشی که ترا یا برانند کورت امروز برانند که در ذات خوانند
 عجب حیرت که اگر عاشق از فی نظر آید که کوید خطاب آید که لن ترانی و اگر
 نو مید و از بگوشتن بشیند و بگوید ای پنهان این چه بود الغیبت که تو میکنی
 و الله رب رب الارباب نداید که ادعوی استج کم فقیهت ادعای المشاقین
 پس الرد و القول و الصرف الوصول که دست بر کاری نهم زنجیر بر پستم بند
 در حم می غم کند که غم میاری کنم ایندنا الله انما یستقیم بنای ما را در است
 یعنی پایداری ده ما را را می که نموده و بذات قول علی و ابی رضی الله عنهما مال الیک
 رحمه الله انما یل بنی ثالیک و اجعل اقبالی علیک و کن علیک و لیس و لیس
 پسین یعنی راه غای ما را بمشاهده جمال و بگردان اقبال ما را بجنب جلال خود

و با پس مارا و لیل و سپان کن مارا بسبیل استعانت ظاهره رجایت چند
شرعه است و استعانت باطنه معنی مایه است ان الذین قالوا ربنا الله
ثم لم یاتوا بما وعدهم و لا نعم جزنون مرده عظم است مرا با استعانت
استیمو اولن تھو الی لن تطیعوا کا رصب است صراط الذین انعم علیهم
بدل من قوله تعالی الضراط استیمو معنی بنای مارا راه انما کنی کرده برایشان
بدادن ایمان و عزمان غیر المغضوب علیهم نه خشم گرفته شده برایشان
بعد از یافتن راه راست یعنی همچون جو دان مگردان مارا که اول راه
را پست یافته و آخر غضب کرده شد برایشان چون ایمان نیافرند و
پرو پنهان و لا الضالین و نه گمراگان و بی راهنمایی گمردان مارا
همچون ترسایان این تفسیر میگوید و الله تعالی اعلم که حاصل این دعا نیست
که بنمای مارا دانی که در وی ترس و وحم نباشد و این راه عاشقان و پوستان
حضرت باری تعالی است که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا ینزلون
چون مقصودشان بر محبوب حقیقی نیست از عرش تا تحت الثری نشان
کرد الثقات بان مگردانند مازع البصر و ما طعی اشارت بایست و مولانا
جلال الدین رومی بیان حال شیخ محمد غزنوی سرزی میکند کنجهای خاک تا میستم
عوضه کرده بود و پیشتر حق شیخ کشف خفا من عاشتم و بگویم غیر تو من ناستم
مشت جنت که درم دختر و در کم خدمت من از خوف تر و منی با شتم سلامت جوئی

را که این هر دو بود و خط بدن عاشتی که عشق بر حسن خورد و قوت صدور
پیشش نیز زد و توت بنده دایم خلعت و ادرار جو پست خلعت بهشت
میدیدار او پست حکمت واجب بودن خواندن فایده در هر رکعت
این باشد که دایما باید که بنده طالب وصال بود و راه عاشقا را جوید تا از
ایشان باشد تا در طلب جوهر کانی کانی تا زنده بوی وصل جانی جانی
فی الجده حدیث مطلق از من بشنود سبحه که در چپتن آتی آتی الهی مارا
از عاشقان جمال و جلال او گردان توفنا پس الحشا بالحق الحشا بالحق
علی خیر خلعت محمد و اله و اصحابه بسم الله الرحمن الرحیم بنا کرد بر پست
و پائیده است و باینکی بسیار است و همه چیزها از او پست الذی آن خدا
بیده بوزمان و قدرت و است الملك پادشاهی بعضی میگویند مراد از اینجا
صفت است از صفات حق و از متشابه است ایمان آریم با مغول
نشوم بکفایت آن و بعضی میگویند عبارتست از تصرف و قدرت یعنی
در تصرف و قدرت او پست ملک دنیا و عینی ضعیف در ویش ایست که
از غیر او ترسد و مرغیر او را نپرسد و از غیر او طمع نکند و از باب ملک مطلق را
معتبر او دانند و در بلا با و پناه گیرد و عطا یا از او جوید و بنده خاص او شود
تا از شر ملوک مجازی خلاص شود و یکم پسنای غزنوی نیکی می فرماید بنده مغول
ملک باش که با داغ ملک روز تا معنی از شبه و شمار عس و مغول کلی مغول

و او پست بر همه چیز تا توانا توکل با و کن ای مؤمن چونکه دانستی که مبدءی
 چنین داری ز بهر تقوی و تقوی را بجماع دنیا مفروش و بار باب ملک دنیا
 منهای منکر بهر که ای که تو خاص از انانی مفروش خویش از ان که تو پس از ان
پسازید از برای نام و دام و کام چون مردان جمال نقش آدم را نقاب توکل
 باز صفت و یکش گشت الذی خلق الموت و الحیوة آن خدا ای که پافزید مرگ
 و زنده گانی را پشتون گم تا پناز ما به شمار ایکیم گشت از شما احسن لهذا نیکو کارتر
 مرگ و زنده گانی دلیلست ظاهر بر پستی خدای قادر حکیم علیم قاهر بر آنکه حضرت
 بهرنت جلت قدرته از آدم و ن فرزه است پس مراد اینست که آفرید مرگ
 و زنده گانی را تا پیدا شود از شما با خستیا شما آنچه دانسته است بعلم خیریم که پیش
 که کند و بهرشت رسد و عمل بد که کند و بدوزخ رسد نصیب مؤمن اینست
 ازین آیت که مرگ را داریم در نظر دارد و او پست خدا دان بکند و از پیرای خود
 نفور کند حضرت شیخ این فیه می فرمودند که سر روز جمل بار خود را بکمر بستگان
 می برم و حساب خود می کنم حال البنی علیهم بس العبد عبدنی المقابر و البلیات
العبد عبدنی الجبار الاعلی الحدیث و نکته در تقدیم موت بر حیوة شاید که این باشد
 باز صفت خود را یاد کرد و گوشت جمل جلالت و الموت بر الزود او پست غالب بر همه چیز
 چیز که میسر نشود از وی که بر نصیب درویش اینست که روی بطاعت آورد
 و عزت و نفرت از وجود الغفور او پست پوشنده گناه مؤمن بد کرد و اگر چه بود

دیگر

بی شمار سرگراخواهد نصیب تو اینست که هر چند گناه داری از رحمت
 بی نهایت او نومید نشوی از هر نیز غرنوی دارم که گفت آبی رحمت در
 جامست از انجا قطره ما را تمام است فرو شوی بان دریا چو یکبار
بکمر و دیر آن دریا زمانی ولی روشن شود و کار جهانی غیر کرم او
 به داریم باز صفت و یکر گفت الذی خلق سبع سموات طباقا ان غیر
 پافزید سموت آسمان را طباقا بر زیر یکدیگر کعب اخبار گفت آسمان دنیا
 از موج آبست و دوم از در سپید است و سیوم از آهن است و چهارم
 از پس است پس از پسیم است ششم از زر است هفتم از یاقوت است و هشتم
ما ترانی خلقی الرحمن من ثناوت نه پنی تو ای محمد با هیچ بنده در آفریدن
 خدای بخش بنده تفاوتی نیستی هیچ عیبی نه پنی در آسمانها یا در هیچ خلوق
 نه پنی همه را بحکمت کامله جو الیه کنی و اگر چه بکند آن نرسی نصیب تو اینست
 بدانی که سموت آسمان را بالا بداشت بی پتون بقدرت کامله ترا خلیع نمائند
 بر رحمت شامله امام حمزه و کسایی من تقوت خوانده اند تفاوت الامر
 و تقوت و دیگر گونه شد کار نه پنی در مخلوقات خدای تعالی خطری و اختلافی
 و شاقصی سرگرا پنی آفرید ما ولی یا مؤمن یا کافر یا فقیر یا پان یا غیر آن
 مختلف الاوان محب الابدان و معیوب الارکان همه بموجب حکمت
 بود و همچنین اوضاع عالم و بهشت و دوزخ و اهل آن عارف همه را باید

از آتش خلق بسیار

بکمت او چو آنکه بچشم انکار نظر در خلق او بکنند. هر آن غشی که در عالم دنیا
 تو زیبا بین که ما زیبا ندیم. زلفت خود پر موی نمودیم جهانی در بی
 نهادیم. زینا ما خالق هذا باطل است بما کنت ثقیلاً عذاب النار بخواند چون ذکر کرد
 هیچ شاد و بی غمی نیایی در مخلوقات او باز فرمود فارجع پس باز گردان
 البصر جسم را در آفرینش آسمان بل ترسی سجی ی بینی من ظهور از شکافها
 جمع نظر شکاف من ثم ارجع البصر پس باز گردان چشم را کونین باری بس ابرار
 یعنی بار تا مل کن در آسمان هر چند تا مل کنی و نظر کنی یقلب باز کرد
 الیک پسوی تو البصر چشم تا پیای خوار و دور از یافتن عیبی و هر چه و ان
 مانده و گذشته باشد از یافتن عیبی در آفریدن آسمان و بعضی میگویند
 ارجع البصر باز در زمین و محاسبه مخلوقات نظر کن تا هیچ عیبی یایی نیست
 هر چند نظر کنی در میکمل علوی و مرکز پستی سج عینی نیایی بل که همه بر قضا بکمت
 و دلیل بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و قدرت و علم و ارادت
 او باشند پس عارف نشوی بعضات ظاهر در ملک و ملکوت و راه یابی
 به عالم جبروت باز اشارت با استدلال بصفت دیگر کرد جل جلاله و فرمود و ان
زینا بدستی سر آینه پارسیم الانما الدنیا آسمان نزدیکتر از زمین بما کنت عذاب النار
 همچون هر اخلاقی در افشان اند و چنانکه ما کردیم آن پستارگان را و انما الدنیا بما کنت
 جمع بر معنی مراحم باشد آنچه بوی اندازند لشیا طین مردیو از آن چون خورشید

با آسمان بر ایند تا چرخ فرشتگان شوند بدانکه از اول پیوره تا اینجا صفت
 یا کرد و معنی من ملک بزرگوار ملک دار قادر قهار عزیز غفار خالق منت
 آسمان فی عیب و جوار مرتین آسمان دنیا پستارگان بی شمار و کرد و اند
 آن مراحم مریشان جبار تا استدلال کرده شود ازین صفات عظام
 بنات ذو الجلال و الاکرام که آسمان را بقدرت برداشته و در هواستون
 داشته و بخندین سزار کو اکب ثواب نگاشته و عارف این همه را ظاهر
 نور داشته. ای تابش نور از تو. وی نازش چو از تو. ای دروش
 زینت بام رندان اینست تا دانی که زینت دل دو پستان بمش ابرو
 چون باشد بدانکه اهل علم سینه و نجوم نه ملک اثبات می کنند و در آسمان
 و عرش و کرسی مذکور پست و می گویند که کوکب پیاده هفت پست
 زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و مقرر و هر یکی از اینها بر فلکی اند
 هم برین ترتیب و غیر این منته را تا بقان میگویند و کمان ایشان
 اینست که ثنات بر فلک ششم است و امام ابو العین سفی صاحب کتاب
 تبصرة الادله گفته است که این کمان ایشان ظاهر اخلاف این است
 که و لقد زینا السماء الدنیا بما کنت عذاب النار و گفته است ندب
 اهل تفسیر است که همه در آسمان دنیا پست و بعضی ظاهر نیز آورده است
 که این آیت دلیل است بر بطلان قول مجان ظاهر از هر آنکه نجوم نجوم

در آسمان نه در ملک شتم در تفسیر لسان التشریل آورده است که الفک جرح
 آسمان که پستارگان در وی گردند و این قول جیت قال الله تعالی کل فی
 ملک یسجون فاما آن سخن که میگوید که آسمان میگردد و خلافت نص قرآنیست
 و باطل است بدانکه پستار اهل تفسیر برین اند که جدای شود از پستار چون
 شعله آتش و بر شیطا من میزنند فاما پستاره در جای خود است و امام شاهر
 گفت از فریدن پستارگان از برای زینت آسمان و بر جم شیطا منست و همچنین
 را مهابد شنا حن جات قبله در بابانیت فاما اعتقاد مجسم و این مفسره و
 در پی عادت و شقاوت تکلف است بی علم بات و بدانکه علماء معانی و بیان
 اشغال کلام را از غنیت بخلاب با بکلمه باریک منعت می گویند چنانکه در
 آیت است که ولقد زیننا آسماء الدنيا بنسبت ما قبلش و ذکر مصباح و ارادت
 نجوم و مانند این را پستاره مصرع گویند چون دلایل عظام یا ذکر وجود
 واجب الوجود و طایفه منکر از ادیان و آدمیا که اقرار ندارند بآن
 و اعراض کرده اند و کفران مخصوص کردندشان بعد از نبیان و فرمود
 در حق ایشان جل جلاله و اعتد ما لکم اما ده کردیم دیوانه از عذاب البحر
 آتش سوزان و این آیت و نیست برین که در دوزخ جایا موجود است
 و الذین کفروا برهم و مر آنچنانی را که کار نشده اند بجهای هر دو جل و با وجود
 جنس دلایل عذاب جهنم عذاب دوزخ است و پیش و بد المصیر جای با کثرت

که وی در دوزخ است صفت بدی او را یاد کرد و گوشت جل جلاله اذرا
 چون القوا المکذبه شوند که فران مینا در آن دوزخ پیوسته است و گویند که امر آن
 دوزخ را شقیقا با یک رشت چون با یک خریع می بشوند از دوزخیا که
 پیش از ایشان در آمده باشند یا از خود یا از دوزخ و بی و این دوزخ
 تنور می شود برین کا فران همچون جوشیدن دیکم پسین که آتش میزند
 و دانه در وی اندک و آب بسیار گند و نزدیک باشد این دوزخ غیر بطرفه
 من العیظ از ششم خدای تعالی یا از ششم ملک دوزخ و فرشتگان عذاب
 یا از ششم خود بر دشمنان حق تعالی کما براری که انقی فیها انداخته شود و در
 دوزخ فوج کرده می را پستار هم پسندشان خورشها ملک و زبانیه و دوزخ
 الم یا یلم اینا ده بود شمارا نیز بر هم کنند یعنی پیغامبری نیامده بود بشما تا
 تا شمارا ازین دوزخ و عذاب دوزخ خبر کنند تا شمارا ایمان بودی و عمل
 نیک بودی و ازین دوزخ خلاص بودی این پر سپیدن پسر زشتان باشد
 تا او را و خیال گوید شان بلی قدجا و نابی آمده بود بماند نیز پیغامبران پیغم
 ما را خبر کرده بودند ازین روز و ازین عذاب فکذبتا پس ما ایشانرا
 دروغ گوی داشتیم و بایشان ایمان نیاوردیم و قلنا و گفتیم ما نزل الله
 نفرستاده است خدای تعالی من شیء من شیء چیز از آنچه شما میگوید و گفتیم
 پیغامبران را ان اثم نیستید شما الا مکر فی قتال در کمرای کبیر بزرگ از برای

شان

مبتلا شدند در آخرت بعد از بزرگ ای برادر ترا نیز خواهند بر سید کینج
 و اعطای و پند دهند و بتو نیاورد و گفت که چرا ام که امست و جلال کدام
 وجه باید کرد و چه نباید کرد و هر چند در خط پیشتر می شنوی و عمل نمی کنی کار تو بدو
 ترمی شود و علم بسیار حاصل کردی بی عمل و ای بر تو تا چند بدرگاه ظالمان
 و اهل دنیا ملازمت کنی و مال و بگویند و وزخیاں کو گنا اگر بودی می پندیدند
 پس چون بنام بران و فرمان بر وادی کردی و جانی را و بی روی ایشان کردی
 او عقل با عقل کردی سخن ایشان را و عقل را بکار داشتی تا گنا بودی مانی از عیب
 پیغمبر و یاران یعنی اهل دوزخ بودی که سخن اصل حق را بشنودی و در دلائل
 و حدایت سعی و سعی نظر کردی و ایمان آوردی و عمل نیک کردی و بدو
 بودی حق تعالی فرمود و ما جزو افسا قرار گشتند و وزخیاں بدین
 بگناه خود و هیچ نایده نگذاشتن چنانچه بس دوری باد از رحمت خدا
 لا محاله پیغمبر و وزخیاں از امام کسان پیچقا بضم سین و جا خوانده است
 ای فلز مهم الله حقاً و ما پیچقا بضم سین حقاً ای اسحاق ای ابا و اسحق دور
 نصیب تو نیست که ایمان آری چنانکه شرط او است و سخن اهل حق شنوی
 و قبول کنی و در ملک و ملکوت تامل کنی و از خلق بخلق راه بری و دل را
 نور قرآن و ذکر روشن کنی و در دنیا پیش از مرگ بتوبه و استغفار و توبه
 در و فطام کنی تا از عذاب آخرت خلاص گشتی و شنودی و مکر دیم به آمد

باشی

گفته نشنیدی مکر دیم به آمد

گفتیم و شنودی مکر دیم به آمد چون از اول سپوره بیان کرد و لایق پیغمبر
 و قدرت چنانکه که شد و طایفه کافر آنکه ایمان نیاوردند با آن و عذاب
 ایشان را یاد کرد و از بدی حال ایشان خبر کرد بعد حال مؤمنان و ترسیدان
 بیان کرد و گفت جل جلاله ان برستی و بر آینه الدین انما کون
 می ترسند و برستم پروردگار را با لعین عیب یعنی خدا را بر جل جلاله یاد
 می پرستند و مرا ایشان را پست معصوم آفریدن کنان و آخر و مکر دیم
 بزرگ یعنی بهشت جاودان و بعضی میگویند می ترسند از خدای تعالی با
 باشکار او پنهانی در پیش خلق و در خلوة بدانکه این بهشتی را خدای
 برسدن یا ذکر و نه بایمان تا بدانی که مقصود بزرگ از ایمان بر پس
 خدای است قال البنی علیه السلام من قال لا اله الا الله مخلصا و من
 قالوا ما اخلاصها قال نجره عن المحارم یعنی گفت الدین حیثون و نه
 گفت که الدین امنوا ایمان آوردن فی اخلاص شجب یعنی دهر و اخلاص
 کله طیبه باز ایستاد پست از هر امه و ترس خدای نصیب تو نیست
 ترس خدای تعالی را شمار خود پس از اول قرآن تا آخر قرآن تا نازل
 تا مرتبه خدای ترس را بدانی گفته نشد که مردان نشدند از او شیخی را یا باز
 گانا از امر بزرگ است بل که گفته شد که مر خدای ترس را باز حضرت
 پروردگار بیان علم خود می کند و می فرماید جل جلاله و استر و اینها را یاد

ای مؤمنان و ای کافران قولکم گشای خود را و جبر و پیا آشکار کنید
 گشای خود را بهر حال که باشید و بدانند اینه بدستی که خدای تعالی بندگان
 بذات الصدور با نجه در سینها و در دلها می شاپست پس ابرار کافران و مؤمنان
 و احوال ایشان را بدانند و جبر و انان بدانند و بعضی میگویند که این ایه است
 لفظ و خبر معنی ای ان اخفتم کلامکم او اعلستم فانه عليم و بعضی میگویند
 این آیت در حق کافران قریش بود بزبان و دل و پنهان و آشکارا
 رسول را صلی الله علیه و سلم دشمن می داشتند و قصد بدی می کردند و دشنام
 و ناپزایی می گفتند آپسته گوید تا خدای محمد نداند پس این آیت آمد که من
 خدای ام پنهان و آشکارا بدانم پس کنت جل جلاله الا لعلم اندانند من ان
 خلق پافزید همه چیز را چون ندانند حال ایشان را چون ندانند غلو حق را
 و حال ایشانست که و هو اوست اللطیف و انابکارهای پنهان و در پستانده
 یکی به بنده کان و قیل اللطیف و در پین و قیل باریک بین و شیرین کار و خبر
 اکا هست بهر چیز نا و خبر کننده است ازان عارف باید که ظاهر و باطن
 خود را پاک کند و از انفات بیز حضرت الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر
 او باشد بی مکر و حسد و خدعیت بدانکه اول اشارت بدلیل کرد که در آیه
 ایشان بود و کنت الذی خلق سبع سموات تا آخر و عذاب منکران و جای
 ایشان را یاد کرد و حال مؤمنان را نیز یاد کرد و در علم خود را بیان کرد و باز اشارت

و پنهان

بدلیل کرد که از زمین باشد و فرمود و کنت جل جلاله مؤتذی جعل کلمتی
 ان خدا نیست که گردانید از برای شما الارض زمین را ذلوا کما نرم که توان
 رفت بروی چون جنیت فانشوا بس برویدی میگویند در کنار با اوی
 یا راههای وی بقال ذل البعیر ذلوا و ملو ذلول و این را م است الملک
 العرب و فیه استعارة معرجة و تخفیل علی مالا تخفی و کلا و بخورید
 من ریه و آیه اندر وی خدای تعالی که از زمین بیرون می آید برای شما و آیه
 و بان خداست جل جلاله البشور زنده کردن شما و پراکنده کردن از کور
 و قنات از برای جزای یعنی دلیل بر پستی من که خداوندم آیت که شما
 پافزیدم تا نظاره کنید در وی و زمین را از برای شما نرم گردانیدم
 تا باشید و راحت کنید در وی و از بهر تجارت روید بروی و بخورید
 از نعمتهای وی باز جمع کنید شما را چون بمیرید در وی و پراکنده کنم
 از وی چون که منم قادر جی بر بالا شما آسمان و پستارگان دلیل در زیر
 قدم شما دلیل و بیرون آوردن نعمتهای از وی دلیل و خوردن نعمتهای
 از وی و مضمم آن دلیل پس زنده کردن شما آسمان بر ب جلیل اعلی
 و عرفان تاشوی عزیز و کافرو فاسق مشو تاشوی دلیل چون دلایل خود
 بر قدرت و حکمت و انعام و اکرام و از قبول نکردند پان عذاب کرد
 خواهد بر زمین فرو بردشان یا بلای از آسمان فرستد و کنت جل جلاله استم

ایمن شدید شما من فی السما و ازان خدای که در آسمان است قدرت
 و سلطنت او و قیل در آسمان است پادشاهی و عرش و کرسی او
 و یا از فرشتگان عذاب و رحمت او آن بخیف بگویم که فرود شمارا
 الارض بر زمین فاذا می بس انگاه زمین مژگنی جنبید و فرو می برد
 شمارا بخود می کرد و دشما چون آب که کسی را غرق کند عذابا کند شما کافرا
 چنانکه قارون را کرد و بر زمین فرودش اَم اَمِنْتُمْ اَمین شدید من بپس
 آسمان و ازان خدای که در آسمان قدرت او است آن یسپاس که فرستد
 عینکم بر شما جامی پسکی بادی که در وی جامها باشد یعنی پسک ریزه پند
 پسک را بر شما پستند آن بس زود باشد که بدانید کیفیت چگونه است
 نیز ترسایند و عذاب من بس یاد کرد و حال مکررا و گفت جل جلاله
 و لقد کذب و بر پستی که دروغ کوی داشتند الذین ان کافران که من
 قبلهم پیش ازین کافران بودند پیغامبران خود را چنانکه این کافران ترا
 یا محمد تکلف کان بس چگونه بود بخیر عذاب من ایش ترا بسبب انکار کردن
 ایشان پیغامبران مرا و قبول ناکردن ایشان حکمهای مرا و قیل گیری گمانی
 افعال ایشان را و کرد اندن من احوال ایشان را بعضی را بر زمین فرود می دم
 و بعضی را بلای آسمان آند پسند ما و بادا با پسک بعضی را حدود کرده اندیم
 و بعضی را چون کرد و اندیم بس شما ای کافران مکه زود باشد که عذاب مرا درینا

و آخرت پسند باز دلیل و قدرت خود ایا و کرد که در میان زمین و آسمان
 و گفت جل جلاله اولم یروا نمی بگویند الی الطیر پسوی مرغان فو قهم که می پزند
 بر بالای ایشان صفات با سطات اخیستمن یعنی گشت اینده پرماشا ترا
 وصف کنند پرماشا ترا و یقبضن ای و قابضات و فرار گیرنده کان
 بالماشا ترا در پریدن عطف علی الفضل الدال علی صفات تقدیر و تعیین
 اخیستمن فی الهواء و یقبضنها بعد البسط یعنی بپراکند بال باز کرده می پزند
 که بال را جنبانند و می پزند و بر ما برسم می زنند در پریدن یا یکپس
 باز می دارد این مرغان را و نگاه می دارد شان در هوا در حال پر کشده
 کردن و در حال جمع کردن پرماشا ترا الا الرحمن مگر خدای بخشاینده
 بر پستی وی بکلی شی پیغمبر پناست همه چیز ما یا دانا پست بصلح هر چیزی
 چون مرغان را در هوا میدارد بقدرت خود اگر عقلت پر بودی با پستی مرغ
 خانگی همچین بودی و شیرت چنین بودی چون پرندار و بس خداوند پاکست
 بر همه که خواهد از عذاب و رحمت و بر زنده کردن بعد از مردن اگر عذاب
 کیست که شمارا یاری کند چنانکه فرمود جل جلاله اَمِنَ یاکیت هذ الذی اکلوا
 ثم جئکم لشکریست مر شما را یفرستم یاری کنندتان من دون الرحمن بحر فضل
 ان الکافرون الا فی نزول استند کافران مگر در زمین تنفس و شیطان و مرایش ترا
 باز فرمود اَمِنَ هذ الذی یاکیت ائمه نیز حکم که روزی و در شمارا ان افسک زنده

کند

شکر باز دارد خدای تعالی روزی خود را از شما و یا یعنی از جان شما که است
شکر باشد شما را و یاری دهد شما را اگر بگوی خدای تعالی پاید که است
از جان شما که روزی دهد شما را اگر حق تعالی روزی را بکیرد چون عاجز شدند
از جواب و حق را کردن ننهادند حق تعالی فرمود بل چو آنی عزیز و عزیز بل پسین
در کردن گشتی و زمین از حق و اقرار کردن حق ای درویش حق را از اهل حق
قبول کن و همت و عزت را دور کن تا از دوستان شوی و اگر قبول نکنی از
دشمنان شوی چنانکه حق تعالی بیان کرد حق را و باطل را یعنی بعضی حق را
قبول کردند و بعضی فی حال ایش از پاان کرد و گفت بس جلالت افمن افس
ان کسی که میشتی میبرد و مکنت علی وجهه بروی افتاده الا کتاب بروی افتادن
اهدی راه را به پست یا بنده تر است افمن میشتی یا که میبرد و پست تر است
و ایستاده بر پای بی آفت علی صراط مستقیم بر راه راست یعنی کافر برانست
در راه راست یا فتنش بمؤمن حال مؤمن چنانست که کسی بر راه راست
برود و بر پای و زمینند بروی و حال کافر چنانست که کسی برود در راه نامحور
بروی افتد و بسیار بفرزد و حال مؤمن همچون کسی پناست که میبرد و بر راه
راست و حال کافر همچون کور پست که بر راه نامحور میبرد و دومی افتد و کور
در دنیا ایمان نیابد و حق تعالی ویران قیامت بر روی روان کند بدو زنج و چوب
خرامان میبرد و بهشت و بعضی میگویند ازین آیت ابو جهل مراد پست و پهلوان

سلی علیکم یا ایها المؤمنین حمزه یا حمزه کافران و همه مؤمنان و فی الکلام
تمثیل حال عارف و زاهد و حال اهل هوا و اهل رضا و حال متشیخ و متبع
و حال عالم و جاهل حسین دان سیر عارف مردی تا تحت شاه
سیر زاهد مردی یک روز راه چون عارف محبت و شوق بندگی میکند
وزاهد خوف و طمع چون تجوین بخواندی در بنی باجهتم قرین و مطیع
غیب و اعطاء نیست که بر راه راست خوانند و بر سنگ خود در چرخ کند
همچون پنا که بر ناپنا در چرخ کند و بعضی گشتی کند مکروران بعضی را بوجهت
و بخل آن بکند چون در آیت که شته گفت که کیست که سنگ و نصرت باشد
مر شما را و کیست که روزی دهد شما را درین آیت فرمود در چوب
علیهم تا جواب گوید قل کبوی ای محمد مو آن نصرت و سنده شمارا الهی
آن خدا نیست که انشا که پافزید شمارا بقدرت خود الانشا آفرین
و آغاز کردن و پدید آوردن و جعل و کرد و ایند گم از برای شما السبح کوش
شنو را و الا بقصار جسمهای پنا و الا قیده و دله و انما را و لیل سبوی
در نفس شاست و بعضی را کور و کور و بی عقل آفرید و بعضی را شنو و پنا و دانا
آفرید تا شکر گویند مخراتی خود را بس شما قلیدا تا شکر دانند که شکر گویند
یا خود هیچ شکر نمی گویند قلت بعضی عدمست و چون که کافر شدند و بتانرا
پرسیدند و خدای تعالی هیچ شکر نگفتند باز فرمود و چوب خود را بیکه سلا

تا جواب روشن تر گوید بس فرمود قل هو الله یبوی آن نصرت
 دهنده شمارا در جنگها و روزی دهنده شمارا در دنیا آن خداست که
 در آن کم پافزیر شمارا از عدم فی الارض و زمین و آن خداست که دایره
 به او چشمه رون کرد که ده شود بس از مردن و زنده شدن بازگشت
 بر جنت او یا عذاب او باشد نصیب عارف آنست که شنوای و پندار
 و دانای و زندگی و مردگی همه از او اند و خلایق را مظهرش باشد
 چنانکه عارف رومی فرماید چون تو پیرنای منی بی دم من ناله کن
 تا جو جنت نواز از من ز نوای هیچ گوی چون از اول پوره تا اینجا
 از عذاب کافران و راحت مؤمنان و زنده شدن ایشان در روز
 قیامت خبر کرد کافران بطریق مسخرکی و انکار از محمد و محمدیان می
 از آن نیز خبر کرد و گفت و بگویند کافران منی کی باشد
 بد آن این الوعد و وعده کردن و آمدن قیامت خبر کنید ما را ازین ان گشتم
 اگر پستید شما و قیمن را پست گویان نصیب عارف آنست که
 از انکار منکران خسته دل نشود چون پیش ازین به بهتران ارنا
 بر ازین کرده آنچه کرده اند و سگر گوید که از منکران نیست خطاب
 شد مر حیب را عیدم تا بگوید جواب ایشان قل انما نعبد الله بکوی ای محمد
 بر پستی و راستی که نیست و اینست آمدن قیامت نزد هیچ کس مگر نزد خدا

و اما نادیدنی و راستی که نیستیم من مکر نپذیریم و دهنده و خبر کننده
 از قیامت چنین پدید کننده آنچه بر من فرستد و مرا فرماند تا بگویم
 من نمیدانم که کی خواهد بود تا نیستیم من مکر پدید کننده و یا پدید
 و رسول ظاهران لازم و متعبدی من ذات من در میان شما
 پدید است و از دروغ گفتن و خیانت مبرا پست من محمد اینم
 و رسول مپن ام و چون شمع منیرم بباد انکار منکران غیرم
 غلبه چون روزه پشند آن وعده را بهی عذاب قیامت
 زنده ای و از لطف نزدیک سینه عکین کرده و قیل زشت کرد
 بهی سیاه شود و وجه الذین کفروا رویهای آن کسانی که کافر
 شده باشند و قیل گفت شود مرا ایشا زبانی این آن عذاب است
 گشتم بودید شما به تدعون که آرزوی بر دید او را کی باشد این وعده
 قیامت الا دعاء خواندن و دعوی کردن و آرزو خواستن و بعضی
 میگویند جو می گشتند که ما را خدای تعالی نصرت خواهد داد
 در دنیا و شمارا عذاب خواهند کرد در دنیا به پست ما در قیامت مفرغ
 و ایشان مسخر کی می کردند و می گشتند که خواهد بود این حق تعالی
 این آیت فرستاد که چون کافران عذاب را پشند در دنیا نزدیک
 چنانکه در روز بدر دیدند عکین شوند سیاه روی شوند و درشتگان که

جان ایشا زابگیر مذکور این عذاب است که شایسته می کردید بر من
 و می گشتید که کی خواهد بود و حق تعالی فرمود مثل بگو ای محمد مرین کافران
 پسر کی می کشد تو و یاران تو و ملاک تو می طلبند از آیت می بینند
 ان اگر انگلی که اندک کند مرا خدای و من و هر کسی را که منی با من انداز من
 و نرفت و غلبه نه دارا بشما و زحمت کند بر ما در آخرت و نرفت
 و در ما را بشما در دنیا من شس کیست بخیر بر ما و امان و در کافران
 کافران من عذاب آیم از سنگین در دنیا و آخرت یعنی ما را
 معبود و الله است و قادر است و رحیم است اگر نرفت نه در دنیا
 و عیبی شمارا معبودان معبودان شما کی تواند نرفت و او شمارا جو کند
 کس را از خود دور نمی تواند کرد و بار فرمود که بگوی ای محمد مثل تو را نمی
 آن معبود و مایک بنشاند است افتاب ایمان آوردیم بوی
 و غلبه تو کلان و بروی تو کل کردیم و کار خود بوی که اشتیم امید میداریم
 ما را فرود کند و بدو دشمنان ما را نرفت و غلبه و هر جو که مهربان بر من
 و کار کردار دوستانت التو کیل بکنه کردن یعنی پشت بکنی باز
 باز نهادن خیب در ویش آیت که از درگاه او روی نکرد اند
 و هیچ چیز و هیچ کس پناه نگیرد و بداند که او رحیم است و پستار
 فرود کند از نقش جفا که پشت باکی کند پشت ندارد و جو شمع او معنی است

رویت

پستیمون پس زود باشد ای کافران مکه که بداند که من می گویست
 فی ضلال در کمر ای چنین پدید می زود باشد که دوست را بر شما
 غلبه و سیم در دنیا و بر حجت بر ما بنم در عقبی جفا کند کردیم محمد و محمدیان
 در روز بدر جبریل و میکائیل را با فرشتگان بدو ایشان و تبار
 ابو جهل و یاران او را و شکر او را کشته و خسته کردیم نصیب ویش
 آیت که صبر کند بجفا و مسکنان تاج حق تعالی نرفت او کند و مسکنان
 بداند و روی براه آوردند بعضی تحقیق و صدق و بعضی بتعلیل و طبع دنیا
 و رزق پست اتی باین رفته است جفا که شده شده است
 در وقت انبیا و اولیا باز حضرت مولی تعالی گفت مثل او را آیم
 بگوی ای محمد باین دشمنان و پان کن با ایشان نعمت ما را
 و دلیل هستی و قدرت ما را ان اگر اصبح کرد ما و کلم آب رود و
 و جانا و شما غورای غابرا فرود رنده بر زمین و خشک کرد و زمین
 کیست شمارا یا تنگم پاردان بجا معین باب روان و پدید یعنی اگر
 آب شمارا معبود ما بر زمین فرود کرد ام بت معیوب شمارا پارد آب را
 برای شما و آن خدای که شمارا با وجود کمزور کافری آبهای شیرین از جانا
 و در و ما و چشمها میدهد ما را که ایمان آورده ایم بوی و تو کل کرده ایم
 بوی کی فرود کند از و قیل اگر آب جشتا را بر دیکست که از پارد و کی از

ولی با کائنات و ناپاکان طیب بودند و آن چون این آیت را خواند
ما آب را به پهلای و مینها براریم و جامها بکنیم در حال کور شد و آواز
شود که آب سیاه را از جهشت بردار و آب پسندیدار کن به پهلای
در شرح کشف آورده است که این طیب محمد بن زکریا بود
بنو ذابسه من ذلک نصیب درویش آیت که قبول در خلق
از حق تعالی بسند و عزت در طاعت او داند و خواری و لذت
در بی فرمانی او شناسد بدانکه رسول عظیم گفت آن سپهری
نموشن آیه شریف لرجل فی غفرله و سی تبارک الذی پدید الملک
و قال ابی سی المانیه سی المانیه تجیه ای القاری من عذاب الی یعنی فی
و روی انه عظیم لاینام حتی یقرء الم شریک و تبارک الذی پدید الملک
بکذا مصحح بسم الله الرحمن الرحیم آن بدانکه هر زمانی که در اول پوری
قرآن است در آن دو مذمت است یکی آنکه از مشایخ است
و پسر است از ابرار حق تعالی ایمان آریم بوی و مشغول نشویم بکفایت آن
و این قول امیر المؤمنین ابی بکر صدیق است رضی الله عنه و مذمت
دیگر آیت که تاویل این هر جا کرده اند و علماء و عرفا در کتب نوشته اند
ابن عباس رضی الله عنه نوشته است که مراد از آن ما میست که
زمین بر پشت وی است و نام وی بهوشت و محال گفت که دوست

بهر

و غیر این نیز گفته اند بدانکه آسمان مفت است و زمین نیز مفت است
چنانکه خدای تعالی گفت در قرآن الله الذی خلق سبع سموات و زمین
شش و در کشف آورده است که در میان هر آسمانی مقدار پانصد
راست و سطری هر آسمانی مقدار پانصد پال را است و زمینها نیز
چنین است و ابن عباس گفت در زمینها مخلوقات حق تعالی است
و در تفسیر دیگر آورده که محال گفت در آن زمینها هیچ کس نیست مگر
درین زمین که ظاهر است در تفسیر آورده که این مفت زمین بر سر رشته
و یک دست و یک مشرق است و دست دیگر مغرب کرانه های زمین
بر دو دست وی است و دو پای این در شش بر پاره زمر دست
پانصد پال سطری وی و این پاره زمر در پشت کاویست و پایهای
این کاو بر سنگیست بزرگی آن سنگ و سطری وی همچون منت آسمان
و زمین است و در قرآن در قصه لقمان مذکور است که یابنی انما
ان کرم متعال جیه من خردل فکفنی فخره یعنی ای پسر من اگر نیکی
و بدی باشد اندازه پسندانه و آن پسندانه در محرم باشد در کف
و کاشی آورده است که این محرم سنگیست در زیر زمین مشتمل بر
کنار و خمار در آن می باشد و نام وی بحقیقت و فی الحدیث ان بحیثا اقبل
سبع ارضین و این سنگ بدین بزرگی بر بالای گردن ماست است

است

و باقی بشت مای خالیست و زیر این مای دریا بزرگ است استاد
 وزیر این دریا باد است و باد را قدرت خود میدارد تا مدانی که بنای
 عالم بر باد است و القلم بحرمت آن قلم که بوی در لوج محفوظ بنشیند
 است سرجه بود و باشد تا قیامت و آن قلم از نور است بالای
 پانصد پاله را پست و لوج تحنه است از یک دانه امر و از سیفید
 درازی او همچون آسمان تا زمین و پنهانی او از مشرق تا مغرب که راه
 مرصع بجوهر و غلامت او از یاقوت پر سرج سر او بپوش رسیده است
 و پایان او در کنار فرشته است که نام وی طریونست در کشف کوشی
 آورده است که لوح بر بالای آسمان منقسم است با حرمت قلم که بان
 بنشیند مردمان و تا بحرمت آنچه بنظر دانی نویسد فرشتگان
 از خیر و صلاح یا ستم نویسندگان خیر چون قرآن و حدیث و علوم
 و فوائد جمیعت پو کنند یا ذکر و حق تعالی و گفتن حسنی آن مای
 معین و حرمت قلم و حرمت نوشته شد که نا آشت نیستی تو ای محمد بن
 زبک ای باغمانیکی پروردگار تو بر تو به پیغامبری و پروردی و توبی
 بخوان دیوانه نیستی بلکه برگزیده مای و آن لک بدرستی که مر تراست
 لا خیر امری غیر ممنون نه بریده شده و نه پایان رسیده یعنی ترا توبت
 و محالاتی است که از اینج کس نداند مگر خدا ای تعالی و ای علی خلیف

دوست

بحرمت

و بدرستی که تو ای محمد بر خوی بزرگی و خلق وی قرآن بودی و علی کرد
 بقرآن خلق نیکوی محمد است علیه السلام و همه خلقتها نیکو کرد
 قرآن است از امر و نهی و آداب و مکرم اخلاق پیغامبران
 چون صفوة آدم و نهم ادریس و شکر نوح و جود هود و خلعت
 خلیل و زیادت بران نیز داری چنانکه گفت لقا دینی ربی حاجت
 تاپی شیوه شکل و شمایل حرکات و پیکنات آنچه خوبان همه دارند
 تو شهادی و شیخ چند گفت رحمه الله که خلق عظیم این بود که
 صمت او بر خدا ای تعالی نبود و او بود و گفت در قیامت در ترازوی
 بنده هیچ چیز که آن تراز خلق نیکو نباشد و جبرئیل گفت مر ربه پول را
 آتینک مکرم ان فصل من قلعک و طعلی من حرک و تعینو اعلی
 و لحد الحدیث فواید کثیره بسبب نزول این پیوره آن بود که چون
 و مصطفی علیه السلام اطهار کرد دین خود را و خدیجه و ابوبکر و علی
 عنهم ایمان آوردند و نماز کردند و کافران گفتند محمد دیوانه است
 حق تعالی این پیوره فرستاد و پیه سو کند یا ذکر که محمد دیوانه نیست
 بل که برگزیده نیست و مخصوص است با نعم عام و اخلاق کرام اجم
 غیب در ویش است که همچون جمای خاموش و همچون قلم یکسور
 باشد تا مظهر علوم پیوره و غیوب پیوره کرده خاموش شود مای

ن

آمد

تمام

منه و بجز

از دود بر خیزد که هر شوی امین و دیوانه وار بر سر پوم اهل دنیا فرو
نیارد چون ندایم با خلائق الهی خلق پیدا رند که ما دیوانه ایم
و جزای موی سیج جز عذاب او نباشد تا مشرف شود بسیر فی الله
که آن مشای نیست مزد غیر مقطوع مرشد و محمد یا ز این نیست که بهر سر مد
بسیرو پس کول در صفات و ذات صمدی و تا آخرت شغل باشد میکن
ابلی که از چنین حضرت باندک حطام دنیا قناعت کرده و ازین سیر
و پس کول مجروح باشد من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة و اضلل بسلا
اللهم اجعلنا من الواصلین لمن لا یستغفر لنفسه تو ای محمد پسر
بویسند کپسائی که ترا دیوانه می گویند و بدانند که با یکدیگر که امی شما
المقنون دیوانه است و کلمه بازاید است یا مشون بمعنی فتون
و فتون جنون است و بمعنی این باشد که زود باشد که بدانی تو و ایشان
که بکدامی دیوانگیست یعنی دیوانه ایشانند نه تو نصیب دریش
اینست که در انکار منکران صبر کند تا جزای ایشان حق تعالی بدید
گفته اند که بوستان عارفان از دود بار منکران آب بخورد آن کج
بر پستی که پروردگار تو یوا علم او دانا تر است بمن با کجی که مثل
مراه شده است عن سید از راه راست و دین حق تعالی که حق تعالی
پیدا کرده است و تو اعلم و خدای تعالی دانا تر است با کجی

بچسائی که راه راست یافته اند الا ابتدا راه راست یافتن یعنی
بهم قیام دانسته است که کمرای را که اختیار خواهد کرد و بدو رخ
خواهد رفت و که راه راست را قبول خواهد کرد و بهشت خواهد
پسین هر هست یعنی شیخ عبدالعزیز انصاری رحمه الله علیه همه کس
از روز آخر تر پسندید الله از روز اول تر پسندید و عباد الله
از خود که از تو نیکی دیدم و از خود بدی فلا تطیع چون کار چنین است که
شودی فرمان برداری ممکن لکن بدین دروغ کوی کنند کار را
و کافران را و براد ایشان کار ممکن چون که کافران گفتند ای محمد زین
درای و بتا ترا سجده کن تا ترا مال بسیار بدسیم و کلام تر خود کرد و اینم
و هر پسان صاحب جمال دیم این آیت آمد که و ذوا و دست میزند
این کافران تو ندان که کاشکی جوب نرمی کن و مدارا کنی با ایشان
فیدم چون بس ایشان جوب نرمی کنند و مدارا کنند بتو مدامت
از دهن گرفته اند یعنی جوب کردن سخن و بچش آمد سخن گفتن و جوب
پوشیدن نصیب تشیع اینست که بغیر اصحاب بدعت و ضلالت جوب
نرمی کنند قال السبی علیه السلام اذ القیت الفاجر فالتق بوجه مکفر فاق
بردی ترش پس در جمایق تفسیر آورده است که سهیل ابن عبدالله
گفت که من صحیح ایمانه و اخلص توحیده فانه لایا پس الی مبتدع و لایا

ولا يواكله ولا يشربه ويظهر له من نفع الهداة ومن داهية
 سببه الله تعالى خلاوة السن ومن تحب الى مبتدع نزع نور الان
 من قلبه چون توانگر تر كافران وليدن مغیره بود و کما نثر
 تخصیص کرد و ویرا بعد از تقیم و گفت ولا تطع و فرمان برداری مکن
 ای محمد کل جلائف هر سه کس خورنده را مینین خوار و حقیر و دروغ گوی
 و ضعیف در دین حق تعالی نماز غیبت کننده مردمان و عیبت کننده
 ایشان مشاء پخت دهنده در میان خلق بنیم سخن جنبی یهسی
 در میان خلق سخن می برد و مردمان را در می اندازد و در حدیث است که
 لا بدخل الجنة صاحب تم یهسی خبر کش در بهشت دنیا بد متاع بخیر
 پخت باز دارند یکی یعنی پخت نخیس و باز دارند ایمان آوردن
 معتقد پخت ظالم از حد در گذارنده در ظلم و ستم اطمینان پخت کناه کار غیبت
 پخت بد خو ی بعد از آن بس ازین عهد عیسی دیگر دارد که آن نیست که
 زینم حرام زاده است از مادر آمد او را پدر معین نبود بعد از شرد پال
 مغیره او را به پیری قبول کرد و گفت که منم زنا کرد ده بودم و این
 ولید از ان زمانه متولد شده است حق تعالی دوست خود را میگوید که
 این دشمن مرا که عیبهای او شنودی فرمان برداری مکن انجان
 از برای این که باشد وی ذامال و بنین با پسران یهسی از برای

توانگری و قوت و شوکت و پسران بقوت وی و پسر بود و پسر افغان
 مبر و میل با و ممکن که دشمن باست جو که کتاب ما را قبول نمی کند ادا
 چون تنی خوانده می شود و حکایت بروی آیتان ایتهای قرآن که نوشته است
 قال میگوید ایا طیر این افسانهها و نبشته شده الاولین پشیمانیت
 و در و عیبت امام حمزه و دیگر که راوی عاصمست و آن بد و عمر خواند
 و باقی قرآن یک عمر خوانده اند تدریج علی الاول الا این کان
 ذامال و بنین تطیعه یهسی لا تعجل ذلک و علی الثاني تدریج
 لان کان چون این کافرا یا دکر و عیبهای او را یاد کرد و گفت جل
 پشیمه سرائین زود باشد که داغ نیمش علی خرطوم بر پستی در وقت
 یهسی روی ویرا سیاه کنیم خرطوم گفت مراد همه رویست پشیمه
 برین اند که این کافرو لیدین مغیره است و بعضی گویند که ابو جهل
 و بعضی میگویند که مراد همه کافرانند نصیب در ویش نیست که ازین
 عیبها که یاد کرده شد درین آیت دور باشد پس کس بسیار بخورد و
 و دروغ نمگوید و عیب کسی نکند و بنحیل نباشد و کناه کار بی نباشد
 و بد خو نباشد و از فرمانهای خدای تعالی سرکشی نکند و کسی را از
 برای مال و قوت فرمان برداری بخلاف فرمان حق تعالی نکند
 و از حق گوی باز نایستد و باید که بد و پستان حق تعالی دشمنی نکند

و دشمن جنی غیبت

که ملعون ابدی گردد و در پوای دنیا و آخرت گردد و جد عالم زین بس
کمره شد کم کسی را بدال حق اکاه شد بدانکه حق تعالی بر برکت مصطفی
علیه السلام اهل که را عزیز کرد در روی زمین و از بلای احماب نسل و
و غیر آن بکاه داشت و کعبه را قبول قبله ساخت و نعمتها برایشان
بسیار کرد و چون گفتند و قدر وی نداشتند و بوی ایمان نیاروند
و بر از میان ایشان شد و در قبله را گردانید و مسجد اقصی را قبله ساخت
و نعمت باشا زبرد و در جنگ بدر مملکت کردشان و بعد از آن است
پس در میان ایشان قحط شد تا غایتی که استخوانها را آرد و میکردند
و می خوردند و هر جا که می رفتند بی عزت و بی حرمت و ترسان می بودند
و ایشان را غارت می کردند و بلای سیار برایشان پدا شده بود و حق
ازین حال خبر میداد و می گوید که انا بدرستی و راستی که بگوئیم از قوم
اهل مکه را و نعمتها دادیم باز از ایشان گرفتیم یعنی آنچه بعلم قدیم از ایشان
دانسته بودیم پدا کردیم چنانکه بگوئیم از قوم احماب الحجه خداوند آن
آن باغ و بوستان مملکتی را که در ولایت یمن بود و اول ایشان را عطا دادیم
چونکه نگفتند بلا دادیم چنانکه اهل مکه را قصه آن بوستان این بود و پسر مرد
صلح اسلامی بود و در ولایت یمن بجایی که او را مکه گویند از صنایع یمن
بمقدار فریبی بود و او را باغی بود که در وی از سر نوع نعمتها و زراعتها بود

دور

چون وقت حیدر آن میوه و در بدن زراعتها شدی فقیر از بسیار
دادی و حق خدای تعالی میدادی و وقت در و جانش و از درون
و نان بختن چهار بار بیشتر دادی حق تعالی و بر برکت داد بود که تا پنا
و بر نعمتها بس میگردی چون وی فوت شد از وی سپه بر ماند و گفتند که
ما را زن و فرزندان بسیار است ما شوایم کرد چنانکه پدر ما میکرد و برادرش
یا میبایستی ایشان گفت چنین میکنند بکنی حق تعالی بکنید و بر طریق پدر بروید
چون او را نشنودند و بعد همه اشاق کردند بدین سوگند خوردند چنانکه حق تعالی
گفت اذ انتم اوجو که سوگند خوردند که یغیر نعمتها بر م میوه ما را و بدویم کشت
فصیحین با داد کنندگان باشیم یعنی در با داد بکاه که فقیران و که ایمان
ند اند بهمان از ایشان چنین کنیم و لایستپسین و انشا الله نگفتند
و قصد منع خود کردند و رضای حق تعالی نه طلبیدند فطانت بس کرد گشت
علیها بران بوستان و باغ و دهناینها ای ایشان طاعت کرد و دهنه یک
از بلایا خدا تعالی و پروردگار تو یحیی بلایای خدای بجا بوی رسیدیم
ما یؤمن و ایشان در خواب بودند فاصحت بس گشت آن بوستان را
مجموع شب تاریک پس هفت با تش ایتمالی و صبح درخت و غله و میوه ماند
یا چون خاکستر سیاه شد بتول ابن عباس رضی الله عنه فشا و و ابس از
یکدیگر را و یحیی و اخیس فی الصبح یعنی در وقت صبحدم آن غدا که با داد کنید

دیگر

آن باغ را

دادند

و بگاه ترب وید علی چونم برگشت خود و بوستان خود آن گنم اگر کسی
 صادر میزند بکنان میوه مارا و زراعتها را بگاه ترب وید تاکه ایان
 و سپکینان نیایند چنانکه آموخته شده اند پیش ازین که پدر ایشان
 بمقدار قوت پایا نمی گرفت و باقی را ایشانرا میداد و هر چه بر تاک
 می ماند و هر چه خوشه می شد و در کد خرم می ماند همه را فقیرانرا میداد
 و فقیرانرا چیزی بسیار جمع می شد فاطمه و ابله جمع شدند در آخر شب
 نزدیک صبح رفتند پیوی آن بوستان خود و سیم بخاموش و ایشان یکدیگر را
 پهن با پیسته و نرم نرم می کنند الشافت پهنی آپیسته و نرم کنند الشافت
ید غنما القوم که تا در نیایند در بوستان امروز عینکم بر شما پیشین که ایست
 یعنی آپیسته میفرستد و سخن را آپیسته میکشد در شب تا فقیران نشوند و
 و بایشان بچی در آن بوستان نروند و چیزی از آن میوه نگیرند و حاصل
 این که فقیرانرا در آن بوستان نکه ازند و چیزی بایشان ندهند و عذو
 و بامداد کردند و فرستند علی چند بر میخ کردن فقیران از آن میوه و آن
 بوستان یا غضب بر ایشان و کسیه قادرین توانایان الحد و مغیر کردن
 و غضب کردن یعنی در بامداد رفتند پیوی بوستان خود بمقدار این که
 که ایانرا چیزی ندهند از آن میوه یا غله و در کمان ایشان بود که مای
 توانیم که جنس گنم فلما چون را و تا دیدن آن بوستانرا پخته شده

و پیاه کشته قالو اگنم انا بدرستی که ما لفا لون کم کرده ایم راه بوستانرا
 و این بوستان مایست زیرا که ما ازین بوستان چون بخانهای خود
 رنستیم دینه روز پر میوه بود و پخته و پیاه شده بود بسبب این
 بوستان مایست چون تخفص کردند نشانهای بوستان خود را نشانند
 که این بوستان مایست و مارا کم کرده ایم کنشد بل چون مخرومون
 نیست که مارا کم کرده باشیم بلکه مخرومون از نعمتهای این بوستان
 بسبب نیست که کردیم بر فقیران رحم نکنیم و چنانکه بر مای کردیم
 و بخیه نکنیم قال او بطلم گفت برادرینکو ترا نشان که کشته بود چنین
 میکنند و سخن ویران شود بودند یا دشان داد الم اقل نکشته بودم
گنم مشارا اپش ازین لولا اجرا پس چون به پاکی یا دمی کسیه خدای
 تعالی را و انشاء الله و سبحان الله میگوید و کار را بخدای تعالی نمی گذارید
 بشومی آن بمارا بشمار پسند که بخشی کردید و نماز نمی گذارید که بشومی آن
 این بمارا بشمار پسند که بخشی کردید و بخاطر این فقیری آید که شاید که ان
 باشد که جراحان برمی بردند بخت تعالی که شمارا عوض ندهد و برکت ندهد
 تا آنج که ایان می بردند چنانکه پدر ما را میداد جراح حضرت اورا نفرستاد
 نیدید ازین کمان زیرا که جو اغرد اعتماد بکرم حق تعالی میکند جراحش
 یکی را مقصد و زیاده اگر خواهد و بخیل کمان برمی برد بخت او از برای این

در حدیث آمده است لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَارِثُ كَانٍ عَابِدًا وَابْنُ كَانٍ
يَدْخُلُ النَّارَ و آن کان فاسق باشد چون بچن برادر بیکو ترانشنو دند مالوا
گفتند بچان پاکي از عهده ها و ازين که جزا بدو اند از اربابنا
مر پروردگار ما راست انا بدستی که ما گناه کار بودیم پیش ازین
در نیت بد کردن ظالمین ظلم و ستم کننده کان بودیم بر دوشان به
به نیت کردن بد و رفتار خود را که اشتن و در ترک کردن توکل بچان
چون اقرار کردند بر بدی خود فاقبل بس روی آوردیم از ایشان
علی بعض بر بعض دیگر نیلاد و مون علامت می کردند یکدیگر را که این
چه بد کرداری بود که ما کردیم و رفتار بد خود را که اشتیم و بچن چنان
نشودیم چون بشیمان شدند قالو اکونند یا و یلنای وای بر ما انا گناه
بدستی که بودیم ماطغین از جد بندگی در که شتکان و طامان و عیان
ولی فرمانان بودیم چون گناه خود را دانستند و بشیمان شدند گفتند
عیسی شاید بود و وفیل مکر که رتبا پروردگار ما امید می داریم آن پند
که بدل دهد ما را خیر بهتر منها از ان بوستان و میوای او انا بدستی که
مالی رتبا برجت پروردگار خود یا به پروردگار خود رغبت کننده ایم
برجت پروردگار و امید میداریم که ما را ضایع نکند از چون تو بهر چه کرد
و امید برجت داشتند که بهتر از ان بوستان بهر شان بر نعمت عبد الله

بعض

را بخون

کشت که

گفت که بمن رسیده است که ایشان چون توبه با خلاص کردند حق
ایشان را در عوض آن بوستان دیگر داد که خوشه انکور سپاه وی
چون مردمی بودی بر پای ایستاده در تنفس بسیار آورده است که
در ان شب چون توبه کردند حق تعالی آن بوستان را بهتر از آنکه بود
پساخت حق تعالی خبر داد از عذاب مرعایان را در دنیا و گفت
که لک مجون عذاب ایشان است العذاب مکر که نعمت من بخوید و کون
از دامن در دنیا بچن عذابش کنم و العذاب الآخرة و هر آنکه عذاب
آخرت مکرافرا و عاصیان را اگر بزرگتر است ازین عذاب که در دنیا
کردیم اهل مکه را و اهل ان بوستان را و کافران را باشند که یلکون بدانند
حقیقت کار را از گناه باز ایستند و حق خدای تعالی بدمنند بر دوشان
و حکمای خدای تعالی را قبول کنند مغرب در ویشان ازین قصه نیست که
شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حق تعالی را بجای آورد تا زوال نیابد و نعمت
بر رحمت بدل نکرد و چون عذاب کافران را و عاصیان را در دنیا و آخرت
پیان کرد از حال متقیان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله ان للمقیمین بستی
در اوستی که خدای تر سپاس از عذریم نزد پروردگارشان در آخرت جنات
نعمیم بهشتهای پر نعمت است که انرا خدای تعالی داد و بر خاطر هیچ کس
نکشته است در دنیا مانند ان نصیب ویش نیست که توی را شاعر خود پند

و بدانکه در قرآن همه وعده های نیکو ما مر خدا ی تر سپا را پست نه مرد را
و نه مرغی را و نه مرشی را و نه زاهدان طاهری را و نه خواجگان را که از
جوام کیرند و نان دهند و خلعت را صید خود کنند کافران مکه می کنند که
اگر قیامت باشد و بهشت و دوزخ باشد چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم
میگوید ما را بهشت خواهد بود چنانکه در دنیا حال ما بهتر است از مؤمنان
و اگر حال ما بهتر نباشد باری برابر باشد حق تعالی این آیت فرستاد و انفع
نابین کرد و انجیم ما اینست ملین مسلمانان را در روز قیامت کافران
کافران کناه کار عیسی خدای پهلوانان را بهشت کرد و اینیم و جزای کافران
عذابها و دوزخ کرد اینم مرکز برابر نباشد الا پست تمام ملائکه را باز انکار
و عذاب کرد حق تعالی بر کافران برین سخن که ایشان بودند و فرمودند
ما لکم به بوده است مر شمارا کیف بگویند بگویند حکم باطل میکنند که دوزخ
همچون دشمنان جزا دیم مرکز چنین نخواهد بود چون این حکم ایشان باطل بود
بطلان او را بیان کرد و گفت جل جلاله انکم یا مر شمارا پست کتاب نام
و کتابی از آیتان که من خوشپساده باشم قیامه درین کتاب تدریسون بخوانند
الدر و پس و الدر پسته علم خواندن آن گم قیامه این را که مر شمارا پست در آن
کتاب ما بگویند مرا بخوبی گزیند و اختیار میکند از برای خود و این هرگز
نوشته شده بودیم بشما پس از سوای این پس خود حکم باطل میکنند انکم یا مر شمارا پست

شماره
تجیرون

ایمان پیوند ما و عهد ما علیش بر ما که خداوند شمایم بایست نهایت سید است
این پیوند را پست است و استوار است و باشند الی یوم القیامه تادور
قیامت آن گم مر شمارا پست در آن پیوند و عهد ما مر جگمون حکم
از برای خود این نیز مرکز نبود است پس حکم شما باطل باشد و از موا
و انرا باشد پست بر سر ما بعد این کافران را اینیم که ایدست از ایشان
باین حکم باطل ریختن و ضامن و بدرفت رعی این حکم ایشان باطل است
و هیچ کدای ایشان قبول نمی توانند کرد و کین نمی توانند شد چون
میدانند که باطل است ام لکم ما را ایشان را پست مر شمارا شرکیان مر خدا
خاکشان بدان در کواشی چنین آورده است قیامه تو اوس پارانند پست
تجان خود را بگویند که این حکم ایشان را پست است و قیامت چنین خواهد بود
که ایشان میگویند آن کافران اگر پستند ما و قیامه را پست گویان که تان
چنین گفته اند این نیز نذرند که ایشان سکنی و جوی و جادی اند که سخن
نمی گویند کشف می گویند که ام لکم شرکار ای با پس ایشان را کون
سم فی هذا القول و بدین تدریس حنی باشد باطن کافران از چنین
و عقلای عالم شرکیان پستند که موافق ایشان باشند که این حکم است
و باطل نیست این نیز نذرند و محک پس حنی نکشته است و مافی الکشف
قائل و قلم بدانکه حق تعالی سخن کافران را که ما در قیامت بهتر باشیم از مؤمنان

تعالی را

یا همچون ایشان باشیم ابطال کرد و از ایشان دلیل طلب کرد پس در
 اول دلیلی نیفتد دوم اتفاقی و عصبی و سیوم عقلی چون ایشان
 از محمد عاجز آمدند و حبيب خود را وعده کرد که ایشان را در قیامت عذاب
 خواهم کرد و گفت یا دکن ای محمد یوم یکتفت کشف شده شود
 یعنی پیدا کرده شود و عین سباق پختی غطیم و شدت قطیع عینی یا
 آنروز که پیدا کرده شود در وی بلای بزرگ و کارهای بزرگ بلکه
 اولین و آخرین حیران باشند و برپند و هر یکی را کاری پیش آید که
 سرگز آنچنان پیش نیامده باشد در لغت عرب کشف عبارتست از پختی
 کار کشفی شود و کشف الحرب عن ساقیهما پخت شد جنگ اگر چه جنگ
 ساقی نباشد فاعکسی را کار سخت و شوار پیش آید و میانازی بند
 و جامه را بالایی کشد تا ساق پای چنانکه در کشف آورده است که
 قال حاتم اخو الحرب ان عفت به الحرب عفتها و ان عفت عن ساقیهما
 شمر ای عسی چون کار سخت و مول ناکل پیدا شود و بدو چون خوانده شود
 خلق را در هر صفت قیامت الی استجود بجمعه کردن بس شوند کافران
 و منافقان سجده کردن از هر آنکه از بهر کشفهای ایشان همچون سحران
 پس شود همچون چیزی یک لحظه غایت خوار و ترپان باشند و با هم
 چشمهای ایشان یعنی ایشان برپند از عذاب و بدست قیامت و کشفهای

آنروز که

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ

بنگای فرو رفت باشد و ستم می ترسد بایشان و لکه خوری و سپاه روی
 بعد پنهان کرد و حق سبحانه و تعالی که جراتش اندر قیامت سجده کردن
 و گفت جل جلاله و قد کانوا ابو دنداین کسانی که سجده شوا اند کرد و در وقت
 با مؤمنان در دنیا آمیخته بدو چون خوانده می شوند الی استجود بجمعه کردن
 و نماز با جماعت که دارند از کعب اخبار آمده است که ایشان سجده نمی
 کردند و یا نماز جماعت نمی کردند و ندویم ساقیه و حال این بود که ایشان
 تن در پست بودند و بشتهای ایشان همچون استخوان پس یک لحظه نبود
 امروز از برای آن سجده نمی توانند کرد یکی از کبر امضی شده بود و چون
 نماز شدی دو کس و برادر داشته میجد بر دندی و گفتی از بدست قیامت
 ازین حال می ترسم بدانکه سجده فرمودن در قیامت از برای عفو است
 کافران و عاصیان باشند از برای تکلیف مؤمنان را چون آخرت جای
 تکلیف نیست بدانکه شیخ ابواللیث و جماعتی از مفسران در تفسیر خود
 معنی این آیت را بطریق دیگری گفته اند و دو حدیث روایت کردند
 یکی از ابو هریره و یکی از ابو برده و حدیث دیگری در کشف آورده
 و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که یکشفت الرحمن چون
 فاما المؤمنون فمخزونون بجهاد اما المنافقون فیکون ظمورهم طبعا طبعا کان
 فیها الیسفا فیدالایسود الایسود و معنی استخوانهای پشت ایشان بی بند

کرد و یک لحظه شود همچون سیخ های آهنین سجده شوا نذر کرد و تاویل
آیت و حدیث بان وجهی کنند که مراد از پان جاب حضرت است که
بر داشته شود چنانکه ابو هریره روایت کرد که چون قیامت شود
خلق را در عصا جمع کنند و عذاب و حساب پیدا شود و او را مظلوم
از ظالمان پستانند چون فارغ شود نذر آید که هر کسی هر چیزی را که بندگی
کرده باشد پیدا کند مگر هر چیزی را که بندگی کرده باشد پیدا شود پیش
میرود و تا دور خش اندازد بت پرستان را بتان و جهود را از بصورت
عزیز پندار فرشته او ترپا یا از بصورت عیسی فرشته پیدا شود و ایشان را
می برد تا بدوزخ تا کسی نماند از ایشان مگر مؤمنان فرمان بردار و عاصیان
و منافقان در میان بمانند تا آید که شما نیز در عتب محبوبان بروید
ایشان گویند ما را مسیح خدای بنوده است مگر الله تعالی ند آید که
خدای خود اینید شناسید گویند شناسیم چون وی بگویند که او را در دنیا
ندیده ایم ما باندگی کرده ایم او را بس ایشان را قوت پناهی دهد که سرگز
بنوده است نور عظمت و کبریای حضرت پیدا شود ایشان دانند که آن
نور حق تعالی است جل جلاله همه مؤمنان فرمان بردار در سجده افتند
و منافقان سجده نخوانند که در رویهای ایشان سیاه کرد و چون مؤمنان
و چون مؤمنان پیر از سجده بردارند رویهای جوان ماه شب چهارده باشد

بعده

این حدیث را ابو برده در پیش عمر بن عبد العزیز از پدر خود روایت کرد
و بر عمر بن عبد العزیز پیغمبار سوگند داد که راست میگوید بعد هر گفت
ما جمع است فی کرامه اهل التوحید حدیثی مواجبت الی هذا الحدیث والله
تعالی اعلم و این ضعیف میگوید که این حدیث در مصباح است فلما
جیزی زیادت و نقصان است چون حضرت حق تعالی از حال قیامت
خبر کرد و کافران باور نداشتند و قرآن افسانه گفتند رسول خود را
پست داد و گفت جل جلاله قدرتی بس بگذار مرا یا محمد و من بر این پس که
یکدست دروغ میدارد ترا بعد از حدیث باین سخن بعین تکذیب میکنند
قرآن و قرآن افسانه میدارند و ترا دیوانه میگویند و قیامت را منکرند
بس بگذار ویران من ملاک کنم عذاب دنیا و آخرت پشندرجم
بدستی که زود باشد که درجه و اندک اندک ایشان را عذاب نزدیک
کرد اتم الا پست دراج اندک اندک نزدیک کرد ایندن خدای تعالی
بنده را به تعویب و ختم خود من حیث ازین جا که لا یتأخرون ندانند که آنچه ایشان
میگویم عذاب است هر جگه که ایشان گناه پشتر کنند ما ایشان را عذاب
دنیا پشتر دسیم و مسج بلا بایشان نرسانیم تا ایشان توبه را در پیش
کنند و انبی لهم مهلت دسیم ایشان را و عمر در از دسیم تا گناه کنند
و پیران را عذاب کردند الا انما فرصت دادن ان گنبدی بدستی که مین

بخت اوست

میدان اوست و اوست یعنی غدا ب من در صورت نعت بر دشمنان
چهار صد پیل فرعون را مال و ملک دادیم و هیچ در دپرش ندادیم
نصیب در ویش عارف اینست که هر چند کرامات از وی ظهور کند
رتس وی پشتر باشد مانده پی نوزدین ایمین کش کاشن نهان
شود دیگر و ز فاش نورانی دان و دم بر آب جوش زانکه داری آب از دل
برش پسید الطایفه چند رحمة الله لولا مکر الله لما طاب عیش الاولیاء
و مکر الله تعالی ان یطرق السحاب و یغشی علی الماد و صورت فو می باشد
و در وی رتس کمتر است و در صورت غنای باشد و اینجا پیش پشتر است
که استدرج و مکر نباشد نو ذبانه من دنگ چون جند من پان و جند
تقریر کرد حق تعالی کفر ایشان را و ایشان ایمان نیار و ذند باز بطریق
تجب و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت ام پستانم یا نجو اسی توانی
ازین کافران اجرام زدی بر پانیدن احکام شریعت و تم بس ایشان
من معزم از توان و مالی که از ایشان میطلبی مشغول گران باران شده
پسب نادانی و زیان می روی تو نمی کنند الا انشال گران بار شدن
اگر حق را قبول کنند ایشان را زیانی و تاوالی نخواهد بود بس جوامع ایمان
می آرند نصیب در ویش اینست که از اصحاب و احباب خود طمع دنیا و
کنند که طبیعت بشریت از ان گریز اینست و در کارهای دینی مزد طلبند

بطلان

بر غایت آست باز حق کمان ایش ترا که ما بر حیم ابطال کرد و گفت جل
ام عذتم و یا بنزدیک ایش اینست الغیب آنچه از خلق پنهان است
یمنی لوح محفوظ هم بس ایشان یکتوان می یونسند آنچه حکم میکنند
که ما بر حیم و محمد بر باطل است این نیز نیست پس چون یسج و یلی
ندارند و ایشان بی عقلمند و دشمنان مانده و غوغا بنعت دنیا شده اند
و ترای رنجاند بی جستی حاضر بر مکر کن حکم زبک از برای حکم پرورد
ایش را فرصت داده است در دنیا چند روزی و مهلت داده است
و تجیل مکن در رسیدن عذاب بایشان و لا تکن و مباحث الهی است
مجموع یار مای یمنی مباحش تو ای محمد در تجیل کردن عذاب و بلا
باین دشمنان خود و ملول مشوا از رنجانیدن ایشان و دهای مکن
برایشان چنانکه یونس علیه اسلام کود و در کشف آورده است که
پسب نزول این آیت آن بود که در جنگ احد کافران غلبه کردند
بر مؤمنان و بجای بسیار کردند و خواست رسول علیه اسلام تا دهک
بد کند برایشان این آیت آمد که تجیل مکن و صبر کن و همچون یونس
علیه اسلام بی هر مباحش از چون نادای خوانده خدای تعالی را در شکم
ماهی داد و مکتوم پر خشم و پر غم گردانیده شده بود یعنی غمناک بود و
چون که در شکم ماهی حبس کرده شده بود و شکم ماهی زندان او بود و خوانین

خود که

این بود لاله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین در حدیث است که
سرور مانده و مبتلا شده که چون این تسبیح را بخواند خداوند تعالی و را
نجات دهد لولا ان تدارک اگر نه بود که دریافت یونس را نجات
مین رفته از پروردگار را و بندگان را می افکنده شدی از شکم ماهی
در صحرایی که در وی نه کوه بود و نه درخت و نه خانه و نه مردم و او
نکونیده شده بودی عینی ملامت گرفته شده فاما چون رحمت و نیت خدا
تعالی بوی رسید انداخته در میان خالی و مذموم نبود بلکه مرحوم بود
چون تو به کرد فاجبهه ربک بر کنیزش پروردگارش مجده بس کرد
ینش من العالیین ازینکه مردان عینی از پیامبران گردانیدش
و باز بروی و بی فرستاد و شفاعت دادش بر تومش نصب عارف
اینست که در بلا ممبر کند و با نیکار متغیر نشود و دهای بد برایشان نکند
و پیشت رسول علیه السلام عمل کند که گفت اللهم اید قومی فانهم لا یعلمون
قصه یونس علیه السلام این بود که حق تعالی و براب پیغمبری فرستاد
در زمین مومل و قوم وی بسیار بودند و ایشانرا و غلط گفت و نصیحت کرد
و ایمان خواند بوی ایمان نیار و دند و ویرا در کوی داشتند در
غضب شد و از خدای تعالی عذاب قوم خود را طلب کرد و بی ادب بودی
بایشان بگوی که عذاب خواهد بود بعد از پید روز یا بعد از چهل روز

مفکران

و از میان ایشان بیرون رفت و پیروپس وی باد و پیروی رفتند
و بکمرانه و دریای رسیدند موج پدا شد و پیروپس و براب یک پیروپس
غرق گردانید که کمراند پیروپس و یکرش را بر دهنها ماند و در کشتی نشیت
چون در میان دریای رسید دریا موج بر او زد کشتی با مان گفتند که در میان
بنده است که از خواهر کریمه است ما عادت این کشتی را دانسته
تا آن بنده را در دریای اندازیم موج دریا پاکن نمی شود و قرعه انداخته
سم بنام دی برآمده گفتند تو پناه بر سرلی ما ترا در دریای تو ایمان
یونس علیه السلام گفت آن بنده از خواهر کریمه منم خود را خواست
در دریا اندازد مای دید دمان کشاده به طرفی که رفت عین دید
بارد نیافت خود را انداخت مای و براب دمان گرفت و شکم فرو برد
مای الهام الهی رسید که مای بنده بزرگ خود را طبعی تو پناه خیر ایم
فاما و برادر شکم تو باز داشته ایم یک روز یا هفت روز یا پست روز
یا چهل روز فادی فی الطلحات یونس علیه السلام خواند خدای خود را
و در تاریکهای شب و تاریکی شکم مای و گفتند که در تاریکی دریا
و تاریکی شکم مای بخواند لاله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
بس از آنکه این تسبیح را بخواند الهامی رسید مای که و براب پند از پس
پنداخت بهر او هو پیغم او پمار شده بود و ضعیف شده همچون جوجه

ایم
اند

تعالی را

و موی ریخته حق تعالی درخت که در اسب زکرتا در پیای او باشد و او
 الهام شده بود و پراشیده و در باد و شبا نگاه تا فوت شد و موسی
 بس در خواب رفت و آفتاب بروی تافت چون بیدار شد درخت که در
 دیگر خشک شده بود و خشک شد و جی آمد که بر درخت که و خشک شدی
 و بر هلاکت جنین منرا زنده گردید و دعای بد میگردی و چون پسر روز
 و یا جمل روز بگذشت و بر قوم وی بلای حق تعالی آمد و بر بالایشان
 با پست و مقدار میل و پایمهای ایشان سیاه شد چون دیدند بملارا
 کلیم مادر پوشیدند و بصیرا پیر و ن رفتن و زمان و فرزند از بر دند
 و هم که کان و یکجا نزاران در ایشان جدا کردند و بجای خوابستند
 حق مای یکدیگر را که گرفته بودند باز دادند و گشتند آتی ایمان آوردیم
 پیونسل علیه السلام و دین و پرا قبول کردیم و این چهار خوانند که
 یا حی حین لاهی محیی الموی لا اله الا انت حضرت باری تعالی توبه ایشانرا
 قبول کرد و بملارا برد و همه پهلان شدند و دین کافرانرا که داشتند و
 و پیونسل علیه السلام را پیدا کردند و عزت داشتند و با وی بودند و عظم
 و نصیحت او را قبول کردند و پیونسل را حق تعالی نگاه داشت از کفر و گمان
 و از هلاک دریا و خبر کرد حبیب خود از ان و صبر فرمودش که ترانیز از
 دشمنان نگاه میداریم تو صبر کن بر جهت ماکه یار است آن ای انی بهی ستمی

از یکدیگر

اینست که یکجا و میخوانند ای محمد الدین کوز و انکه کافرتان را بگویند
 مرا این از جای بلوغ اند ترا و ملاک کنند الا زلاق و الذلق لوانین
 با بصارت چشم بختها شایسته جنت رسانند ترا یا سمعوا الذکر چون میشوند
 یا کردند خدای تعالی را یعنی قرآنرا که در وی ذکر حق تعالی است
 با وی یاد دهنده است اما نافع نیز تو گنجینه است یا خواننده است
 و باقی قرآنهم خواننده اند زلفه و از لفظ لغز اندیش و دور کردش
 از جایش یعنی نظری کنند تو بهتر که اگر تو اند ترا هلاک کنند بآن
 امام کلبی میگوید که سبب نزول این آیت این بود چون کافرش
 هر چند که بود کردند بر رسول با حق تعالی او را نگاه داشت مردی
 در عرب که پسر روز چری بخوردی بعد از ان سر چری که چشم رسانیدی
 آن چیز هلاک شدی کافران را گفتند از محمد را چشم رسان تا وی
 هلاک شود تا ما از وی بازیم آن ملعون گفت که باین خوبی و خوش بینی که
 محمد است هرگز ندیدام قصد چشم رسانیدن بود و پرا ازین سخن چون نگاه
 رسول را نگاه داشت و چشم ان کافرا کافرا نکرد رسول گفت
 علیه السلام العین حق یعنی چشم رسانیدن با را ده حق تعالی است
 امام حسن بصری گفت و در وی چشم زخم خواندن اینست که وان یکجا
 الدین کوز و نیز تو گنج با بصارت و مخرج در چشم نیک نماید باید گفت که الامام

بود

و لا قوة الا بالله و يتوكلون و ميگویند کافران آنرا بد پرستی که محمد بخون
 و نامش و نیست این کافران الا مکر ذکر یا دوسنده و پند و منزه میکنند
 مرجهایا زار در تناسیر چنین آورده اند که و بخاطر این غیر میرسد که احتمال
 موراجع باشد بر رسول الله علیه السلام که کافران او را دیوانه میکشند
 و کبر یعنی ذاکر باشد یعنی غافل و دیوانه نیست بلکه ذاکر است ذهاب
 و دواغله همه عالمیاست بخاکند می گویند رجل عدل ای عادل و الله اعلم
 بسم الله الرحمن الرحيم الحاقة روز قیامت ما الحاقة چه روز قیامت و ما
 ادبیک چه دانی تو ای محمد ما الحاقة که چیست روز قیامت یعنی هر چند که هست
 او پیمان کنم از آن بر ترا پست و پخت تر تا کسی نپند پیختی او را ندان
الحاقة اسپم فاعل است از حق الامر اذا وجب و ثبت ای ای باب الحاقة
 یعنی پیاپی که ثابت است و واجب است آمدن آن بی شک الحاقة
 مبتدا و ما الحاقة خبره ای ای می مویختم لامر تا بد آنکه حق تعالی درین سوره
 بیان کرد عذاب کافران و منکران قیامت را و ثواب مؤمنان را
 و ترسکاران را و گفت جل جلاله که ثبت دروغ گوی داشت شود قوم
 صلح پیغمبر را که ایشان بودند و بعد قوم مو د پیغمبر مر پیغمبران خود را
 با الحاقة بر روز قیامت التوح کوفتن الحاقة القارعة یعنی پیاپی که میور
 و لها بر پس و آسمانها بشکافتن و کوه ها را بکه ختن و پستار کاران را بختن

چون روز قیامت را یاد کرد و کسانی را که بقیامت ایمان نیاوردند
 عذاب ایشان زار در دنیا یاد کرد و تا کافران بر پند و از کافری باز
 ایستند بس گفت جل جلاله ما ما نمود اما قوم صالح که مشو دیان بودند
 ما الحاقة ابرس نیست کرد اندیشه شدند با الحاقة بسبب بی فرمانی
 مر پیغمبر خود را و قبول نکردن حکم خدا را تعالی از وی طایفه یعنی
 طغیان باشد و الطغی و الطغیان از حد در گذشتن و قبول امام قشاده
 مراد از طایفه صبیح است یعنی او از سخت عظیم که از حد در گذشت بود
 و آن آواز جبرئیل بود که همه ایشان بآن آواز هلاک شوند و قبول دیگر
 مراد از طایفه رجعه یعنی زلزله جنبانیدن زمین که همه را بر زمین
 و قبول دیگر مراد از طایفه صابغة است یعنی آتش آسمانی نفع صالح
 بر سج پشته بنوح پیغمبر سپرد و پیغمبر بود و از بهترین مردم بود
 و خوشان بسیار داشت و همه پیغمبران چنین بودند حق تعالی
 ویرا به پیغمبری فرستاد بقبله شود که خوشان وی بودند و در
 میان شام و حجاز می بودند و خانه در کوه پیاخته بودند و منزه پیاخته
 بودند و بآن داشتند و می پرستیدند صالح علیه السلام ایشان را
 با میان و به بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول نکردند و نکشند
 لا اله الا الله صلح رسول الله و ارحم الراحمین و پیغمبر خود ایستاد و گفت که اگر

بجز زانجام و شما ایمان نیاوردید همه بحداب حق بتالی هلاک شوید این
پس حق را قبول کردند و ایشان را روز عیدی بود که با تباران بیرون
می آمدند در عیدگاه خود و تباران سجده می کردند و صاحب را گفتند تو نیز
بعیدگاه ما بیا و تو خدای خود را بخوان و ما خدای خود را بخوانیم صاحب
قبول کرد چون بعیدگاه رسیدند اشاق کردند که از وی چیزی طلب
کنیم که شواند آوردن تا عاجز شود و در عیدگاه ایشان را بستگی بود
بس بزرگ ایشان اگر ازین پسنگشتر ماده بیرون آوری سیاه
پشانی پسند و موی ناک و بال باشد و پیراموی پشانی و بشم باشد
و بستن ده ماهه باشد و بزیاد در حال اگر چنین گینایمان آریم تو
و بخدای تو و تباران بگذاریم و اگر شوانی ما دایم که بتوجه باید کردن
چون بچنین ایشان را صاحب بشنید غناک شد و از خدای تعالی شرم داشت
تا بخوابد چون جاره نبود از ایشان همه با گرفت که اگر جانکه ازین
بمجنس شتری بیرون آید شما ایمان آرید چون همه با کردند صاحب را
و خواست کرد و دعا کرد و مؤمنان آمین می گفتند بدت حق که
ازان کوه آواز آمد چنین گفت و نالیدن گرفت و شتر ماده بستن
ده ماهه سیاه پشانی پسند و بال و موی و بشم بس بزرگ که از یک پهلوی
تا به پهلوی دیگرش سیصد و بست و دو کز بود و ازان سنگ بیرون آمد

دی

در روان شد تا در میان مردم رسید و بختید و بچه آورد و بسزک
بود و بزرگی نزدیک مادر بس روی بچه انداختند و چیزی خوردن
گرفتند و این همه دیدند ایمان نیاوردند و گفتند صاحب اجابت
اگر تو می بینی و ندی ما ویرا پسنگشتر کردی الهی همه را از انکار
کنند واری و مشو در برای آن مشو می گفتند که ایشان اندک
بودند مثله آب اندک را گویند و قوم وی حزب بودند و جو صن
داشتند اندک از کتک وی آب بیرون می آمدن حق وی بیست قات
مرد بود و هر روز آب بر می شد ایشان بخش می کردند میان
خود و شتر صاحب یک روز شتر خوردی همه آب را دم جذان شیر
دادی که آب خوردی از پستانهای او شیر میرفت و هر چند جایکه
آوردندی پر می شد و یک روز نوبت همه شتران ایشان بود و در
روزی که نوبت شتر بودی آب از پیرمائی کوه با آوردندی تا بخور
دندی کار برایشان دشوار شد اگر صبر کردند و ایمان آوردندی
حق تعالی جبهائی آب روان کردی و ازان شیر ایشان را نفع بسیار
بودی از شیر وی و از پشم وی و از موی وی هر چندی با پستان
می گرفتند تا تو آنکرا شدندی و شتر در میان ایشان بود مدتی در میان
در بندیدها و پیرمائی کوه با بودی و از بیست و ترپس او شتران ایشان بزرگی

و در پایان کوه فرود آمدندی و از ترپس وی خراب و لاغر شد
 و در زیستان شتر صالح در پایان کوه با بودی از ترپس وی شتران
 ایشان بر بالای کوه یافتندی و ملامت شدندی آن شتر رحمت
 خدای تعالی بود چون شکر نگفتندی بلا شد و در مژده دوزن بود
 بنایت خوب صورت و مال بسیار داشتند از همه نوع مالک سپند
 و شتران و اسپان و غیر آن بودندشان یکی را صدوق نام بود
 و یکی را عینره و دوم بود که بایشان عاشق بودند و هیچکدام
 میکردند یکی را قرار نام بود و وی عاشق بر صدوق بود و دیگر
 مصدق نام بود و عاشق بعینره بود و هر دو نیز مال بسیار داشتند و همان
 آمدند بخانه این دوزن و این دوزن دشمن صالح بود و دوزن کافره
 بود و دوزن بسیار سعی میکردند بکشتن شتر صالح از برای مال خود و صدوق
 گفت که آب نداریم که شما را همان داری کنیم از برای آنکه امروز
 نوبت شتر صالح است و بیچ کعب آب نمی توانند گرفت بعینره گفت که
 اگر در میان ما مردی بودی که شتر را بکشتی آب بسیار شدی غامدین
 مرد نیست قرار و مصدق گفت که شتر را بکشیم از زمان گذشته ما و ما
 مال ما از آن شما هر دوزن نقاب از روی برداشتن جان خوب بود که
 نهایتی نبود فرمودند خانه دخترانرا و کینزکانرا تا خود را بایشان نمایند

ندی

و هر دو بدخت را شراب دادند تا مست شدند رفتند و یاران خود را
 کافر بودند و ایشان مفت کس بودند شراب خوردند و رفتند در آن
 راهی که شتر میرفت تا آب خورد و آن راه عجیبی بود که میبین
 کردند چون شتر پیدا شد برخواستند و شمشیر با جمل که کردند شتر حمله
 کردند بختند قرار از بس شتر کمین کرده و برخواست و پای راست
 شتر بشمشیر زد کرد و مصدق تیر انداخت و پای چپ شتر را برید و روی
 افتاد آمدند و شتر را کشتند بجه شتر چون دید که مادر ویرا کشته اند
 که بخت و بکوه برآمد و گوشت شتر را بخش کردند و بخانه بردند چون
 خبر صالح رسید و صالح دور بود با مؤمنان آمدند که حال جان است
 بجه شتر چون صالح را دید بگریست و پیدای یکی کرد و گفت درین زمان
 و سم در آن پتک که مادرش بیرون آمده بود در آمد نا پیداشد صالح
 پسر روز دیگر عذاب بیاید بشما و این در شبانگاه چهارشنبه بود
 گفت روز اول رویهاتان زرد شود و روز دوم سرخ شود و روز سوم
 سیاه شود و بعد از آن همه ملامت شوند چون این گفت کافران مقتد
 کردند که صالح را بکشند چون رفتند و ششکان ایشانرا در راه ملامت
 کردند چون روز شد کافران دیگر گفتند ایشانرا صالح کشت ما نیز ویرا
 بکشیم لشکر بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح را بکشند قوم صالح ایشانرا

کرد

نگداشت

و کشند صبر کنید اگر چه روز عذاب پاید شامه ملاک خوابید شد که
 نیاید بعد از آن صبح را ملاک کنید باز کشند صبح بخشنه بود که
 رویهای ایشان زرد شد روز آدینه بود که سرخ شد و رخنه
 بود که پسیه شد و یکشنبه بود که زمین جنبید و از آسمان آوری
 پدید آمد و آتش آمد همه ملاک شد و مگر یک زن بجای مانده بود که
 وی رفت و مردم را خبر کرد و وی نیز ملاک و قوم صبح که ایمان آورده
 بودند ملاک شدند بعد صبح گفت قوم خود را که ازین جای باید
 رفتن که اینجا قرضه ای تعالی ظاهر شد همه مؤمنان اجرام بستند
 و با صبح یکجا حرم آمدند و همه اینجا میقم شدند تا فوت شدند این
 از سیر کواخی نقل کرده شد نصیب درویش اینست که از محبت اهل دنیا
 پر حذر باشد و اهل حق را بخار نکند و نگاه داشت خیرعت کند و از
 بدعت و مذلات دور باشد و اما عا و اما عا دیان که قوم مودب
 بودند و مویشتر از صلا بوده است تا نیکو ابعده نیست که دانسته اند
 بوی حق و پر و قیل او را با دعا تیر پر کس ولی فرمان التوفیق
 از حد در که کشتن و بغایت پیری پسیدن در حدیث است پیچ دریدن
 با دنیست و قطره باران نیست مگر بعد از فرشته که بر روی مویست
 مگر با دعا و باران طوفان بوی که بی اندازه بر کجاست حق تعالی آن با دعا

بخش

فرشتا و علمیم بر عادیان التوفیق فرمان برادر کرد ایندن و بر کجاست
 پیچ لیل و صفت سب و ثمانیه ایام مشقت روز چشمو ماشوم که
 همه یکی را از ایشان بر ندو همه را ملاک کرد پایی بود و لحسم بریدن
 و داغ کردن چشمو ماصد روی جسم چشمو مای قطع قطعا او جمع چشمو
 صفت ثمانیه ایام ای متابعات و قری چشمو مای قطع الحیا و این مشقت
 روز در آخر زمستان بود او را ایام مجوز گویند زیرا که بحر آخر
 چیزی باشد یا از خجست آنکه درین روزها کمپرسی از عادیان
 در غاری در آمده بود و از با در کجاست بود و روز ششم با در غار
 در آمد و آن پیره زن را پیردن انداخت و ملاک کرد و ایند از بهر
 این آن روزها را ایام مجوز خوانند فتری بس دیدی تو ای محمد باهر
 کسی که پسند التوم آن مرد و از این عادیان را میهنادران و را
 و شبها صرعی ملاک شده کان و افشاده کان جمع صرعی القرح
 انگندن کاشتم گویا ایشان اعجاز خیل شمای درخت خرما اند
 جمع عجر خاویه میان تخی و افشاده عیسی در درازی همچون درخت
 خرما اند که پوشیده باشد و با در او را از بیچ کننده باشد و انداخته
 لحنی و انخواه افشادن و متی شدن مثل بس پیچ تری می بیند
 تو ای محمد که مرا ایشان را من باقیه کسی که باقی مانده باشد از ایشان

یعنی هیچ کس باقی نماند و پس ایشان منقطع شد بس سرکه کا شود
تو بمنجن خواهد قصه اعدایان بدانکه عادیان از اهل یمن بودند
در اجتاف اجتاف جمع حقیقت توده در یک یعنی در یکهای بودند
بیابانی داشتند حق سبحانه و تعالی مو و پیغامبر را ایشان فرستاد
و فرمود با ایشان بتازانند بر پستند و ظلم نکنند ایشان قبول نکرده
حق تعالی باران را از ایشان بازداشت قطره میان ایشان پاشید
بشاد پس را بیکه فرستادند تا دعا کنند و باران خوانند و در مکه آن
عالمه بودند فرزندان عملاق فرسیده نوح علیه السلام رفتند و مدتی
بودند بعد از آن خواستند تا بجا کنند در میان ایشان یکی پیمان
از قوم مو و مرتد نام او گفت شمارا دعا شود یعنی کند سخن پیغامبر خود را
قبول کنید تا خلاص یابید ایشان سخن ویرانشینند و ویران خود
دور کردند و فرستند و مرتد در عتب میرفت تا رسیدند بصفا دعا کردند که
ای خدای مود اگر مو در پست میکوید ما را باران بده از برای
باران آمده ایم بس حق تعالی پسه باره ابر فرستاد یکی سفید و یکی سرخ
و یکی سیاه و او از شنیدند که کدامی باید قبول کنند گفتند ابر سیاه را
باران پیشتر می باشد قبول کنیم آوازی شنودند که قبول کردید برای
خدای تعالی را که همه چیز را بسوزد و خاکستر گرداند و آن ابر به فرمان خدای

نمودند

بورات ایشان رسید شاد شدند که باران آمد پس آن باران دعا قبول
شد و زبان تشنیه و طبعه بر کشادند که اینک باران آمد که تویی
بما خواهد آمد و حی آمد که بگوی که این برای خدای تعالی است بابت
در وی بلا است بس حق تعالی و حی فرستاد و پیغامبر که در زمین
جهارم است بس بیرون آمد مقدار سپور رخ بسینی فراخ شاخ
فرشتگانی که بیاد مو کلند گفتند این باد همه روی زمین را هلاک
خواهد کرد و حی آمد و باد که مقدار انگشتری بیرون آید بود و پیغامبر
و حی آمد که خطی بکش و با مؤمنان در میان آن خط باش
بنرمان خدای در آمدند که هیچ ضرری بمؤمنان نرسید و بهر چه آن
بر رسیدی پوختی و خاکستر شدی و عادیان بس بلند و بتوت بودند
همه پستوران و زن و فرزند خود را در دره کوه در آورده بودند و بر سر دره
صف زدند که باد را نهند اریم تا در آید حق تعالی باد را بر ایشان نجات
تا ایشان را برمی داشت و در سوای برد و بر زمین میرزد و هلاک کرد
تا همه هلاک شدند مگر عیال که کلانتر ایشان بودند و پیغامبر پیش
وی آمد و گفت ای عیال ایمان آور بخدای تعالی گفت ای هود
آن جز شترانند در میان باد می آیند و قوم مرا هلاک می کنند هود گفت
آن شتران نیست بلکه دشمنان عیالند عیال گفت این جادوهای پست

که

من ایمان نمی آرم و باد ویرانیز برداشت و بر زمین زد و ممالک کرد
همه ممالک ایشان نیز ممالک و مرتکه ایمان آورده بود در مکه آمد
و خبر یافت مومنان شاد شدند و یمن ایشان زیادت شد نصیب
که بجان و دل بظاهر و باطن احکام اسلام را قبول کین تا در امان
این قصه از تفسیر آورده شد و جاء آورد فرعون آن کافر طغون
دعوی خدا می کرد و من قبله و آن کسانی که پیش وی بودند و من قبله
نیز خوانده اند و من قبله و این قنات حمزه و کسانی است و معنی او
اینست که و آن کسانی که یاروی بودند و بی روی بودند و طغوت
و دیهای زیر و زبر شده و نکو پیار شده پس دیها و شهرهای قوم
الایضا گفتن و زیر و زبر شدن بانی طغوت و کفر و گناه الخ طغوت مصدر
و قیل بالا افعال ذات الخطای پس فرعون و این کافران دیگر آوردند
الخطا جاء آمدش و جاء آوردش معصوای پس بی فرمانی رسول اکرم
فرستاده شده پروردگارشان را خدایم پس گرفت خدای تعالی
آنکه گرفتاری را بیهیحت و غالب و زیادت شوند اگر بوفزون شدن
قوم فرعون را حق تعالی بدریا غرق کرد چون پهن موی پیغامبر را ند
و ایمان نیارند و قوم لوط را بر زمین فرو برد چون سخن نشنودند
و ایمان نیارند پس هر که سخن خدای را و رسول او را نشنود کافر باشد

و بعد از آن دنیا و آخرت مبتلا کرد و دو قصه فرعون پاید انشا الله
قصه قوم لوط را بیان کنیم اینجا در تفسیر آورده است که اما سدی
و دو کافری یعنی آن بزرگ که در دو کافری نشستی و پیمان فروختی گفت
لوط پیغامبر بر سر هم ابراهیم خلیل الله بود و در کوفتی آورده است که
برادر زاده ابراهیم بود حق سبحانه و تعالی او را به پیغامبری رسانید
و به حج شمر که در زمین شام بود و اهل آن شهر را چهار صد هزار بودند
یا چهار بار هزار هزار بیست سال در میان ایشان بود ایمان نیاوردند
و در شهرهای ایشان نهجتها شده بود و در شهرهای دیگر فحط بود
مردم غله خریدن می آمدند و هر کس که پیش لوط آمدی طعام داد این
باز داشتند و گفتند مرد را طعام مده ایلیس علیه السلام خود را بصورت یکدیگر
پاخت پیش ایشان آمد و آن قوم را بکار بدخاند و گفت هر که
بشهر شما بیاید از غریبان این کار بدوی کشید ما بر نیاید چون این کار
در میان ایشان بسیار شد زمین و آسمان بنا کردند پس سبحانه
و تعالی دوازده فرشته و بقول دیگر ده و بقول دیگر سه فرشته را
و میکائیل و اسرافیل صلوات الله علیهم اول پیش ابراهیم آمدند و ابراهیم
با حق مرده دادند که حق سبحانه و تعالی بوی فرزند خود اهدا داد ابراهیم
پرسید که کار آمدید گفتند ما فرستاده اند تا قوم لوط را ممالک کنیم ایشان

کارهای بد دارند مردان نرزدیکی میکنند و جنگ می کنند و غریب را
از غله خریدن باز میدارند و طعام بایشان نمی دهند و سخن بنهار خود
نمی شنوند پس ابراهیم گفت اگر در میان ایشان جنزی بودی کار ما
نمکزدنی غذا بایشان نمی رسیدی گفتندی بارتکب اگر نگاه کنی پس بودی
یا نه پس بایک پس ملا نرسیدی فرشتگان گفتند لوط و دخترانش می بینند
و بس مایشان را نگاه دسیم فاما و پس وی کا فزه است او را ملاک تویم
کرد و فرشتگان رفتند چون بدستانی لوط رسیدند دختران ویرا دیدند
که ایشان دوازده بودند غله آب میدادند فرشتگان خود را بصورت
جوانان امر و بایشان نمودند و فرشتگان ازین دختران پرسیدند که
بیچ کس باشد که ما را می نازاری کند گفتندی مکر پدر ما لوط بیچاره را بدلام
گفتند بجا بروید رفتند تا بمنزل ایشان رسیدند چون آن بد کرد و از آنرا
خبر کرد و هر و پس لوط این مهمانان آن قوم آمدند و صورتها دیدند که
هرگز ندیده بودند و آن قوم کزاکرد آن خانه گرفتند لوط بیرون آمد
و نصیحت میکرد ایشان را که مرا نصیحت میکنند پیش مهمانان من اینک دختران
نکاح کنند و بخوابید گفتند ما را اینجا ایشان رغبت نیست و تو میدانی که
ما چه چیز ابراهیم لوط گفت کاشکی مرا قوت بودی یا لشکر تا بشا جنگ کنم و بخدا
تأصدا بر کشید مهمانان من هر و پس لوط آب گرم بر سر مهمانان ریخت تا بپروان

این

ان آب بر سر کاروان ریخته شد و همه را برص پیدا شد جبرئیل در آن
جای خود را ظاهر کرد و گفت مترس که فرشتگانیم که آمده ایم تا ایشان را
هلاک کنیم در بکشی تا در ایند چون در کشت ده شد در آمدند همه کور شدند
و باز گشتند گفتند که لوط با دو ان آورده است ما ویرا باین مهمانان
هلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود که خود را از میان ایشان بیرون
که میجویم بایشان غذا بخواهد رسید لوط گفت ازین رود تر خواهم
فرشتگان گفتند صبح نزدیک است لوط با دختران بیرون رفت
و هر و پس وی نیز رفت جبرئیل چهار شهر را بر پر خود برداشت و یکی را
بکشد داشت چون ایشان این کار بد میکردند و بردشان جنائی که
فرشتگان آواز مرغ و پیک ایشان می شنودند در آسمان بالا را شب
و شب را بالا کرد و بر سر ایشان پیک از سجیل یعنی خشت بکشد یا از
دو سجیل سنگ کل چون هر و پس لوط آواز کاروان بشنید روی
پس کرد و گفت دروغ قوم من پسگی بر پرش آمد و هلاک شد و این غرض
از طمان این است و در نیست خدای تعالی را چنین فرمود پس لوط
دختران را پیش ابراهیم برد و ابراهیم آن دختران را بشوهران پسلی داد
همه بنابران بنی اسرائیل از آن دختران شدند نصیب من و تو ازین نصیب
اینست که از کارهای بد تو به کنیم و از ظلم و ستم دور باشیم رسول علیه السلام

فرمود که لا یظفر الله الی رجل الا رجلا او امرأة فی دبر یا یسنی نظر یکنه
 خدای تعالی بکسی که بر روی نزدیک کند یا برنی از راه بس و این حدیث
 در مصابیح مذکور است و این قصه را از کواشی و تفسیر آورده شد و از قصص
 نیز خبر کرد و گفت جل جلاله انا بدیستی که ما را چون که طغیانی فرمائی کردی
 آب در طوفان فوج عمار روی زمین زلزلت گرفت چنانکه بر دشتیم بران
 شمار که در بشتهای ایشان بودیدنی انا ربه در کشتی که میرفت بر روی آب
 البحار یکهشتی روان الجواری جماعت بچند کلمه ذکر دایم مرثی را کشتی را
 یعنی نجات مؤمنان را در کشتی و هلاک کردن کافران را پیرون کشتی بزرگ
 یاد دهنده و پند دهنده و وعظ مومنان را و ترسانیدن مر کافران را
 یحیی و تا یاد کرد قصه این کشتی فوج را اذن گوش دایم یاد گیرنده
 مومنان و هلاک کردن کافران چون این آیت ام رسول الله السلام
 گفت یا علی از خدای تعالی خواستم تا گوش ترا جان گردند که هیچ چیز
 را فراموش کنی بعد از هر فراموش نکرد و چون قیامت را
 کرد و منکران او را یاد کرد از حال او خبر کرد و گفت جل جلاله فادع
 و میداد شود فی الصور و در صورتی که واحد یک دیدن و ان دیدن
 اول است و بتول بن عباس رضی الله عنهما دیدن دوم است و ثلث
 و چون بر داشت شود الارض زمین و الجبال و کوههای زمین را

و آنچه در ویست و کوهها را بردارد باد سخت باو شکان یا بقرت
 حق تعالی بی سببی برداشته شود و چنین است ننگ بس
 زده شود زمین و کوهها را بر یکدیگر دگت و اجدد یکبار روی و تول
 امام حسن بصری کوهها چون کردی کرد و بر روی کافران نشیند
 فیومید بس در ان وقت که روی دود میدان باشد و عبت
 و میدان دوم و ثمة الواقعة افند افند یعنی قیامت پاینده
 صور بر شکل شاختیست درازی وی پیه نزار سباله راه و کردی
 نزار سباله راه و مر ویراست شاختیست و درازی هر شاختی نزار سباله
 راه و هر شاختی پورا خنیاست همچون زبور خانه در شاخ اول جانها
 فرشتگان باشد و در شاخ دوم جانهای پیغامبران باشد و در سوم
 جانهای صدیقان باشد و در چهارم جانهای شهیدان و در پنجم
 جانهای مؤمنان و ششم جانها کافران باشد از آدمیان و بریان
 و دیوان و در ششم جانهای همه مخلوقات دیگر باشد بدانکه در تنبیه
 الغافلین آورده است که در یک روایت از رسول صلی الله علیه
 و سلم پیه دیدن است و در یک روایت دود میدان است
 اول دیدن رافع کوبید یعنی ترس کما قال الله تعالی و معنی الصور
 فوج من فی السموات و من فی الارض و آنچه ان باشد که پیرانیست

و بگوید اثبوا اکاه شوید اثبها الغلغل غلغل جمع غافل باشد با خود آیندای
 غافلان چون این آواز بشنوند ترسی و می در دل ایشان پیدا شود
 و همه کارها بکنارند و زلزله در زمین و موسم برین حال باشد چنانکه
 خدای تعالی خواهد باز خلق بکار مشغول گردند و عمارتها کنند با جهل
 یا بیشتر یا کمتر و همه روی زمین کاو گردند و یک مؤمن مانند آنکه ابراهیم
 زمان آید تا در صورت و مدد آن دمیدن مردن باشد قال الله تعالی
 وَخِمْ فِي النَّصْرِ مَضَعِي مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ
 وَدَّ مِدْنِ بگوید ابراهیم علیه السلام ای جانها پرون آید از آنها
 همه خلق بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و ابراهیم و برادران و کان برش
 باز جان همه را بگیرد ملک الموت ماند او را نیز حق سبحانه و تعالی بفرماید
 خطاب رسد که **يٰۤاَيُّهَا الْمَلِكُ الْيَوْمَ** ملک که ایست امروز میبکس باشد که
 جواب گوید حق سبحانه و تعالی خود جواب گوید **يٰۤاَيُّهَا الْمَلِكُ** ملک مر خدا
 مر خدا بر ایست که یکی و یگانه ایست در ذات و صفات خود و بخت
 قهر کننده ایست بر دشمنان خطاب رسد که جباران و منکران و **يٰۤاَيُّهَا الْمَلِكُ**
 و فرعون صفهان و فرزندان ایشان بس زمین را کشاده کنند و بگویند
 چنانکه ادیمی پختن را بکشند و چون وقت شود که خلق را زنده گردانند
 از بحر المجنون و آن دریا نیست در زیر هرش جل روز باران بار در مجنون

بار دیگر

آب منی قابهای همه خلق بید آید اول کسی که زنده شود ابراهیم
 باشد زمان شود تا صورت بدو آن دمیدن نعت و بگوید ایها
 الباطم البالیة و ایها العروق المتقطعة و ایها الاوصال المنفردة قوما
 اتقوا الفضل یعنی آنچه آنها پوشیده و ریزه شده زنده شوید
 و از برای حکم خدای تعالی بس جانها نیز از صور پرون آیند چنانکه
 زنبور و میان زمین و آسمان پر شود و هر جانی تعالی خود در آید
 و زنده شوند و از کور تا پرون آیند اول کسی که زنده شود و از
 زمین پرون آید مصطفی باشد صلی الله علیه و سلم نصیب عارف نیست
 آن دمیدن صورت که هم بمیرند و هم زنده شوند از ابراهیم و از آنند بلکه
 از رب جلیل دانند **ای قبا پوشیده کان زیر بوست** باز گردید
 از عدم با پیوی دوست **مطلق آن آواز خود از شد بود** که بر از
 جلتوم عبد الله بود **و انشئت شکافته شود** آسمان آسمان فتنه
 بس این آسمان بی نظیر یومئذ در آن روز و امینه سست باشد و پاره
 پاره شود و **الملك و فرشتگان علی از جایها بر گرانهای آسمان در انحال**
 ایستاده تا به فرماید ایشان را ما فرشتگان بر گرانهای زمین ایستاده
 باشند و صنها زده باشند و ضایق در میان ایشان باشند و محمل
 و بردارند هرش و بگش پروردگار ترافو قلم بر بالای خدایان بگویند

در آن روز و در آن وقت ثانیة در کشف آورده است که
رسول الله علیه و سلم بردارنده کان عرش هلا چهار فرشته اند
چون قیامت شود بمنزله حق تعالی مشقت شوند پاهای ایشان
منتهی باشد بعضی از ایشان بر صورت آدمی و بعضی بر صورت شتر و بعضی
بر صورت کاه و بعضی بر صورت کرکس و در روایت دیگر اینست که
هر مشقت بر صورت بزگویی باشند از میان سم ایشان تا زانو باشد
هزار ساله راه باشد چهار ایشان این پیش میگویند سبحانک اللهم عجل
لک الحمد علی عمolk بعد قدر یک و چهار دیگر این پیش میگویند که سبحانک
و بحمدک علی عجلک بعد عجلک و امام ضحاک گفت مشقت صف باشند که شمار
اورادای داند عزوجل بگویند بفرعون در آن روز که عرض کرده شود
از برای جزا و حساب لا تخفی بوشید و مانند میگویم از شما خافیه نیست در
اینست که ظاهرش همچون باطنش باشد و در خبر است که در روز قیامت
خلق را سه بار عرض باشد و عرض از برای عذر و حجت و مجادله باشد
و عرض دیگر از برای خواندن نامه باشد نصیب درویش اینست که در دنیا
حساب خود کند و از بدیهات و به کند هر روز از نماز دیگر تا نماز شام
بجایسد و اینست مشغول باشد تا من بس امان انکس که اونی داده
کتاب نامه را بچینه بدست راستش قبول بس میگوید تا بکیر ندان این نامه را

اقرار و بخواند کتابیه نامه را این چنین از غایت شادی گوید بسیار
طاعتهای پرفرسته و ثوابها که در آن نامه باشد و پستان خود را این گوید
ای بر پستی که من طمنت در اینست بودم پستان که ای ملائکه این که
من خواهم رسیدن چسباید بشمار خود از برای آن بطاعت مشغول
شدم دور بودم از برای این نامه من بدست راست دادند
نصیب درویش اینست که یقین کند بحساب و دادن کتاب موجب
آن عمل کند بس از حال او خبر کرد و گفت جل جلاله من پس از غیبت
زندگانی باشد را حقیقه که از وی راضی باشد خوشنود بود از آن زند
نی جنیه در بهشت عاقله بلند مقامی عیسی در ایمان مایلند باشد
در جات او یا بلند باشد که سنگهای آن و درختان آن در کشف
جنن آورده است که قطعه میوه های درختان آن بهشت و این
نزدیک بیایند اگر خواهد اینست ده یا خننه بکیر و آن میوه را را العطف
با کسیر میوه العطف با نفع که فاش میوه از درخت برودی گفته شود این
بهشتی از کلمه بخورید و اثر بواپاشا میدهند گوارنده با عیسی
ای رنج بی بول بی غایت و بی چاری با آسائتم و بسبب آنچه پیش رفتند
از عملهای نیک از روزه و حج و غیر آن الا پسلاف پیش رفتند و این
در روز نای آنی که کشته شدی در دنیا حجت و رنج کشیدنی روز جزای آن

کافی

اورا بکیرید

الحلو اتی شدن و کشتن ابن عباس رضی الله عنهما گفت که این در حق
 روزه داران باشد در روزهای گرم و رسول علیه السلام گفت یکی از
 درهای بهشت را نام ریاضت است هر که از آن در آید سرگشته نشود
 از آن در روزه داران در این دو حیوان و بتعالی گوید یا اولیای عالم
 نظرت الیکم فی الدنیا یعنی ای دوست داران من بسیار که شمارا دیدم
 در دنیا بها خشک شده از تشنگی و شکمها به بهشت جنسیده اگر کسی
 و جهنمها را بنمایا افتاده از سبب پیداری بطاعت من امروز در بهشت
 من باشید جاوید و بخورید و بیاشامید و اگر نه در کشتاف چنین آورد
 ایست و تفسیر سطر آورده ایست که گفت رسول ماصلی الله علیه و سلم
 لا یدخل الجنة احدکم الا یحوا لبسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله تعالی
 لفلان ابن فلان او خلوه جنه عالیة مطو بها و انیته نصیب در ویش است
 در عمل کوشد فاجزای آن عمل از فضل الهی پندنی از عمل قال امام غزالی
 الحقیقة ترک ملاخطة العمل لا ترک العمل خواجه عبدالله انصاری میگوید مملکها را
 نه با مکن مکن کران بها مکن چون صفت مؤمنان یا در کردان کسان را
 نامه بدست جب داده شود یا در کرد و گفت جل جلاله و اما آن
 پس که اونی داده شود و مجاب او را بشما به دست جب وی میقول میگوید
 یا لیتنی ای کاشکی من لم اوت داده نشدمی بحبابه نامه خود را و لم آرد و پندنی

ناپسندید که حیثیت شمار من یا لیتنها ای کاشکی این میدی و صورتی
 من بسبب آن زنده شدم کانت بودی التا صنیه حکم کنند بر من
 برون و قیل التا صنیه هر کسی من زنده نشدی تا این بلار اندیدی
 و پنج حساب نکشیدی اگر در کور حساب و عذاب بود اما این حساب
 و عذاب از آن پخت ترا پست ما اخی یعنی پیو و نداشت مرا
 مالیه مال من یا چه پیو و داشت مرا مال من بملک عی سلطانیه یعنی
 و قدرت من و سلطنت من بی مال ماندم و بی یار و مدد لشکر مسیح و
 نداشت فخر و دلیل شتم نصیب عارف ایست که عزت از خدا
 تعالی جوید مال را و سلطنت را و پیروی را در راه او در باز و تا غریز
 دنیا و عقبی باشد چون این نوحه کند فرمان آید از رب العزت جل جلاله
 که ای در شکن عذاب صدوه بگیردیش منکوه بس نمیدش و دستهای
 او را بگردنش در غمی در آیدش الغل و پست بگردن بیست غم حکیم
 بعد از آن در درون منکوه در آیدش و قیل سوزیدتم فی پیکسده بس در
 زنجیر که در جهنم درازی وی پیون در آید مشا دگر باشد الذبح بکر پیون
 فایکوه بس در کشیدش امام حسین بصری گفت اگر یک جمله از آن بخر
 بر کوه نمند کوه بر خود که از بتول بعضی هر کافری را بدیوار یک زنجیر
 کشند و بتول بعضی یک زنجیر باشد که همه دوزخیان را در وی کشند و درازی

ماند مرا و نیست شد

بعد از آنکه مکر خدای تعالی و کینه اندیش دگر از برای مبالغه باشد و حکمت
 این نیز آن باشد که چون آتش و فوخ ایشان را بر اندازد و ششکان
 عذاب مرایش را بگیرد و بدو فوخ اندازد که بخت اخبار کنت رضی الله عنه که
 اگر همه امنهای دنیا را برکشند برابر آن نیز نشود و این نیز برادران
 و وزخیان اندازند و از راه دیگر بیرون برنزد و بانی برکردنشان
 به جند نو و با همه من و کف حکایت امام محمد بن علی رازی در پیش نشسته بود
 ناگاه دیوانه پدید آمد و از در آمد بشکل عجب و گفت ای امام خدای
 تعالی را نشناخته این تصنیف و تالیف چیست و ترا چه سود دارد و از
 پیش امام ناپیدا شد یعنی بطریق مشابهه که از راه انبیا و اولیای خاص
 حضرت اوست خدای تعالی را بشناس پس بجزیه در امام پیداشد طالب آن
 درویش شد و در پس را ترک کرد و کینه اندازد این درویش باین شکل
 شیخ سیفی پشت امام از مرآة بجانب بجان روان شد چون رسید دید که
 آن درویش بر بالای منبر این لیت را تفسیر میکرد و در ده غلوه ثم الحیم صلو
 ثم فی سلسله در آنها پس چون در اغانا پلکوه درویش گفت ای مولای من
 این دیوانه را این نیز برادر نیست فریاد از امام برآمد و دست
 شیخ توبه کرد و از اصحاب شیخ و شیخ فرموده و مقرر پارید تا موی لب
 خنجر را بگیرم امام گفت از خنجر ما باشد و قبول کرد ای درویش ظاهر این توبه ای

چون نهایت ابدیه بر بندد برسد خطاب رسید ای فرشتگان حجت
 این بند را بگیرید و غسل بکنید و در آتش محبتش در آید
 و زنجیرهای نور بر گردنش بنهید و ویرا به پیش عاشقان بابرید
 تا در میان ایشان باشد و یاران ما و ملائکه از کرم وی امیدوارند
 که ما را باین پیعادت برسانند فیصل عبارت اینست که قدم در محبت
 و آئینه زنده حق بستوی عند التمر و اللطف عاشق بر قدر و لطفت من
 ای عجب من عاشق این مرد و صند معنی سخن شیخ اینست که کنت
 جمله بس باشند این دیوانه را مرکب شمع بلا فروختند صد هزار
 جان عاشق سوختند در میان جان ایشان خانه گیر و رنگ خانه
 کن ای شمع منیر مر مراد شام و سیلی شنان بهتر است آن از
 شانی کمران زهرشان خور خور شد چنان تا کسی کردی را قبال شنان
 چون عذاب کافران گفت سبب انرا پان کرد آیه ببردستی که
 کافران بود و در دنیا لا یؤمنون که ایمان نمی آورد با تبه خدای العظیم
 بزرگ و بزرگوار و لا یحضر و بر نمی انگیخت یعنی زحمت نمی داد خود را
 و خلق را بعلی طعام لیکین بر دادن خوردنی مرکب ای را یعنی خود
 بخش بود و دیگری را نیز نمی فرمود بخیر و دادن طعام بخشی بدعا
 بعد از کفر هیچ چیز بدتر از وی نیست و بعد از ایمان هیچ چیز نیکوتر از

جو انردی نیست فلینس بس نیست که ایوم مر این کافرا امروزه مناجات
یعنی در قیامت جمیع دوست نزدیک که شفاعت کند ویرا و رحمت کند
بروی و لاطعام و نیست مرویرا خوردنی الا کمر غنیمتین ریم آبه دوزخ
بعضی دوزخیان را ز قوم خوردنی باشد و بعضی را ضریح و بعضی را خیلین
بس شاقص نباشد لایا کله نخورد این غنیمتین را الا فی طینون مکرانه
کاران خطی الرجل عدا کناه که دکانی الکشاف یعنی نخورد غنیمتین
مکر کافران بخود بانه من ذلک نصیب درویش نیست که در کمال
ایمان و دادن مان فرماید فلا اقسیم پس بگو کند یا دمیکنم من خداوند
یا لا یفرون بحرمت آنجی پسند و ما لا یفرون و بحرمت آنجی پسند
ایه برستی که قرآن لقول براینه کفار رپول فرستاده شده است
کریم کرامی و بزرگ است و آن جبرئیل است که از حق تعالی قرائت را
می آرد بان نوع که بوی رسیده است بطریق رسالت ادا می کند یعنی
بحرمت آنجی پسند از آثار قدرت و صفات حضرت و بحرمت ذات
پاک خداوند که می پسندد او را که قرآن پست کلام خداوند تقدیم جل جلاله
که می آرد او را رپول کریم و نیست این سخن شاعر و کاهین لیم نصیب
درویش نیست که همه موجودات را قایم بکفرت او پسند تا محمل بگو کند بود
بر بند چشم صورت بکشی چشم سیرت تا شرق و غرب پنی سلطان من گرفته اللهم

من

ابننا من اهل المشا یدة والیقین ولا یجعل من اهل الغفلة و الخوین
کافران می گفته اند قرآن سخن شاعر است حق تعالی گفت و ما هو
بقول شاعر نیست قرآن کفار شاعر قافیه کوی قلیلا ما تو انزل
اندکی از شما کافران می گوید و لا بقول کاهن و نیست قرآن کفار
کاهن و قال کوی قلیلا ما تذکرون اندکی شما پند گیرید کلمه ما را یاد است
تذکره من رب العالمین قرآن در پستاده است از پروردگار عالم بر
برسید المرسلین بزبان جبرئیل امین و لو نقول اگر دروغ بر بندد
محمد علینا بر ما بعض الا قایل بعضی کفار را که ما گفته باشیم بوی
لا خذنا منه تراینه بگیرم او را بالیقین بعد از وفات یمن و پست است
است و مراد اینجا قدرت و قوت است یا معنی این باشد بگیرم و پست است
محمد را و میبوش کنیم ثم قطعنا منه الوتین پس بگیرم از محمد رک دیش را
الوتین رک سینه است پوسته بدل چون بریده شود دبیر و آنکس
یعنی رک جان فاما من کم پس نباشد از شما من احدی هیچ کس عنه
از محمد عاجزین ما را دارند کان معصوبت ما را الجبر بازداشتن بدانکه
حضرت ذوالجلال اول بگو کند یا د که در قرآن کلام نیست و سخن شاعر
و کاهن نیست باز دلیل بیان کرد که سخن دروغ نیست و سید
افرا نکرده است اگر افرا کردی ما را و بعد از خود بپلاک کردی

بیچ کس اور از عذاب مباحث ندادی و روز بروز کار او زیاد شد
و دشمنان او مملکت تر شود یک کس پیدا شد همه عالم پر کفر بود نور
دین او شرق و غرب عالم بکفرت نصیب درویش اینست که برانکه
اهل بدعت و ضلالت را بقا پشترعی باشد و در رفتار ایشان
نور و صفائی بود و اگر متابع شریعت باشد همه عالم نور گیرد شیخ
رحمة الله علیه میفرمودند که اندک طاعت سنت و عزیمت غلبه می کند
بسیاری که بر طریق بدعت و ضلالت باشد و آن بدستی که قرآن
لتذکره بنویست للمتقين هر پیر کار را از کفر و شرک و یاد دهنده
معاشقا را چون خواهد که بشرف مکالمه مشرف شود تلاوت کند
کنه و آن بدستی که ما نعلم می دانیم ان میگویند و از شما دروغ گوئی
دارنده کان اند بدستی که مرخداى تعالى را و مصطفی را و اولیا را
مرجند پسو کند یا کردیم و بر این قاطعه نمودیم ایمان نمی آرند و توان
و باهل عرفان و انکارشان زیادت می شود نصیب درویش
اینست که منکر حال اولیا الله نباشد و اگر کسی انکار ایشان کند
معذورش دار که در جمع پسک روحان هم بولهبی باشد شکر بود
بولهب صفت نیست و آن بدستی که ناکر ویدن و بتوان عمل ناکردن
بوی چسپه بر اینه ندامت و بشما نیست علی الکافین بر کافران

که

چون میرند و عذاب و دوزخ مشا هده کنند و اهل قرآن را به پشندند
از دولت و سعادت محروم مانده اند و اهل دنیا که بدرویشان
اعتقاد نداشته اند در دو حیرت پشند و قرآن حسرت بر سر که عمل
نکنند با آن اگر چه یاد باشدش و یا صفت قرات بخواندش و آن
حق یقین و بدستی که قرآن را پست است و در پست است و یقین که
بیچ شکی نیست در وی سر که شک آرد در وی کافرست و بیچ پسکی
یا کند خدای تعالی را با پیغم ربک العظیم بیا و کردن نام بزرگ او بگوئی
پسبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و مانند این یعنی ضمت
ناپس را در کند و صفا پس را را اثبات کند مابکد در پنج وقت نماز را
ما مرخداى بزرگ در اوقات چسپه و الله تعالى اعلم در دیده دیده
و دیده می باید و زهر دو جهان بر دیده می باید تو دیده نداری که
بوی پی او را عالم همه او پست دیده می باید بسم الله الرحمن الرحیم
پسبیل سبایل خواست خواهند بعد از واقع شکسته آئینه را غالباً و
زایده و قیل پس بر سنده از شکسته آئینه غالباً یعنی حق و این سنده
نصربن الحارث بود و مانند وی کافران دیگر جنائک حق تعالی خبر کرد
و اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فاعط عنا جارة پس
او تاجعذاب اینم لکافین مرنا کردند کان را اینست که واقع نیست

مران عذاب را چون پاید بایشان هیچ بازدارنده و دورکننده
الدفع بازداشتن و دور کردن من الله از خدای تعالی فی الجمله
خداوند آیتها را با خروج بالا بر آمدن حسنی خداوندی که آیتها را پوش
آفریده است فرشتگان بری آیند با آن جمع معراج بود جای بر آمدن
یا جمع معراج بود توح الملائكة بری شوند فرشتگان والروح جبرئیل
پسوی رحمت ادنی یوم این عذاب واقع باشد مگر کافران در روزی که
کان مقدار خمسین الف پند که مقدار درازی آن روز پنجاه هزار سال
باشد یعنی بر کافران درازی نماید از سختی فاما بر مؤمنان جنان
نماید که در دنیا کسی دور کعبت نماز کند از آسانی در مصایح است که
در کتاب الزکوة که فی یوم کان مقدار خمسین الف پند روز قیامت
فعلی تعلیق قوله تعالی فی یوم بقوله تعالی واقع و بتول دیگر یعنی جبرئیل
و فرشتگان در یک روز جنات بر می آیند که اگر غیر ایشان بروند
پنجاه هزار سال باید که آنجا رسید و این مساحت از بالای آسمان است
تا زمین منقطع که اورا تحت الثری گویند فعلی هذا قوله تعالی فی یوم تعلیق
بقوله تعالی توح الملائكة والاول اصبح ما و بنا من المصایح و ما بعد منه
الایة فاصبر صبرا جمیلا صبر کن ای عذر صبر کن دن نیک و آن صبری بود که
در وی جوع نباشد موالرضا باقتضا بلا شکوی این نوع را فرزند نفوت شد برقرار

متوجه شدم از روحانیت او این بت گذشت با دو قبله در هر دو
شوان رفت را پست یا رضای دوست باید یا هواوی خوشتر
بروز میدان الا الله بتخ لا اله هر قریبی کان نه الله بهر قربان داشتن
جون جمال زخم جوکان دیده شد در دپست دوست خوشتر را
پای کو بان کوی میدان ساختن جون زد پست دوست خوردی یک
مذاق از جام جان لعمرو بلوا و جلو اسر دو یکپایان داشتن انهم
یرونه بعید آید رستی که این کافران آن عذاب قیامت را دور می
و ترا قرینا و مای بینم آن عذاب را نزد یک یعنی کافران میگویند
نخواهد بود و ما میدانیم که مراینه خواهد بود یوم لکون آیتها کالمکون
آن عذاب نزدیک و آینده است در زوی که باشد آسمان همچون کس
که اخته یعنی که از دو نماد و لکون لکون کالمکون و باشد کوما همچون
پشم رنگین نیست شود و لای پنهان جمیم چنانچه پرسید و پستی اردو
که حال توصیت سر کس بکار خود مشغول باشند و اگر و لای پنهان خواهند
شود معنی این باشد که پرسیده نشود گناه دوستی را از دوستی
و دیگر پشور نهم نموده می شوند خویشان بخویشان یعنی یکدیگر را پسند
فاما پرسند که حال توصیت از غم و اندوهی که هر یکی را همه دوستها که
از برای خدای تعالی نباشد منقطع شود فاما دوستها که از برای خدای تعالی

باشد

زیاده شود هر ساعت اللهم اجعلنا من المتقين لقوله تعالى الاخذوا
يو مئذ بعضكم لبعض عهدا بالاعتقین نصیب درویش اینست که خدا را
دوست دارد و بس عشق آن زنده گیرین کو باقیست
و در شراب جان فراغت باقیست عشق آن بگزین که جمله دنیا
یافتند از عشق او کار و کیا تو کما مارا بدان شمر بار نیست
باکریان کار ما دشوار نیست بیان کرد عذاب کافران را و گفت
جل جلاله یوم النجم آرزو برده و دوست دارد روز قیامت گناه
یسنی کافر تو میدی این را که خدا خود بدو خود را از دوزخ باز خود
الاقتدا خویشتن باز خریدن من عذاب یومئذ از عذاب آن روز
ببینید برانراش را و صاحبیه و عروپش را و اخیر برادرش و ضعیفیه
تو و یه خویشان خود را که او را یاری دادند در کارهای سخت در دنیا
و جای میدادنش میان خود و من فی الارض جمعاً و هر کس را که باشد
در زمین همه را فدای خود دهد ثم یخیر بس این فدا دادن او را از عذاب
قیامت بر ماند کلاً چاکه از وی قبول نکند این فدا را و از عذاب
دوزخ خلاص نیابد و اگر با خلاص یکبار گمنه باشد که لا اله الا الله محمد رسول
خلاص یابد در حدیث آمده است که اگر منت آسمان و آنچه در دست
و منت زمین و آنچه در دست در ترا دوی قیامت نهند و ثواب لا اله الا الله

در پله و دیگر نهند زیادت آید ثواب کلمه طیبه همه دوستان ترا از عذاب
دوزخ خلاص شوند که در بس ایشان را هزار دوست میداری و از دیگر
حق تعالی غافل می شوی صفت دوزخ کرد و گفت جل جلاله انما طایفه
آن آتش دوزخ است زبانه زنده زبانه گشته است یعنی پرنده است
لشوی مر پو پستهای سپرد دوزخ را و قیل دوزخ را که از صد پاله راه
و دوست پاله راه زبانه زنده و دوزخ را بخود کشد چنانکه مشاطین
این را بکشند التواء نراعه بالنصب علی الاختصاص ای یعنی نراعه
بذات اده عام علی را و به حصن ما بر من لباقین خبر بمتدا اجدوف ای نراعه
و قیل الشوی کرانها یعنی دست و پای و پوست پر جمع شوا و باز منت
دیگر دوزخ کرد و گفت جل جلاله تدنوا بخواند آتش دوزخ بخود من ادنوا
و تو کسی را که روی گردانیده باشد از ایمان و اعراض کرده باشد
از طاعت و جمع و گرد کرده باشد مال را فادای بس نهاده باشد و زکوة
مال نداده باشد عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفته است دوزخ کافران
و منافقان نام بنام میخواند که پاکه جای تو منم صفت حرص آدمی کرد
و گفت جل جلاله ان الایمان خلقه الله عابدی صبر که آدمی آفریده
شده است بی صبر و قیل بخیل بیان کرد و طبع را و گفت جل جلاله او ایست
الشرجون پیش آید و را بدی جزوهای یعنی چون بدی برسد بوی با شکر

و بی زوال نیکوئی کرده شده برایشان با نواحی که ممالک ارام نیکوین
چون کافران این وجه دارا نشینند که مؤمنان را در بهشت خواهد بود
ایمان نیاوردند و اما در مجلس رسول علیه السلام می آمدند و نمی نشستند
بنفاق و بطریق پیجوکی با دویارانش نظر میکردند حق تعالی از حال
ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرًا إِلَّا أَسَافًا بوده است
مرکبانی که کافر شده اند بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تو مطیعین وَأَيُّكُمْ يَكْفُرُ کاند
مطیعین بسوی تو حال است از منکر کفر و اتعذیر به ما بال الذین کفروا
مدعیین الفطر بالا پیرایه خود که عینی چه بوده است مرین کافران را که در
مجلس تو می نشینند لَا مَطْلَعُ شَتَائِفِش و وَأَيُّكُمْ يَكْفُرُ کاند بسوی تو
پیجوکی عجب که از عذاب مانی رستند که تو استنزا میکنند عَنِ الْعَمَلِ
می نشینند از جانب دست راست تو و عَنِ الشِّمَالِ و از جانب دست چپ تو
عزیزین جماعت جماعت و بک بک عزیزین گروا و پراکنده عزیزین حال
عَنِ الْمُعَذَّرَةِ عَذِيرُهُمْ بک بک و شملک جماعات و ملت و ملت
مختلفه عزیزین جمع عزرة اصلا عزرة من العز و نسبت کردن خود را بکسی
کافران می گفتند اگر محمد و محمدیان که ما را کافر می گویند و جای ما را در
دوزخ میدارند و خود را مؤمنان میدارند و جای خود را بهشت میدارند
اینها نیستند که ما ایشان را در مجلس می بینیم و حال ایشان را میدانیم نمه نمه اند و ما

توانند ان اگر جهان باشد که خدا میگوید که قیامت خواهد بود و ما بهشت
اولیترم از ایشان نصیب درویش ازین ایت اینست که بنفاق در
مجلس اهل حق نه نشینند و بر او لیا الله عیب بخوید و بر احوال او قول
ایشان اعتراض نکنند هلاک شود و بنوعی با الله من ذلک گفت پند که
ای طالب جری ه مان کن با حق عبودی مری ه چون قبول حق بود آن
راست ه دست او در کار راست خداست ه دست ناقص است
شیطانست و دیو ه زانکه اندر دام تکلیف است و دیو ه و چون
کافران می گفتند که بهشت از محمد و یاران وی اولیترم از بهر آنکه
ما را خدا ای تعالی همه چیز ما داد و دنیا و ایشان را نداد پس اگر اینها
راست باشد ما در آخرت بیشتر از ایشان در ایم حق تعالی فرمود
أَطِيعُوا كُلَّ أَمْرٍ مِّنْهُم اطیع میدار و هر مردی و هر کسی ازین کافران آن
جستیم که در آورده شود در بهشت با نعمت و نیکوئی بی ایمان و طاعت
رسد کلا حقا که نه جنایت که ایشان طمع میدارند از بهر آنکه با بهشت
حرام کرده ایم بر کافران نصیب درویش اینست که غایت باشد
و به بسو بلاست نفس و شیطان مغرور کند و هر چه طمع کند از رحمت حق تعالی
طمع کند و طاعت را ترک کند و طاعت را ممکن و لیکن کران به ممکن الحقیقه
ترک ملاحظه الحسن لا ترک الحسن که اقال شیخ الحق ابوالقاسم الشیرازی بعد از

حق تعالی

جرات ایشان را خبر کرد و گفت انا خلقتم علی علمون بدستی که ما آفریدیم
ایشان را از آنچه میدادند یعنی از نطفه مذره بس از کجا حاصل اند ایشان را
تا طمع در آمدن بهشت کنند اول ایشان آب کننده و آخر ایشان خاک
پراکنده شرف آدمی بایمان و عمل صالح است و ایشان ندارند بس
چون طمع بهشت میدارند نصیب درویش نیست که بکثرت مالشان
بعد از حضرت ذی الجلال قدرت خود او عجز ایشان را یاد کرد و گفت ما
انتم بس سوکندهی خورم رب المشرق والمغرب به پروردگار و آفرید
جایها و برآوردن آفتاب و ماه و ستارگان و بجایهای فرو رفتن آنها
انا لآفریدونی بدستی که توانایم بر ایشان علی ان تبدل خیر امنهم
برین که مابدل آریم بهتر از ایشان و ما نحن بمستوفین و ما عجزستیم
از مرجه خواسیم بدانکه هر روز آفتاب از جای دیگر برمی آید و جای
دیگر فرو میرود بس پروردگار که آفریده است مزینات حیوانات
قادر است بر مرجه خواهد عجز از جلال و کمال او دور است در
عالم کبری این موجود است و مشاهده نیز در عالم صغری قلوب عرفا
را بسوس عرفان و اتحاد وجدان و کواکب ثواب مزین کرد
نیده است فسحان من قادر حکیم و قاهر علیم یفعل ما یشاء و یحکم
ماید چون این مسکدان ازین پان اعراض کردند و در باطل

کار

و پیوده و کار فاسد و نکو میداد با پستزاروی آوردند حضرت ذی الجلال
حبیب خود را داد و گفت مذرتهم چون حق را قبول نمیکند
و از باطل باز نمی آید پس بگذار ایشان را آنچه خود آید
و بپذیرد او تا بازی کنند و غافل باشند و مستحق دوزخ گردند حتی ملائکه
ما بمانند و بر سر یوم تم الذی یوعدهون آنروز را که وعده کرده اند
یا هم کرده می شوند من الوعد الایجادیم کردن یعنی روز جنگ
بر رادر دنیا و عذاب قیامت را در آخرت و درین سخن تهدید
و تحذیر ایشان است و بیان است در ارج است مرایشان را بنود و بانه
من ذلک نصیب مؤمن اینست که از باطل و لعب محتر باشد و از غفلت
و شتم و استنزا باطل حق دور باشد یوم تجزیه آنروز که بیرون آید
من الاجداث از کورنا الحدیث می پراغاشتابان باشند با جابت گرد
داجی گانم گوسی که ایشان الی نصیب یوفون بسوی علم می شتابند
چنانکه لشکر پراکنده بسوی علم خود شتابند قیامت خلقان بسوی
منادی یعنی پسرانیل چون در صور در و مدحه خلق زنده شود و از
گورها برآیند و شتاب بجایگاه حاضر شوند قرائت ابن عامر و حفص
بعثم نون و صا و است جمع نصیب است یعنی سان و باقی پنج تون و جزم
صا خوانده اند الاینا ص شافش فاشعة البصار ثم یخاک فیرو شده باشد

چشمای ایشان از تربس قیامت و ترس و شرم و زلزله و رسیدنشان خوار
 و میندشان عیسی رویشان را از الرسق فرو پوشیدن ذَکِکَ الْیَوْمَ
الَّذِی کَانُوا یُعْهَدُونَ این آروز باشد که وعده کرده شده اند
 در وی عذاب و فزع را در حدیث است که هر که این سوره را بخواند
 بدرخش ثواب انجلی که اما شمارا و عهد مارا نگاه داشته باشند
 سوره نوح علیه سلام در که آمده است و پست و نه یا پرست
 یاسی ایست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا بَدَرَسْتِیْ که ما از پلنگان و پستایم
نُوحًا اِلٰی قَوْمِهِ نُوْحٌ پِغَامِرٌ عَلَیْهِ سَلَامٌ را بسوی مردمان وی آن آروز
 قوتک که هم ده و بر سپان قوم خود را بسوی مردمان خود ای قلنا له
 بان اندر و بخوبان بگویند ان معصرة لان الارسل فیه معنی القول
 فلا یجل لها جینید من الاجواب یعنی ما کنیم که بر سپان قوم خود را
 آن یا یتم عذاب آیم پیش از آنکه آید بایشان عذاب در دناک اگر بخشن
 قبول نکنند چون فرمان رسید که بر سپان بایشان قال گفت نوح
 علیه سلام یا قوم اِنِّیْ کَلِمٌ یَّرِیْطُ بَدَرَسْتِیْ که من مر شمارا پیغام بر ام تر
 از عذاب خدای تعالی پداست پیغامبری من پیش شما بجز آن پدا
 کنند ام حق را از باطل الالبانه پدا شدن و پدا کردن لازم
 و متعیدی فرمایم شمارا اِنِّیْ اَعْبُدُ اللّٰهَ که بر رسید و بندگی کنید خدای تعالی

منشی
 ای مردمان من

و بتا ز بندگی نکنید و نی پرستید وَاللّٰهُ وَاَبْرَئِیْهِ خَدَیْهِ و بترسید خدای خود را
 و اَللّٰهُ یَعْلَمُ و فرمان بردار باشید مرا در این می فرمایم شمارا یَعْلَمُ
مِنْ ذُنُوبِکُمْ تا پامرزم شمارا و کنایان شمارا من زاید تا پامرزد از
 از کنایان شمارا بعضی را من للتبعیض و یوخرکم الی اجل مسمى و تا زمان
 و هتمان تا وقتی نام برده شده که آن مرگ است اِنَّ اَجَلَ الْاِنْسَانِ
جَدَّ لَا یُؤْخِرُ بدرستی که وقتی که خدای تعالی نهاده است از برای مرد
 چون پاید انداخته نشود پیاعتی اِنَّ کُتُبَ قُلُوبِکُمْ اگر شما پستید که
 میدانید بدانکه اجل یکیت که بیشتر و کمتر نشود پس معنی این اینست که
 فرمان بردار باشید خدای تعالی را تا بر خورداری و هتمان از عجز و
 و فرزند آن تا مرگ و اگر فرمان برداری نکنید رنج و هتمان و قسط و بلا
 و تا مرگ آپایش نه پند چون نوح علیه سلام قوم خود را بطاعت خواند
 و ایشان قبول نکردند قال رب الی دعوت قومی لیکن وَلَمَّا رَا کُنُوتَ
 علیه سلام ای پروردگار من بدرستی که من خواندم قوم خود را و شب
 و روز با بیان و طاعت و ایشان قبول نکردند لَمَّا یَرَوْنَکَ یَعْلَمُونَ و هتمان
 فرار ابرس زیادت نکرد خواندن من ایشان را که که بخشن از دین
 و طاعت و اینی کلام دعوت لهم و بدرستی که هرگاه که ایشان را بخواهم پیغمبر
 لهم تا پامری تو را ایشان را جعلوا اصحابهم فی اذانهم کردند ایشان را

خدای تعالی

و

در کوشه‌هایشان با حق را نشنودند و اینست نفس و باطنهای خود را
 در پر کشیدند و اصرار دادیم بر کفر اصرار نمودند و اینست کفر و کفر دانستند
 کردن از ایمان و طاعت اینست کفر اگر در کشتی بزرگ تم آری و خودم
 بس من خواندم ایشان را بر راه راست چهار اشکارا با و از بلند
 چهارانی موضع الجال ای مجاهد تم آری اینست کفر باز بلند کوشم ایشان را
 و اینست کفر اینست کفر ایشان را و پنهان کنتم بزرگ هر یکی را علی
 پنهان نصیحت کردم یعنی همه وقت ایشان را بر راه حق خواندم کاهی
 شب و کاهی روز و کاهی اشکارا و پنهان و هیچ مقصودم در دست
 نزار پال کم بجای ایشان را بر راه حق خواندم از ایشان هر کوفه و کافیه
 و گناه مسیح پیدا نشد چون سخن او را قبول نکردند حق تعالی باز را
 باز داشت از ایشان در مدت جسد پال و یک روایت مدت مشاهد
 و هیچ زنی فرزندی آورد و اهلای ایشان بر زمین فرو رفت و مالک
 ایشان و پستوران ایشان هلاک شد حق تعالی ایشان را بر زبان نوح
 و عهد کرد که اگر توبه کنید و ایمان آرید من کرم کنم باز بر شما باران
 فرستم و فرزندان دتم و مال دتم کنند ما هرگز ایمان نیاریم و سخن را
 قبول نکنیم نوح ایشان را گفت فقلت استغفروا لی بسم کتم ایشان را که امرش
 خواهم از پروردگار تان یعنی کفر با ما نیند تا بر شما رحم کند و پیامرزد

اند از هر آنکه وی یا بدستی که وی کان بود و پست و خواهد بود و غنا را نیند
 امر زنده گناه کار اگر ایمان آرید پس اینست کفر و کفر دانستند
 و در آن بسیار زبان پیوسته منعال من الدود و الدور و فر و بارین
 و اینست کفر و در آن دما دم اند شیر و اگر ایمان آرید میخردم
 مذکذ شایع با توالت باط و بنین و پسران و بچه‌ها جنایت و بکند برای شما
 بوستانها یعنی بد همتان و بچه‌ها بکند برای شما انهارا جویهای آب
 روان یعنی پافزید اهلای روان چون این نعمت‌ها را از شما گرفت
 پس کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار فرستد و مانهای بسیار
 دهد و پسران و باغها و اهلای روان باز بدید چنانکه داده بود
 بزرگان دین گفته اند که هر که مبتلا شود با انواع بلاها زینهار که
 استغفر الله بسیار گوید چنانکه درین آیت اشارتست قوله برسل
 و بعد و بجهل مرتین مجرم جواب الامر و هو استغفر و او چون گناه
 کرده بود و کافر شده بود و در رحمت راجع تعالی از ایشان
 برداشته و بلاها بر ایشان رسیده امید رحمت نمی داشتند نوح علی السلام
 ایشان را فرمود ما لکم بعد چه بوده است مر شما را لا ترجون امید نمی دارید
 بعد مر خدای تعالی را و تا بزرگ داشتی یعنی امید نمیدارید که خدای تعالی
 شما را بزرگ گرداند و نعمتها بدید چنانکه داده بود اگر ایمان آرید عمل

کنید

و جنت از خدای تعالی طلبیدند از زبان و لله العزة جميعا و همه اشعار
آورده است و قد خلقكم اطوارا و بدستی که آفرید شمارا بارها و قیل
کونه کونه یعنی نطفه بودید علقه کرد و علقه را مضغه کرد و مضغه را
کشت و پوست و استخوان کرد و اینها تا آدمی تمام شد بدو طفل بودید
و جوان و پسر کرد و ایند تا آن و محل و قد خلقکم نعب علی النمل و اطوارا
طرف باز نعت دیگر را یاد کرد و گوشت الم تر و انی پسند گفتم چگونه
خلق الله آفریده است خدای تعالی سبع سموات و سموات آسمان را بریز
یکدیگر طبقاتا طبق طبق و جعل القمر کر و ماه را میهن نور آورده است
آسمان ظاهر کرد و جعل الشمس سراجا و کرد و ایند اشیاء را جراح تا بان
یعنی همچون چراغ ابن عباس و ابن عمر و قتاده میگوید روی ماه
و اشیاء پوی آسمان تا پست و پشت شان پسوی زمین است
و هست آسمان از ایشان نور دار و چنانکه زمین باز نعت دیگر را
یا در گوشت و الله انکم و خدای تعالی بر ویانید شمارا من الارض
از زمین یعنی پدر شمارا از زمین آفرید استعیر الانبات لئلا تنبوا
یعنی پروان آورده تا آن از زمین بر پستید رستی نباتا منصوب علی الصمد
ثم یبئکم فیها بس باز کرد و ایند شمارا در زمین یعنی چون میرانید شمارا
و در کور با نژاد و هر جگه که خواهد و غیر حکم اجزا پروان از شمارا از زمین

پروان آوردن بدست کامله از هر جزا و ادن در قیامت بهشت
دیگر را یاد کرد و الله جعل لکم الارض سبطا و خدای تعالی کرد از
برای شمار زمین را همچون شاد و والی کسرت ده یعنی همچون قاینما کرد
زمین را لیسکه میهنای روی روی کرد و دید روی پسند را با نجات
فراخ جمع فتح را به پدید کرد و در کوهها و شتهها تا بقاصد خود رسید
و از شهرها به شهرهای دیگر بروید و از انواع نعمتها پیارید و بریزد
و قد اظهر نوح علیه السلام باسم الله تعالی فی الآیات و لم یکتف بالغیر
التنذرا و ابایم مبدوده و اظهار المقصوده نصیب عارف ازین آیات
اینست که بارشاد و نظر صحیح خلق را بر راه حق بخواند و در اثنای آن
از ذکر حق تعالی غافل نشود چنانکه شیخ المرسلین بیان کرد و اولاد
از وجود ایشان بایشان نمود و ثانیاً از آسمان که محل نظر ایشان
و ثلثاً از تنزیه آسمان و رابعاً از اصل ایشان که آدم بود از زمین
و خامساً از زمین که ماه وای و ثمر و مسالک ایشان بود چون بخیزد
و لایل قاطعه ثمره نمود و بعد از اظهار طرق استمال تضرع کرد
بحضرت ذی الجلال و گفت نوح علیه السلام بطریق تجرین و پسر
و تضرع از افعال کافران رب انهم خصونی ای پروردگار من بدستی که
این کافران قوم من بی فرمانی کردند مرا و از چنین من روی کردید

و آنچه او پیروی کردند من لم یزده ماله و وصده الا پسر را کسی را که مال
 و فرزند وی زیاد نکند و بر او مکر زیانکاری یعنی مرا متابعت
 نکند و تو انکرا و کلانتران را که مال دارند و فرزندانشان شایسته
 گردند و آن مال و فرزند سبب دو جهان ایشانست نصب در ویش
 اینست که پیشتر انکرا و کلانان بکنند و صحبت بصلحان دارد
 و در فقر و صبر بسی نماید که دنیا را بتعالی بپوشانند و در آن گوشه
 که از علم باطن و ظاهر بهره گیر و عمل کنند تا بدوستی حضرت مولی شریف شود
 بندگان و خدین را وری سلطان جانا مارا و جان ما جانارا و مکر مکر
 کتاب را و مکر کرد و مکر کردن بزرگ و مکر ایشان این بود که کلانان
 و تو انکرا و کلانان قائلو گفتند مرقوم را که لا تذرن مکر اید
 اللهم خدا یا ان خود را بپسند فوج که وی در حق کوی است و دیوانه است
 بطریق اجمال گفتند باز بطریق تفصیل گفتند لا تذرن و مکر اید این
 پنجت را و و لا پناه و لا یغوث و لا یقوت و پسر این نامهای بتان
 قوم فوج است و قد اضلوا کثیرا و بدیستی که گمراه کردند کلانتران فوج
 بسیاری از مردم را یا گمراه کردند این بتان بسیاری از مردمان
 و این پنج بت را جمیع ساخته بود و چون شنیدار گشتند این بتان در میان
 مردم بودند و آن پادشاه جمشید را گشت نیز بت برست بود حق تعالی

وی

با پناهبری و نیست و آن قوم بپسند او را نشنودند پس دعا کرد
 نوح علیه السلام و گفت و لا تذروا الظالمین ای خدای من زیادت مکرد
 مرا کافران را الا صلا لا مکر زیانکاری و هلاکت و خدای تعالی دعای
 نوح را قبول کرد و گفت جل جلاله ما خطیبتهم از خطایا و گنایای ایشان
 اغفر فو که غرق شدند در آب طوفان فاذ غلوا انار بس در آورده شدند
 بتش دوزخ از پس آن بتول امام فحاک قوم فوج از یک طرف
 غرق می شدند و از طرف دیگر بتش دوزخ می پیوستند و این آیت
 دلیل است برین که کافرا عذاب باشد و کور علم یحی و امین و آن آیه
 انصار را بس نیافتند این قوم مر خود را یاری کننده کان بدون
 خدای تعالی یعنی هیچ پس فریاد رسیدشان از عذاب خدای تعالی
 کلانتران و تو انکرا و خود را و آن قوم را که بپسند ایشان را شنیدند
 هیچ بودند داشت نصیب در ویش اینست که بپسند اهل شریعت
 و طریقت را بشنود و از بپسند اهل دنیا دور باشد باشد تا بهمان شود
 چون نوح علیه السلام از ایمان آوردن قوم خود نومید شد دعا کرد
 و قال نوح و گفت نوح رب لا تذروا علی الارض من الکافرین و یارای پرورد
 من نگذار از کافران گردنده و باشند یعنی هیچ پس از دیار متذلل دار
 و پاک کنها کسی که پیرای گیرد و در وی پاکن باشد از دیار کونین چون نوح

لهم

این دعا کرد همه کافران هلاک شدند مگر عیسی بن حنی که وی از
 اهل دار بود زیرا که از بسیاری بزرگی در پیج داری و خانه پاک
 نمی توانست شد وی هلاک نشد و زیست تا زمان موسی علیه السلام
 و بر دست وی هلاک شد ان تترنم بدرستی که تو اگر بکذاری شایر
و هلاک کنی یضدو اعداؤک کراه کنند بندگان ترا و لا یلدوا الا فاجرا
 کفار و نژاد مکر فرزند بگردار و فاجره این دعا وقتی بود که معلوم
 وی شده بود بوجی که فرزندان ایشان ایمان نخواهند آورد
 زنان ایشان عقیق شدند پیش از عذاب بجهل پال چون کافران
 دعای بگرد و مؤمنان را دعا بیک کرد و گفت رب اغفر لی ای پروردگار
 و آفریدگار من پامرزها و لواله بی و مرمار و پدر مرا و بوزیر
 مؤمن و ملین و فل بیتی مؤمنان و پامرز هر کسی را که در اید در خانه من
 یعنی کشتی یا مسجد وی یا دین وی و او مؤمن باشد چنین گفت
 تا ابلیس را شامل نشود اگر چه داخل کشتی بوده باشد و لیمو مین
و المؤمنات و پامرز همه مردان با ایمان و زنان با ایمان اقیات
 درین اشارت است که انبیا و اولیا مظهر متورن بر اعدا و مظهر طغند
 بر اولیا و در جنگ جو آینم و در صبح جو موم بر دست مبارکیم و
بر دشمن شوم و لا تذو الطالین الا تبارا و میفرای و زیاده مکن بکاران

مکر هلاک و عقوبت التبار و التهر هلاک کردن سپه دعا کرد کافران
 و مؤمنان را و طاعانرا اگر گویم مراد از طاعان کافرانند مکرار شود دعا
 او بستیاب شد در حق کافران و ظاهر شد نصیب توانست که مطیع است
 ذی فرمانی کنی تا بهتر ملک نکردی و عین رسول الله علیه السلام اقبال
 من قرء هذه السورة كان من المؤمنين الذين تدرکهم دعوة نوح بسم الله
الرحمن الرحیم قل بکوی ای محمد کافران مکر را و غیر ایشان را و حی الی
و حی و پستاده شد بمن انه استمع که گوش داشتن نفر گوی که
من الجن از پریان قائلو ابر کشند انا پیمنا بدرستی که شنویم قرا خواند
 عجا عجب که مرکز باین بلاغت و فصاحت و خوبی پختی نشنوده ایم
یهدی الی الرشید راه می نماید بصواب و دین راست فامنا بیک
 ایمان آوردیم باین قرآن و لن نشکرک بر بنا احد و هرگز بعد ازین شکر
 نیاریم بخدای خود هیچ کس را درین سخن اشارت است بفضل
 نبی خداوند تعالی به نسبت این پریان و پسرانش است مکر کافران
 که ایمان نمی آرند با وجود آنکه خود را از عطا و فضلا و نصحا میدارند بپایان
 شریک میدارند بکفر و واجب الوجود یکبار پریان قرآن را شنودند
 ایمان آوردند و ایشان دایمی شنودند و نمی گویند ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء و یرزقنی آورده که این قصه در پال دتم از نبوت بود

سورة اجمین مکیه ثمان
 و عشره و ن آیة ۴۰

و آنجا ن بود که حضرت رسالت علیه السلام در قریه نخله بایاران خود
 نماز بامداد می گذارد که گروهی از پریان آنجا رسیدند و قرآن شنیدند
 و وقت وجود در دلهای ایشان پیدا شد و دوستی رسول علیه السلام
 در دلهای ایشان پیدا شد بی طاقت شدند و بتوتم خود نشد و این
 حال را گفتند و آمدند شبی در پیش رسول ایمان آوردند و در لیلۃ الجن
 غیر عبد الله مبعود کسی دیگر با رسول علیه السلام نبود و عبد الله گفت که
 رسول علیه السلام خطی کشید و مرا فرمود تا در میان آن خط ششم
 در رسول رفت و پریان را دعوت کرد با پیام و ایشان بسیار بودند
 و ایمان آوردند و در صبح پیغم آوردند و است که هیچ کس از صحابه بوی
 نبود و رسول علیه السلام گفت که پریان پیه بخش اند بعضی مثل
 مرغان با پروبال در هوای پرند و بعضی بصورت پیکان و ماران و
 بعضی بهر جنسی که خواهند می گردند و لیلۃ الجن در مکه بود در موضعی که
 انرا چون گویند و کلا نتر آن نوا استماع قرآن کرده بودند نام وی
 عمرو ابو عبد الله مبعود گفت که از قومی شنودم که گفتند ما در پیغمبر
 ماری دیدیم کشته و در خون غلطیده یکی از ما را از زیر خاک و دفن کرد
 و ما را بستیم بعد قومی ما را پیش آمدند و گفتند از شما عمر و را که در زیر خاک
 دفن کردیم عمر و کیست گفتند آن مار که شما او را دفن کردید در فلان

موضع آن از یاران رسول بود از پریان و نام او عمرو ابو دوح
 قرآن کرده بود در میان دو قبیله از پریان جنگ شد یکی پیمان بود
 و عمرو از ایشان بود و دیگر قبیله کا فرب بود عمرو را بگشتند و مرتبه
 شهادت یافت و آن را تعالی جدر بنا هر آینه بلند است بزرگواری
 پروردگار ما تعالی بلند شدن الجدر بزرگواری پان بزرگواری
 کرد و گفت ما آنجا حاجیه دلا و له آن گرفته است بیج کس را بوسیله
 و فرزندی جو که گرفت زن و فرزند از نقصانست و حضرت او از
 نقصان منزله است همیشه آن لاش و قرآنی السبعة انه باک عطف
 علی سبعه لانه بتدا و محکم بعد القول و کذا الک البواقی و سی ثلثه
 عشر موضعاً و بالتبع عطف علی آنه استمع میگویند من الموجی الیه ای
 الی البنی علیه السلام او علی الهاء فی آتیه به نکانه قیل فامنا بانه تعالی
 جدر بنا او علی الجار و الجور نکانه قیل صدق شاه و صدقنا ان تعالی جدر
 و هذا ان الوجود الاخیر ان اولی معنی و لفظ الموت و انه کان یقول
 پسندنا علی الله شطها هر آینه بود که می گفتی خرد ما بر خدای تعالی
 گفتی دور از حق و دروغ بزرگ و آن ابلیس بود یا کافران جن
 لعنه الله تعالی علیهم که شرابی گفتند مرحق تعالی را و اثبات زن و فرزند
 می کردند پریان گفتند که چون ما قرآن شنودیم و اینستیم که این دروغ
 است

مقدّمه

که حق تعالی را شریک باشد وزن و فرزند چون در قرآن این منکر
شده است و دلیلی عقلی نیز این تعاضا میکند بس مارا دلیلی سمعی
و عقلی حاصل آمد و دانستیم حق را و درین تعریف است مکرر را که ایشان
معاندند و بی عقل اند البتة بی خرد پس بنا بر جماعه الشطط دوری الضمیر
فی انه لثان و کان و یقول شازعانی یغنینا ایسم کان و یقول خیره
مقدّمه علیه علی الله متعلقا یقول و انا طغنا ان لن نقول الا بلسان
علی الله کذبا و بدیستی که ما کمان می بردیم که هرگز نخواهیم آدی و پری
بر خدا ای تعالی دروغی یعنی کمان می بردیم که ایشان را پست می گویند
خدا ای تعالی را ز پست و فرزند و شریک تا ما قرازشنودیم دانستیم که
ایشان دروغ می گفته اند ما از ایشان پزار شدیم و پسلمان شستم
کذباً صفة مصدر محذوف ای تو لا کنیا ای مکن و بانیه و آیه کان رجال
من الانیس یعدون رجال من الجن قرا و دویم رعا و بدیستی که بود
مردانی از آدمیان که پناه می گرفتند بر دانی از پریان بنیاد
کردن آن آدمیان پناه گیرنده پریا زاکبر و بزرگی و بیدادی معنی
رمق اینست باز یاد کرد و ند پریان آدمیان را کرامی و تباہی
بسبب آنکه ایشان بناه گرفتند در جاهلیت و کافری پسیم این بود که
چون کافران بسفر رفتی و در پیابانی فرود آمدندی کشتی پناه

می گیریم بکلا نتر پریان این موضع از بدی قوم او و ازین سخن
بریانرا نگه و کرامی زیادت شدی که آدمیان می رستند از ما
و پناه می گیرند بس این پریا که قرازشنودند و دانستند که
هیچ کس کسی را فریاد نمی رسد مگر الله تعالی و پناه گرفتن روایت
مکرر حضرت او ازین خطاب گشتند و توجه حضرت کرد و درین جلاله بس
مؤمنان موجد باید که چون برسد در پیابانی در سفر یا در هر جایی
اخذ بالله من الشیطان الرجیم و بگوید قل رب اخذ بک من عمره
الشیطان و اخذ بک رب ان یخفون و معوذتین بخواند و بگوید
اخذ بکلمات الله التامات کلها من شری ما خلق و ذرا و بر اینچ چیز
بوی ضرر نرسد انشاء الله یکی از یاران رسول گفت که در وقت
کنوز کافری در سفر بودیم در پیابانی ناگاه کرکی آمد و یکی کوپندی
از مرده اشخص گرفت و می برد آن شخص فریاد کرد که ای کلاشر پریان
ما در پناه تو آمده ایم و پناه بتوی گیریم او ازی شنودیم که ای کرکی
کوپند او را را بکسی که دی با پناه گرفته است در حال کرکی کوپندی
را کرد و برفت و این استدرج باشد بخود بانیه من ذلک فیض
اینست که پری خوانی نکنی و از برای پریان خوانی نکنی که کافری
چرو پس بر تو طلاق شود و اعتقاد بکتاب طالع و جشویات نکنی و انهم

فظنوا كما ظننتم ان لن نبعث الله ارحم و بدرستی که پریان کا فرمان
 بودند چنانکه شما کافران مکه گمان می بردید که سرگز زنده نگذرد ای
 هیچ کس را بعد از مردن پریان که قرآنرا شنودند این چنین گفتند
 و ازین اعتقاد بدین گشتند درین نیز تعریفین است مکه کافران را
 و حکم ان یكون الطیر فی انهم و ظنوا ارجح الی رجال من الایس
 و ظننتم کان خطا بلحن علی سبیل الموعظه من المستحیین و قبل ان
 دوایت از چنین پریانست بل که از جمله اوحی است و عطف است
 برانه استیع شد بره علی هذا قتل اوحی الی انه کان رجلاً من الجن الای
 و انهم ای کفار الجن ظنوا كما ظننتم ای ایها الکفار من الایس الاول
 اولی بقرینه ما قبل الآیات و ما بعد مما و هو قوله تعالی و انما یسئوا
 فوجدنا بالیت هر پیا شدید او نه با و پریان گفتند و بدرستی که ما بشنوم
 آسمان را می شنویم که با آسمان برایم بس یافتیم آسمان را پر کرد و شنید
 از نگاه بانان قوی و پستارگان روشن الجرس جمع عار پس مبنی
 فنوا پس جمع و کدنگ وصف بشدید لجر اوسته نگاه بانان کردن یعنی
 پاره از شعله نور پستاره که انداخته شود بدیوتا بگرد و با آسمان
 بر نیاید و انما کنتم منها معاجد لشیع باز پریان گفتند بدرستی که ما
 بودیم که می نشستم نشسته از آسمان از برای شنودن سخن فرشتگان

پیش ازین مای توانستیم که بر آسمان برایم و هر کجا خواستیم نشستیم
 و سخن فرشتگان شنیدیم می شنیدیم الان یجد که شما با رصد پس
 هر که از ما اکنون میخواهیم که با آسمان برود و کوشش دارد و سخن
 فرشتگان را می باید از برای خود پستارگان را که او را نگاه می دارد
 و می زندش و می ماندش تا با آسمان بر آید معاجد جمع معاجد است
 الان اکنون و هو مبنی علی النسخ بلام زمه لازم التعریف الرصد
 نگاه بانان ایسم جمع اوج جمع راصد الرصد و الرصد خشم داشت
 و نگاه داشتن و انما لا تدری اشتراک بین فی الارض ام اراد بهم
 رستم شد او بدرستی که ما نمیدانیم که بلا و عتوبت غایبه شده است
 باهل زمین یا خواسته است باهل زمین پروردگارشان کی
 و رحمت یعنی بعد ازین مای دانیم چنانکه پشته ازین می دانستیم
 بس منع کردند ما را از آسمان بسبب یکنی اهل زمین است
 یا بسبب بدی ایشان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت که
 قبیله را از پریان کسان بودند که با آسمان بر شدندی و جانی بشدیدی
 چون وحی آمدی با آسمان فرشتگان شنیدندی آواز او مثل آواز
 آهن که بطا پس زده شود همه فرشتگان سجده کردند تا وحی آید
 بس پرازد سجده برداشتندی و از فرشتگان که وحی بایشان آمدی

برسیدندی که جوجی آمد اگر بکنی بودی که هم در آیتان بودی پس
قبول کردندی و اگر جوجی بکنی بودی تعلق بر زمین داشتی از قبط
و بلاد فراعنه و مردن و غیر آن با یکدیگر فرشتگان کشتی و پیران
شوندندی و فرود آمدندی و آن چیز را بدوستان خود که بری
پرستان بودند و بنی و فال کو یان کشتی و دروغ بسیار بآن
آیندندی و سبب فساد خلق شدند چون حق تعالی مصطفی را علیه السلام
خلق و پستاد ایشان را بر نگاه بانان کرد تا دیوانه از او منع کند و در کشت
آورده است که رفتن پستاره پیش از برپول بود تا با بسیار نبود
چون او را خلق و پستاد و آیتان پر شد از نگاه بانان فان قلت
انین بریان که گفته اما وجه تا احوال از ان کسان بود که قرآن
استماع کرده بودند یا از خیرایشان قلت احتمال دارد که ایشان
بوده باشند و ظاهر اینست و چون پستارگان بسیار رفتن کردند
ابلیس گفت که کاری بزرگ پیدا شد در زمین که پریا را باز داشتند
و شکر خود را فرستاد تا از بر اقلیمی یک مشت خاک آوردند و بلبلین
بوی کرد و گفت این کار در زمین تمام یعنی زمین عرب پدید آمد
و این نشان پناهر آخر الزمان است و معجزه است بعد از ان
پریا را فرستاد تا تنخص این معنی کنند ایشان بر زمین عرب آمدند

مصطفی را علیه السلام یافتند در ناز که قرآن میخواندن چون بخوم
بازگشتند این قصه را بیان کردند و گفتند که ما دانستیم که در بازوشتن
ما چه بود و دانست و اما این القابلون و گفتند پریان بدیستی که از انبیا
و پارسایان پیستند و میادون دگ و از ما جز بیکان پیستند یعنی
کافران و منافقان و کناطراتی قد و او بودیم ما بر دینها و مذمبهها
مختلف یعنی جهودان و ترسایان و کبران و این سخن پریانست
قرآن را شنودند و قوم خود را پند میدهند تا ایمان آرند و دین
مسلمانی را قبول کنند و چنانکه بودند نباشند یعنی همه بیکان یکانی
باشند طریقه راه طرایق جماعت القه پاره از جزی قد و جماعت
و المصاف من قوله کناطراتی عذوف ای کنا اصحاب مذمب فتنه
شبه المذمب بالهتوک المثلثة فالاستعارة مصرحة و اما طنقا و
و بدیستی که دانستیم ما که پریانیم پستان ان ان نجر الله فی الارض که هرگز
ما عاجز شو انیم که خدای تعالی را در زمین اگر بر ما چیزی رسد از بلا
و لن نجره هرگز ما و هرگز او را عاجز شو انیم که ذکر بخشن یعنی از آنچه
خواهد ما شو انیم که بخشن و ما بوی ضرر شو انیم پس ایند المراد بالطن
العلم الامجاز عاجز کردن و در کشتن هرگز ما را پس الهرب که بخشن
و اما کناطراتی القابلون و بدیستی که ما چون شنودیم راه را پست را

یعنی قرآن که راه راست می نماید که ویدیم ما با دو قصد حق که همیشه
 مَن يُوَفِّقْهُ فَلَإِنَّهُ يَهْدِيهِ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلَا تَتَّبِعُوا سُبُلَ الَّذِينَ كَفَرُوا و در بخدای خود
 بس نرسیدیم که در آن راه طعم کردن را یعنی کم نگیرد ثواب طاعت او را
 و زیادت نکند عذاب معصیت را ای منو لایحاف المبتدأ و مخدوف المحسن
 کم کردن ربهت رسید بوی رستایی نرسید رسیدن بستم را از حق تعالی
 وَأَنَا مِنَ الْغَافِلِينَ و بدستی که از ما پریان پسنداند و می آید بطون
 و از ما پستکارانند و طاعان و کافرانند مَن يَهْدِيهِ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلَا تَتَّبِعُوا سُبُلَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 بس که اسلام آورد بس ایشانند که طلب کردند راه راست را
 و قصد کردند راه حق را البتوط پیدای کردن الا قساط داد و دادن
 الهی صواب چستن و قبل پز او از چستن بعد ازین یاد کرد عذاب
 کافران و طاعان را و گفت وَأَنَا مِنَ الْغَافِلِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا سُبُلَ الَّذِينَ كَفَرُوا اما پستکاران
 کافران بس باشند میزم مردوز را و آن کو اِستقاموا اَعْلَى الطَّرِيقَةِ
 ان مخففة من التثنية و ضمیر ایشان است مخدوف یعنی بدستی که شان
 و کار اینست که اگر راست ایستادند ای اهل که راه اسلام یا سوادین
 و پریان اگر ایمان آوردند و راستی کردند لایستقامت نامند عذاب
 مرآتیه و ادبی مایش را اب بسیار یعنی نهم بسیار و ادبی ایش را
 چون نهمها باب باران می شود اب گفت و نعمت خواهد است و کسب را و

از بلاغت است بِنَفْسِهِ فَيَهْدِيهِ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلَا تَتَّبِعُوا سُبُلَ الَّذِينَ كَفَرُوا و در بخدای خود
 یانی چون بسیار شود باید که سکر نیز بسیار شود تا نمت پاید و زیاده
 و این شکرم لازید کنیم ای تو جان را قرار شوام کرد و احسان ترا
 شمار شوام کرد که بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از ترا
 شوام کرد و نصیب عارف اینست که ایستقامت ظاهره و باطنه
 بجای آرد تا مشرف بنیادی معارف الی شود کما قال النبی اِستقاموا
 و لن تحصوا یعنی راست بپسند و مشر از شمار شوند که دیار مشر
 ندانند راست ایستادن الاجزاء و انباش و توانستن و شمار
 کردن قال سید الطایفه جنید رحمه الله کن طالب الاستقامه و کن
 طالب الکرامه چون جزاء ایستقامت را یاد کرد و سر اهدم ایستقامه
 نیز یاد کرد و گفت وَمَنْ يُؤْخِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ وَهَرَكَةٍ رُوحٍ يَكُذِّبُ
 از یاد کردن پروردگار خود و طاعت او نکند بیکه در ارش
 عذابا بصحدا در شکجه نخت تر و دشوار تر الصعد نخت دشوار نصیب
 مؤمن اینست که دایما بکمر حضرت مولی باشد و ملول نکند و کعبه
 فرقت و نیافت دولت ابدیه مبتلا نشود که اوقات اوقات و کبر است
 از آنکه می نور فراید همه راه در راه حقیقت آورد و کمر راه صریح
 تاز شام و در خود پیاز خوش گفت لا اله الا الله را قال النبی اسلام

حکایت حق تعالی انما مجلس من ذکر فی باید که تلمیذین ذکر از کمال ممکن
باشد تا شایع آن ظهور کند شیخ مارتبه الله علیه می فرمودند که از مکتب
کار بر منی آید و آن ایضا حدیث و بدستی که همه مسجد یا همه روی زمین
یا همه ایضا که بآن سجده کرده می شود در خدای راست فلک شایع الله
اجد قبل محمد آید با خدای تعالی هیچ کس را یعنی کافر مشرک و اهل
بیارید پس اجد جمع مسجد پنج جمیع یکپسیر جمیع باشد بجای سجده کردن چون بجای
خدای تعالی را باشد روی باز رکاتی میکنند و سخن دنیا کموید و در
خصوصت میکنند و آواز بلند میکنند و روی راه بازید و بجای باشش
پس ازید بر طاعت بدانکه نگاه داشتن حرمت مسجد از آداب دینست
و مسجد فاضله است از جمله موضع ما در ایمان و زمین چنانکه در حدیث
آمده است که رسول علیه اسلام جبرئیل را گفت پس ربک عن اجبه
البتاع الیه لا یعتل بها قطع فخرج جبرئیل ثم نزل فقال یا محمد قال الله تعالی
سرتبتاع لایسواق بر آمد و خبر ما ایضا اجد و الله ما قام علیه الله یدعوک و الله
قل هذا عطف علی الله استمع فی اول السوره یعنی بگوید ای محمد و الله
بمن که بدستی که چون ایستاده بنده خدای تعالی یعنی محمد در قریه بخند
خدای تعالی را یعنی نماز یاد آدمی گذارد و قرآن میخواند که دو انگشت
علیه لبدا خود استند بر اینکه باشند روی افشده کان یعنی انبوی کنند کان

و بر زیر یکدیگر افتند کان یعنی از دحام کردند و بر نشوند و قرآن
در ثبت نمودند و خواستند که بر یکدیگر افتند الضمیر فی انکشان بر
ای و ایضا ایاه الله بالکسر جمع لبده و می الجماعه و الله به کلمه نعم
اللام و اجد قایم مقام الجمع و القراءه بها و قیل ان ابتداء اخبار است
از حق تعالی چون بنده مؤمن یعنی مصطفی علیه اسلام پیغمبری را
اشکارا کرد و گفت لا اله الا الله و حده لا شریک له و قرآن می خواند
و خلق را بوجدانیت و عبادت می خواند و خواستند کافران که باشند
هلاک کنند و می کردند آمدند بروی فاما حق تعالی و برانعت داد و
نگاه داشت او را از شرا ایشان و این مناسب تر است بآیت
آینده که قل انما ادعوا ربی بکوی ای محمد بدستی که بخوانم و بنده
می کنم پروردگار خود را و لا اشرک به احد و انما زعمی ارم بخدای خود
پیچ پس و بیع چیز القراءه قل و قال قل لا انک منکم اولادکم
ای محمد که من شوام که شمار از یانی رسام و کوز و کافری دهم شمارا
یا راه راست دهم شمارا و دست من بیع چیز نیست جز بیع ایمان
هر که قبول کند از عذاب خلاص یابد و هر که قبول نکند بعد از این
الفرکه کند پس ایندن قل انی لن یخیر فی من الله احد بکوی ای محمد
نماینده مرا از عذاب خدای هیچ کس و لن اجد من دونی یخیر او هرگز

نیام از غیر خدای پناه کسی که بوی کریم و برادر از عذاب خدای
 تعالی بیج کس الْبَلَاءُ مِنَ اللَّهِ وَرِثَا لَاتَهُ مَكْرُورِ پائیدن شریعت
 بخلق و پائیدن پناه خدای تعالی این دو چیز را پناه باشد
 و مانند از عذاب و سبب عزت من در دنیا و عقیبتی باین تدبیر بلافا
 بدل باشد از عذاب و سبب لایه عطف باشد بر بلافا و روا باشد که پناه
 باشد از لَا أَنْتَ لَكُم مَّرَآءُ بامتی کلام مترصد باشد لمن الاول اولی این
 و مختصاتی آن یکنون الالبی غیر و یکنون صفة للمجد انصب اهل این است
 در پائیدن حق تقصیر نکند و در عزت خود را در پائیدن شریع
 و پائیدن کردن احکام شرع و اندام را تجرد به معلوم شده است که هر چند
 تبلیغ احکام شرع بطالان و مبتدعان کرده می شود با خلاص ایشان را
 نیک می نماید و همه دوست می شوند بتایید الله تعالی الالهاده را نیندن
 الملی ناه کاه الالبی و پناه گرفتن و من بعض الله و رسول الله و هر که کار
 شود بی فرمان شود خدای تعالی را و رسول را فانه نار جهنم پس استی
 ویرا باشد آتش و دوزخ خالیدن مینها ابد ابا و داز باشند در آتش دوزخ
 همیشه یعنی هر که کار نشود بخدای تعالی و رسول وی همیشه در دوزخ
 باشد نمود باند من و نک مراد از عصیان اینجا کفر است من شرطیه خدا
 جزیم بعضی تجزیت الیه فان له جزاءه و جهه الضمیر فی له نظرا الی لفظ من و جمع

خالدین نظرا الی معناه هو حال معذرة ای بخت لکم نار جهنم معذرتین
 الخلود منها علی انفسهم حتی اذا رآوه یأخوذون ای معلوم الله تعالی مهلت
 داده است این کافران را چونکه بپیشند آنچه بهم داده می شود
 بان یعنی تفریق تعالی را بر ایشان پسند در دنیا و عقیبتی فتعلمون من
اصف ناصرا و اقل عددا بس بدستی که بدانند بازو بود که بدانند
 که کیست پست تر یاری کننده وی و کیست کمتر شمارش کردی و این
 جان بود که کافران می کنند ای محمد کاری بزرگ پیش گرفته و همه
 عالم بودند دشمن اند و تر یاری کننده نیست و لشکرنداری مایه
 می ترسیم ازین دعوی پناهمری باز کرد و تا ما ترا نصرت کنیم حق تعالی
 در روز بدر بایشان نمود و در آخرت نرنجایدشان که مدد و بسیاری
 یاری کر است الضعف پست شدن خلق بعلوم الاستنهام بعد
 ناصرا تمیز و کذا بعد و امن سببه الجملة ای من الضعف چون کافران
 کنند که کی خواهد بود که عذاب بیاید این آیت آمد قتل آن آدمی
 بکوی ای محمد من غی دایم اقرب ما تو خدوون که نزدیک است آنچه
 و بعد کرده می شود و بهم داده می شوند از عذاب حق تعالی یاد است
 انجیل ربی آمد که پیدا کرده است الله تعالی مرا این عذاب را و قتی معین
 یعنی من غی دایم تا من خبر کرده نشوم که دور است یا نزدیک عالم الغیب

ای سو عالم الغیب یعنی اله تعالی غیب را میداند فلان نظر علی غیب احد اشیاء
مکروه اند بر غیب خود هیچ کس را الا من ارشفت من رسول مکرم کسی را که
پسندد از پندبران که او را بغیب دانند و اندوختی بالهام یا عباد
اسباب یا بخواب صاحب کشف کونه است که درین آیت ابطال کرامات
است از بهر آنکه انجسانی که کرامت را نسبت کرده می شود
بایشان اگر چه پسندید باشند فاما رسول نیستید و عبارتة هذا فی هذا
ابطال الکرامات لان الذین یضاهونهم وان كانوا اولیاءهم تغنی
فلیسوا برسل الی آخره بدانکه معتزله کرامات اولیاء را منکر اند و این
میکین از ایشان بوده امام فخر الدین راضی ویرا میگویند میکوید
حق مذمت نیست است و جماعت است که کرامات اولیاء حق است
چنانکه در کلام مذکور است و این آیت دلالت بر ابطال کرامات
نمیکند بر تقدیر تسلیم اگر دلالت کند بر یک نوع اطلاع بر غیب دلالت کند
فی بر جمیع و بدانکه انکار اطلاع بر غیب بر غیر رسول مصطفی را انکار رضی
قرآنست قال الله تعالی و اوحینا الی اثم موسی الی قومہ انار او و اوحینا
و جاعلوه من المرسلین و ما در معنی مصطفی نبود و از وقت ولادت او
تا نبوت مدتی مدید بوده است و نیز انکار است بر بسیار چیزها را که
از صبی بدو مشایخ کبار مرویست و مانیز بسیاری چیزها مشاهده کرده ایم

بنور رب

اولیا بس این آیت را تا ویلی باشد محلا بخاطر می آید چیزی و آنست که
بطریق منع بگویم معتزله را که جراتشاید که از غیب لوح محفوظ باشد
چنانکه در سوره ان و التکم کونه است صاحب کشف فی قوله تعالی
ام عندکم الغیب ای اللوح و در سوره و النجم ام عندکم العلم الغیب ای اللوح
یا معنی غیب لوح وحی باشد بطریق مهورد این معنی مناسب است
درین محل یا جراتشاید که از رسول معنی لغوی مراد باشد چنانکه معتزله
می گویند درین آیت ما کننا معزبین حتی نبعث رسولنا بالمراد با
بالرسول العقل علی ما علم فی الاصول و دریا صالحه از نبوت است
قال النبی علیه السلام لم یبق من النبوة الا الایا الصالحة و حال انکه معتزله
المؤمن فانه یظن الرویا صالحه جزء من سبته و اربعین جزء من النبوة
و هر که اولیاء را شناسد و اندک آنجا اهل سنت گفته اند حق است
اگر محبت ایشان داشته باشند و محبت ایشان یافته باشند و دل مرده
وی با تناسل شریزه ایشان زنده انکار همین که اسرافیل و قنبر
اولیاء مرده را از ایشان حیاتیست و غدا جانهای مرده اندر کورتن
بر جسد ز او زشان اندر کنن غایب بدستی که خدا ای تعالی یسک در آن
من بین بدید و من غلظت رعدا رپش آن پندار پس آن نگاه بانان
یعنی در شکست زانی و پسند تا نگاه دارند آن بنده افستاده شده و پندار

تا ابلیس علیه العنة و دیوان او را همراه نکردند چون حق تجاوزی
 و نیتادی کرد و اگر دآن پناهمبر را در ششکان نگاه داشتندی چون
 ابلیس خود را بصورت درشته پناختی و آمدی و آن در ششکان آن پناهمبر
 خبر کردندی که آن ابلیس است که می آید و او لیا الله نیز مخوفان عیادت
 حق تعالی باشند **پ** زانجی که کمال جاه و جانانه ماست **پ** عالم همه در پناه
 جانانه ماست **پ** مارا چه از آنکه عالمی خضم شوند **پ** پیش و پس با سپاه جانانه
 و او لیا الله که علمای با الله اندایشان فیض تمام دارند از ولایت
 بنی متبع ایشان قال البنی علیه السلام علمای امتی کانیا بنی اسرائیل
 قال البنی علیه السلام الشیخ فی قومه کالبنی فی امته صفت او لیا الله را
 نهایت نیست **پ** بر تراند از هر شش و کبری و خلا **پ** پاکانان مقصد صحت
 اللهم اجعلنا منهم و ارزقنا حجتهم و محبتهم لیعلمک ما بدان خدای تعالی را
 در حال جهانکه می دانست در ماضی و میداند در مستقبل ای فعل و کن
 لیعلمک ان قد ابلغوا انرا که رسانیده پناهمبران بر پالایت رتبه
 پناهمای خدای تعالی را و تقصیر نکردند قیل یا پان کند الله تعالی یا باوند
 رسول رسانیدن در ششکان پناهمای خدای تعالی را و احاطه بکلیه
 و احصا کل شیء و فراسیده است علم خدا بر ایشانست که تبلیغ رسالت
 کردن لی تغییر و تقصیر و احصی کل شیء و قد و او دانسته است خدای تعالی را

ماست

همه چیز را قهرهای باران را و یک پنا با نرا و گفتک دریا را و احوال
 بندگان را نصیب مؤمن اینست که با ادب باشد و از مخلوقات خجرت
 با حضرت باشد و الله اعلم بنعم الله الرحمن الرحیم یا ایها المزمحل ای مرد جامه خود
 پیچیده و قیل ای پناهمبر بپایس از بسته تم التلیل بر خیز در شب و شب
 بیدار دار و نماز و قرآن بخوان و ذکر بگو ای الاقلینا مکر اندکی از شش
 اندک نیمه باشد او انقض منیه یا کم کن از نیمه شب قیل اندکی تا پیشگاه
 او زد عینیه یا زیاده کن بر نیمه شب تا مقدار چهار دانگ او را اختیار داد
 درین که پدار باشد نصف را که چهار دانگ باشد یا کمتر از نصف که دو
 دانگ باشد یا زیاده بروی که چهار دانگ باشد سبب این بود که چون
 وحی آمد رسید رسول علیه السلام دیوانه شود ز ملوی در جام حمیرا
 جبرائیل آمد و گفت یا ایها المزمحل مزمحل در امتزل بود تا را بر ابدل
 کرده شد و ادغام کرده شد مزمحل شد بدو شدید اللیل طرف تم صمنه
 بدل منه چون این آیت آمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بایاران پدار بودند
 در شب و نمازی گذاردند و چون دشوار بود و اینست نیم شب
 و دو دانگ شب و چهار دانگ شب همه شب را بودندی از ترس آنکه
 تقصیر نشود در فرمان پایهای ایشان و رم کرده و رنگهای روی ایشان
 بکشت حق تعالی این حکم را از ایشان برداشت و حج وقت نماز فریضه

سورة المزمل

در حدیث آمده است که هر که نماز خفتن و نماز را بجا نهد کدازد
ثواب کسی که همه شب را بخار کند از بیداری یک قول تا یکسال فرض بود
و بتول دیگر ناده پال و رسول علیه السلام تا آخر عمر و یک قول نماز
شب فرض بود و بتول دیگر نفل و نزدیک اهل پلوس شب پدا رت
و دوازده رکعت نماز کند در آن پنج است از آن پر شب با این
پر شب در نماز شب فضایل بسیار است چنانکه در حدیث آمده است
خدا ای تعالی مرا توفیق دهد و قرآن ترتیل و آیه خوان
قرآن را یسری بادای جودت خوان و نکند داشت و قوف الترتیل
آیه و کثرت خواندن در حدیث آمده است که قرآن خواند
در روز قیامت در بهشت در ای و قرآن می خوان با پسکه و در جبه
بری رو چنانکه در دنیا می خواندی و آخرین درجه اتو بار پس آیت
باشد که برخواندی و عبد الله بن مسعود گفت قرآن تا پیشگی خواند
زود زود بخواند چنانکه شعرای خوانند با پسند در موضع عجایب
وی و دلها را حرکت دهد یعنی بوعده و وعید و لها را بگویند
و شما آن نباشد زود سپوره را تمام کنید این مغیر میگوید چون در
بلده فخره بخارا در آمد و از شهر مرآة آمده بودم در منزل
نقما باد مقابله ابر حضرت شیخ سیف الدین با خریز رحمة الله علیه

در آن می بودم شبی بخاطر آنکه بکدامی علم از علمها پیشتر مشغول
حضرت مصطفی راصلی علیه السلام در خواب دیدم که در مصحف قرآن
میخوانند آیهی شب بخاطر آنکه جبراً آیهی شب میخوانند باز هم در خواب بخا
در مثل القرآن ترتیلاً در حق ایشانست و باین اشارت بتواتر
تفسیر قاضی صفای قیام نمودم و بود این در سپه اسنین و ثمانین
و سبعمایه و سبب این رویای صلیه و امتثال آن و اشتغال بتفسیر و آیه
بجاصل آمد و معالی قرآن به برکت اشارت مصطفوی منبسط شد و
درین اوقات حضرت شیخ العالم رایسن شیخ سیف الدین را رحمة الله
علیه در خواب دیدم و مرا گفت بگو لا اله الا الله و جده لا شریک له
له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و الحمد لله رب العالمین این آیه
علیک قولاً تیتلاً بدرستی که می اندازیم ما بر تو کثاری کران مایه نیتی
می فرستیم بر تو کتبی بزرگ عزیز یا کتبی که در وی حکمتهای بزرگ است
و که اینست بر کافران و منافقان یا کتبی که در وی معانی و دقایق
و حقایق بسیار است و سبکی و بی معنی نیست یعنی شب پدار باش و در
کار باش در خواندن و پانیدن فرمان و حکم رحمن مشیار باش که
ما را بکار بزرگ رسانیده ایم و به پناگیری و عزت پروری مشرف
گردانیدم این در اول نبوت بود نصیب مرید صادق اینست که شب پدار

طرا اند که

شمار خود پیازد

و تلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شایسته ابر کران و لایق
 و ارشاد گردد و بار درین درگاه بمقدار کار است **آن** نایبیه البیت برستی
 بر خوابستن در شب از خواب می آید و طایفه سخت تراست بر غار کننده
 از جهت ایستادن الوطی کم پای بر زمین نهادن یعنی ایستادن
 در شب و غار گذاردن سخت تراست از غار گذاردن در روز
 شبست از حضرت عزیزان که چون سپه دل جمع آید کار بنده بر آید
 دل شب و دل قرآن که پس است و دل مؤمن و طاعت خوانی یعنی
 این باشد که نماز در شب موافق تراست یعنی دل با کوش و جزم
 و زبان موافق تراست در نماز شب از نماز روز چون در شب
 خلق آرمیده اند شغلی نیست حاصل آنکه در نماز شب حضور دل بیشتر
 است از نماز روز و اقوام میل و راست تراست از جهت کثرت
 یعنی قرآن خواندن در نماز شب بحضور دل نزدیکتر است و ابر
 قرآن خواندن در شب بیشتر پیدا میشود و قیل نایبیه البیت یا پنهانی
 و قیل تنی خیزنده بشب فعال الاول النایبیه مصدر کما لیاقته و علی
 ایسم فاعل من لثاة السحابة ظهرت و درین آیت اشارت بتفصیل
 نماز شب است چنانکه در حدیث آمده است که علیکم بقیام البیت
 فانه داب الصالحین و قرینه الی ربکم و مکنزة للسیات و منهاة عن الاثم

النایبیه

و احادیث بسیار است **آن** لک فی النایبیه یا طویلاً بدستی که تراکی
 در روز آمد شد بسیار است و مشغولی و تصرف در کارهاست بسیار
 چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و ایستعداد جهاد و غیر آن
 پس در شب پدیدار باش و بخوان قرآن و راز بکوی بخت رحمت
 چون روز فرصت نداری در شب عبادت کن پنهان و درین
 اشارت است که محل راز و نماز شب است عذر تقصیر روز باید
پست که نداری روز تو پروای ماه **ه** شب تراست یا رب منم **ه** و در
 حدیث آمده است ارحم سببه اند قال البی علیہ الصلو
 و السلام ينزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلۃ الی السماء الدنیاء
 یبشی ثلث الیل الاخر یقول من یدعونی فاستجب له من بالنی فاعطیه
 من یتعففنی فاعفله حتی ینج العجز و قال البی علیہ السلام ان فی الیل
 ساعة لا یوافتها رجل پسلم سال الله خیرا من الدینا و الا اعطاه ایاه
 و ذلک فی کل لیلۃ من المصابیح شیخ جنید را رحمة الله علیه در خواب دیده
 پرسیده شد که حال چیست جواب گفت که تمامت العبادات و قیل الاث
 و ما نفعنا و الارکحات رکعتا فی جوف الیل یعنی فایده نکر و مارا
 تعزینات و تصنیفات در صفوف و فایده کرد و مارا جند رکعت نماز که در
 در شب گذاریم و قیل بدستی که ترا در روز وقت قیلوله است پس

رات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

راحتی بکبریا شب توانی معنی بذا شیخ النوم وعلی الاول شیخ
سیرا سوا و الاقبال والادبار فی الامور و منه است بر فی الما لاینها
اضطر با و اقبال و ادبار یکی از کار بر کشته است که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم همه کارهای خانه خود کردی از بهر آنکه گفته شد که
ترا در روز کار بسیار است روزی در خانه آمد عایشه رضی الله عنها
نان می پخت گفت عایشه یاری می دهم ترا پاره خمیر گرفت و نان
پاخت و در تنور بست همه ناهنجار پخت و آن نان فی پخت عایشه گفت
رضی الله عنهما یا رسول الله همه ناهنجار پخت و این نان نمی برد گفت
یا عایشه دست من بوی رسیده است آتش کار نمی کند بروی
امیدی دارم که هر چند گناه کاریم غما دو پستی میطی دارم که حق بیجا
از آتش نگاه دارد بمنده و کرمه و آذکریم یک با و کن نام پروردگار خود
و بتسل این بتیلا و ببر از فل بریدن بزرگ نیستی جز دو پستی او در دل
و دو پستی هیچ چیز ندارد ز غیرت خانه دل را ز غیرت کرده ام خالی
که غیرت را نمی شاید درین خلوت پراشتن تا در نرانی بهره داریش
هرگز نشو و حقیقت وقت تو خوش ما را خواهی خطی بعالم در کش
کاند یک دل دو پستی ناید خوش و این هستی را اهل پلوک نمی ناپوی
گویند و این معنی بکثرت ذکر حاصل آید و عنایت از لیه و خدمت شیخ کامل

بی عنایات حق و فاضل حق که ملک باشد سپاس پیش ورق و بیک
مبارک شیخ که محبوب و محذوب مطلق باشد جز آن تصفه و تخلیه ظاهر
و باطن حاصل آید که با نواح عبادات ظاهره حاصل نیاید آنکه بتریز
و بیک نظر پیش وین طعنه زند بر دهر پخته کند بر جلد حضرت خواهد
رحمة الله علیه می کنند که ما فضلیا نیم ما را بنض خود قبول کرده است
و این پست را می کنند آنرا که در پیرد و معبود لایع که از اجاعل
بخ چهار جلد اللهم ارزقنا من جذبا یک یلین کریم تبیتا مکان تبیتا
لان المعنی تبیل تبیتا رب المشرق و المغرب ای مغرب المشرق
و المغرب و پست آفرید کار جای بر آمدن آفتاب و بجای فرو شدن
آفتاب لا اله الا هو نیست خدا می جز او فاخته و کینا پس کیر او
کار باز خود یعنی کارهای خود را همه بوی گذار القراءه الرفع
الباء خبر مبتداء محذوف و بکسره بدل لا من ربک فی قوله تعالی و
واذکرکم ربک وکیل مایده که توانا و دانا باشد تا کار بدو گذارند
و این حقیقت جز حضرت عزت جلت قدرته را نیست بد آنکه از اول
پیوره اشارت بمقامات پلوک است اول خلوة در شب بعده
اشتغال بقراءة قرآن و در فکر رحمن بعده نفی مایسوی الله بعده
توکل مخالف زمین و آسمان باز اشارت شد بمقام اعلی که این سبب است

بعده

و بلا و خای اعدا و بریدن از ایشان اگر چه باشند خویشان بسکت
جل جلاله و اَصْرَعْنِي يَا تَوَلَّوْن و صبر کن ای محمد بر آنچه میگویند کافران
ترا با حرد و شاهر و مجنون و تو دوست مالی و ما ترا نگاه میدارم چونکه
مار و کیل و کار ما کداشته ایم غور اگر همه عالم بتو ختم شوند بهر حال
هر که خواهد تا شود ز ابدال حق ببار جیشش کرد باید اختیار خاموشی
جوع و غارت را از خلق بودنش پدار در شتهای تار و تخریم و تخریم
و بر از ایشان بریدن نیکو یعنی تعرض بجواب ایشان مکن و جنگ
با ایشان مشغول مشو بابت سیف یعنی اقلوا المشركين بنو خنیف
در ویش ایست که از مکر آن تحمل کند و بار ملاست بکشد تا در
باقیش عافیت یابد در عشق من بار ملاست بکشم و در بکشم این
همه عزامت بکشم که عمر و فاکند خجای ترا باری که از آنکه تا قیامت بکشم
روزی غیر را در دیانت پیدا شده بود و قبض بود که هیچ فیض
نی رسید و در دوش پیش شیخ نکا پس می بود و در مسجد بر پس بودم
شخصی از در آمد و کلخند پاره بمن داد و روی این ثبت بود بدی
و جهمی پیدا شود حضرت خواهر امانی فرمودند رحمت الله علیه که مدتی
در پیابان می بودم متحیر که قبضه عظیم داشتم در شهر بخار در اتمم گفتم
این در امانی کشایند در پیش غلغلی روم و خدمت عالمی کم نزد مسجد

بکمه دیدم چیزی نوشته گفتم فال من این باشد که نوشته اند چون
دیدم این پست نوشته بود ای دوست پاکه ما ترا ایم پیکانه
مشو که اشیایم فریاد از من صادر شد و روی به پیابان نهادم
و قبضه عظیم پیدا شد تا پنج شبانه روز سبحان من تجلی مره لاجباه
بالبعض و الا انفصال و مره بالبسط و الوصال و ذری و المکذبین و
و بکند امر ای محمد با کافران که ترا دروغ گوی میدارند اولی البت
که با تپایش و نعمتها اندیسی تو انکار اند و متکبر اند این آیت از
برای تپی مصطفی بود علیه الصلوة و السلام المکذبین یحتمل ان یکن
منعولاً به و یحتمل ان یکن منعولاً معه و مهملهم قلیل و مهمل
ده ایشان را اندکی یعنی تا وقت مردن ایشان و این در حق
کلمات تران قریب بود که در جنگ بدر کشته شدند النعمه بالفتح
التبسم و بالکسر الحال و العسا و بالنغم المیسرة بس پان که در عذاب
ایشان را در قیامت که بگونه خواهد بود و گفتم جل جلاله انی انی
انما لا بد رستی که نزد پایست در روز قیامت از برای کافران
بند ما و غلهای کران و جیمها و آتش پیوزان و طعاماً ذاعصه
و خوردنی ملکوکیر و آن خار زقوم ایست و صرع و غیسین و غدا
ایمانی بخنجر در دناک و آن آتش دوزخ ایست بنود با الله من ملک

در حدیث آمده است چون خوردنی بخورند در کلوی ایشان بچند
و بلند سد پال نه براید و نه فرود رود و چون مصطفی علیه السلام
این است را بر خواند بهوش شد امام حسین بصری رحمه الله علیه
روزه میداشت چون نماز شام طعام پیش وی آوردند آن
در پیش دل وی آمد تا پنه روز طعام نخورد چون شب چهارم شد
باز همین است پیش خاطر آورد کوفت طعام بر گیرید و کربس پیش کرد
فرزندان وی رفتند و شیخ ناسانی را و غیر آن خبر دادند تا آمد
و بسیار الحاح کردند تا یک شربت آب خورد و التکل بند و قیل غلهای
کران و الا نکال جماعه الغصه گرفتن طعام در کلو و قیل کلیر یوم
ترجعت الارض و الجبال بدستی که این کافران از دماغها پست
و عذاب ناپست در روز قیامت که بچند زمین و کوهها از برای
پختی زمین آن روز است و کانت الجبال کیتبا مهینلا و باشد در آن
روز کوه تا همچون ریک روان فرو ریخته المیس فرو ریختن یوم طرف
الما فی الدنیا من معنی الفعل ای ثبت ذلک العذاب للمکار یوم تر
ترجعت الاله اما از پیشنا انکم زبولان شاد اعلمکم بدستی که فرستادیم
پوی شما ای اهل مکه پیغمبری هستی محمد علیه السلام کواه بر شما در قیامت
مکار پیشنا ای فرعون زبولان خاکه فرستادیم پیروی فرعون را پیروی می شود

همین فرعون الرسول بسنی زمانی شد و پرکش فرعون آن رسول
تا خد تا آه او پیشا بس کردیم تا فرعون را گرفتن پخت ابو پس کران
و تا کوارنده یعنی فرق کردیم فرعون را بشکرش در آب دریا و
و پیغامبر خود را یاری دادیم بس ای اهل مکه اگر شما ایمان نیارید
شمارانیز عذاب کنیم در دنیا و آخرت نصیحت تو اینست که بی روی
پیغامبر خود بکنی و تمامی بدعتها را بگذاری و اگر نکنی عذاب مبتلا شو
هنود با له من ذلک و کيف تتقون بس جکوبه بر میزید از عذاب نصیحت
و یکی حصاری شوید این کفرم کافر شوید و ایمان نیارید یو مارو یو
یجعل اوله ان شیتبا الشب بکرو اندک و دکانا پیران و پسند پیران
جمع الا شیب یوما معول به لتقون و یس بظرف کفرم ای ان متم
علی الکفر فی الدنیا و کيف تتقون فی یوم القیامة من العذاب یعنی
علتهای بسیار داند و می نی شمار باشد در قیامت تا غایتی که کوه
کو دکان از پیش آن پیران شوند و این حقیقت باشد نه مجاز
یعنی پیر کرد اینان از پیغمبری غم داند و هر دو کشته شده است
در حدیث آمده است که فرمان شود مرا دم بده که دوزخی را بحد کنی
از بهشتی از فرزندان خود آدم گوید از هر چند جندی فرمان آید که
از بزار یکی به بهشت فرست و باقی را بدوزخ آن وقت طفلان بر گردند

و مردم بچون پستان بچرخ شوند مجاهد بگفتند که حال ما چه باشد رسول
 علیه السلام گفت امید می داریم که آن یکی از شما باشد و هزار از باج
 و مارج و امید می داریم که نیمه بهشتیان شما باشید مجاهد شاد شدند
 و تکبیر و حمد و ثنا گفتند مرتضی تهای را رسول علیه السلام گفت شما بچون
 یک تار موی باشید در فراخ شاخ پسیاه و باقی کافران باشند در
 آورده است شخصی بخواب جوان و سیاه موی بود فردا از خواب
 برخاست پرسید موی شده از وی پرسیدند چه بود ترا گفت
 قیامت را بخواب دیدم و غذا بهای ویرا دیدم و بر رسیدم بقلع
 این بچکان که پر شوند حرام زادگان باشند بقلع بعضی فرزندان کافران
 باشند باز منت و یک قیامت را بشنوا پس از منظره آسمان شکافته شود
 یعنی از بیست قیامت آسمان شکافته شود با وجود آن بزرگی
 ای فرزندان آدم با وجود این ضعیفی دانی که حال توجه باشد کان ^{و نحوه}
 منقول است و جمله این روز با وجوده الله تعالی بآندن این روز کرده
 یعنی البته خواهد بودی شک آن ^{بدرستی} بزرگوار که این آیتها که درین
 پوره است بحد و خط و نصیحت است مخلق را مفسد شایسته خدای
 پس بگسل هر که خواهد بکیر و بخدای خود را می بینی ایمان آورد و عمل صالح
 کند چون مجاهد این آیتها را بر پیش را شنودند در بندگی کردن کوشش

کردند تا بخود شدند حضرت خدای تعالی برایشان ترحم کرد و بگوید
 و کنت ان ربکم بعدکم انکم توتم اونی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و ثلثه
 من الیوم منکم بدرستی که خدای توای محمد میدانند که تو بر می خیزی
 بنماز که از درون در کمره از چهار دانگه شب و در نیمه شب و در دو دانگه شب
 و بر می خیزند با تو حاجتی از مؤمنان که با تو باشند امام حاکم و حمزه
 و کسایی و ابن کثیر نفعه و ثلثه نفعه خوانند عطا علی الادنی و مو
 منسوب شد بر اطر فاستوم و باقی دیگر نفعه و ثلثه می خوانند عطا
 علی ثلثی اللیل و الله یقدر اللیل و النهار و خدای تعالی اندازه می کند
 شب را و روز را علم آن ^{من} بحد و داناست که شما ندانید و شنوید
 بیدار داشتن شب را ثواب عظیم باز کرد اینده شما را با پادشاهی
 برداشت از شما پنج را و فرض بودن قیام شب را دور کرد و چون
 قم الیل اند مصطفی علیه السلام و یاران بیداری بودند چند دانگه
 پای های ایشان ورم کرد و رویهای ایشان متغیر شد حق تعالی
 از ایشان برداشت فرض بودن قیام لیس را و فرمود فاقربوا
 ما یقر من القرآن بسن خوانند آنچه آسانتر باشد بر شما از قرآن در نماز
 و بقل دیگر نماز تا بعد پان کرد حکمت را در پیوسته کردن نماز
 نماز شب را علم آن ^{بدرستی} بحد و داناست که بر پستی که

از شما پاران ان خفته از مشقه است و ایسم وی ضعیفشان است
محدوف و آخره یفرعون فی الارض و دیگران باشند از شما که می شوند
در زمین متعول من فضل الله می جویند از زیادتی نعمت خدای تعالی
یعنی بر بازگانی میروند و پودی طلبند ماصحبت زندگانی خود
می کنند بس ایشان در پیروز نماز شب شوند که دریا از برای این بی
فرض بودن نماز شب را پیسوخ کردیم ضرب فی ارض رفت در زمین
و آخره یفرعون فی سبیل الله و دیگران باشند که میروند در زمین
از برای جنگ کافران اگر نماز شب را برایشان فرض پیازیم برایشان
و شوار شود مافوق ما پیسرند پس نخواهند آینه ایشان شود بر شما
از قرات در نماز شب و پیسران گفته اند که این در اول اسلام بود
پیسوخ شد بر حق وقت نماز درین آیت دلالت کسب جلال بر بازگانی
بنیز له جها و است چون هر دو را حق تعالی جمع کرد و ایتیموا الصلوة و بر
پای تا و اید نماز را یعنی بگذارید و ترک ندید و اتوا الزکوة و بید
زکوة را و اقرضوا قرض الحسنه و وام دهید خدای را و وام دادن
نیکی یعنی صدقه بدید با خلاص و قرض کنت صدقه را تا بنده جریض
بدادن صدقه و امیدوار باشد بیانتن ثواب خداوند و ما یعجب
جانی که همه عالم ملک و ملک او جل جلاله و از برای بندهکان فقیر و امی طلب

انها هر یک همین فن می زنند خلق مناس کرد ایشان میکنند برادر
دلای مردم هر زمان بخودهای اقرض الله می زنند و ما تفرعوا لکم
من خیر و هر که پیش فرستد از برای خود از نیکی و طاعت تجد و جده
بیاید و از نزد خدای تعالی یعنی در بهشت ثواب از ایشان پند
موجیز او اعظم اجر این پیش فرستادن نیکی بهتر است شمار از بخیر
کردن و مال را از برای میراث خواران که اشش و بزرگ تر است
از روی مزید یعنی مالی که صدقه کنی ترا بهتر است و ثواب او بزرگ تر است
از ان مالی که بگذاری مو ضیع العسل خبر مبعول تان تجد و عهد الله و الاول
الها و که انک اعظم اجرا و استغفر الله و آمرزش خواهد خدای تعالی
ان الله عز وجل یحب الیسی که خدای تعالی نیک آمرزنده گنا پست و یک شتر
بد کردار است غیب بنده است که نو مید نباشد هر چند گناه دارد
کرم پند و لطف خداوند کار که کنت معون کنت پیامرزم و وحیم رحمت
شار تو پیازم نذارم هیچ گونه توشه راه بجز لا تقطعون رحمة الله
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر ای مرد جامه بر خود پیچیده هم فانی
بر خیز و بس پی کن و بر پان خلق را از عذاب خدای تعالی الاصل
مندثر و بر قول این اقول پوره بود و وحی آمد و آنچنان بود که رسول
علیه السلام پیش از وحی بگوید چرا می رفتی و در غاری می بودی چون توشه

نماز شب
یا ایها المدثر

و توشه بردی تا روزی آوازی شنید که از هوا نظر کرد و تختی دید
از زور و بروی شخصی با جمال نشسته و می گوید انت رسول الله وانا
جبرئیل رسید و بخانه آمد گفت می ترسم که دیوانه شوم خدیجه رضی الله
عنها گفت تو دیوانه نشوی که همیشه راست می گویی و مها را نیک
میداری و بخویش نیک می کنی گفت بر سر من آب ریزید و بخند
جامه در پیر بچیدند و پیرنها و جبرئیل آمد این آیت آورد و اما انما نر
تم فانتز ورتک تکبیر و پروردگار خود را بزرگی یاد کن و شایک
و جامه های خود را پاک کن از کفر و معصیت و محبت دنیا تا ملاوت
طاعت یابی و از جزا محروم و از عذاب پس بر و قیل از شرک و قیل از
جمله کفایان الرجز بالعلم و بالکفر النجی بسته و لا تمنن یعنی چیزی
مده بکسی تا بیشتر باز پستی و این حکم فاسد و مصطفی باشد فاما امت را
روا باشد چون مخصوص است بکارم اخلاق و قیل منت منه بطلت
بحق تنهایی بسیار که هر چند طاعت کنی شکر اندکی از نعمتهای او
بجای نتوانی آورد قیل بطلاده که از بسیار داری و بر فخر شمار کنی که
من جنین چیزی بتو دارم و لینک نامبر و از برای خدای خویش هر کن
و در طاعتها و بلا و محنتها و جنای کافران تا جزای ایشان برده
و تر یاری کند فاذا نتر فی النافور بس چون دمیده شود در صور

۲۹
فدک یومین یوم غیر بس آن روزی باشد و شوار علی الکافین و غیر
بر کافران نه آسان باشد آن روز یعنی همه خلق و شوار باشد و بر کافران
و شوار تر رسول علیه الصلو و السلام گفت چگونه دل خوش باشی
و اهرافیل صور بر دمان نهاده است و لره در پیشانی او رده و گوش
نهاده تا کی فرمان شود و تا در صور در مد گفتند یا رسول الله چگونه
گفت بگوید چسبنا الله و نعم الوکیل و علی الله توکلنا یکی از کبر امانت
می کرد و در غار با مداد این پوره بر خواند چون باین آیت رسید
فاذا نتر فی النافور نهره و دوشینا و جان بحق تسلیم کرد و النفر
در میدان النافور صور دزدی و من غنت و حیدر اکبر امرای محمد
بانکس که آفریدیم او را شما عیسی او را مال و فرزندان بنود تان
آفریدیم او را و با من هیچ شریک نبود در آفریدن وی و حیدر مال
من النحل و المنعول و جعلت له ما لا تحروا او کردا نیدم ویرا مال زیاده
شونده باز کانی و کثرت و رزی و کله اشتران و رمه کو پسندان و مکار
درم دادیم او را و بنین شهو دادیم ویرا پسران حاضر یعنی با و بود
در مکه که غایب نشد ندی بیک قول و دوبر داشت و بمول دیگر ده و
و بمول دیگر منت و این آیت در حق ولید مغیره بود بعد ازین مال
کم شدن گرفت تا همه نیست شد و نان از کد ای میخوردی و پسر اکمل شمرند

و مردند و مژده که میبندد و کسرا ندیدم یعنی بسیار کردیم نعمت دنیا را
بروی بسیار کردنی ثم یطعم آن ازین با طمع میکند که زیاده کم کلان
چنانست که زیاده کم بل که مال و یراکم کم از کان لایا شایعید پس
این کافز بود در دلائل و حج ما را و معجزات مصطفی را کردن کش و پسته
غصب توانست که انکار اهل حق نکنی و اولیاء حق تعالی دشمنی
که بهتر اتی هلاک شوی **ب**س توانی ناشسته رو در چستی در زانوی حسد
با کسی **ب**س تو بازی میکنی با ملائک ترک تازی میکنی
قال ابی علیه السلام کایه عن رب العزت جل جلاله من عادای و لیاقداد
با محاربه عذاب این دشمن و دوست را بیان کرد و گفت پاره پاره
هر آینه در سماش من که خداوند عالم بکوه دشوار بر آمدن در دو
یعنی بفرایم که بکوه دشوار بر آید مشاد پال بر آید تا بر سر آن برسد
باز فرشتگان بر تندرش و از انجا بیندازندش بپایان مجین عذاب
باشد و را و ایم نمود بانه من ذلک الصعود کونی از آتش سبب نزول
این آیت آن بود که چون فرو د آمد پوره جم شریل الکتاب من الله
العزیز العظیم غافر الذنب مصطفی صلی الله علیه و سلم در مسجد حرام در آمدند
کنار قریش نشسته بودند این پوره برایشان خواند و لید بن مغیره
نزدیک او بود گوش داشت باری دیگر بخواند و لید برفت و در پیش

کافران که گفت والله که من از محمد چیزی بشنیدم که سخن اودیان نیست
و سخن پریان نیست و از اهل ادنی و طراوی دیدم که هیچ سخن را ندیدم
و آن چیز است که هر روز زیادت خواهد شد کافران گفتند و لید میسر کرد
بدین محمد و چون پسران شود همه اهل که پسران شوند چون که پسران
یعنی مقبول ایثا پست ابو جهل لعین نزدیک رفت و گفت تو بطعام محمد
و ابو بکر میل کردی و بر اینخت آمد در پیش کافران آمد و گفت که دیوانه
نیست و شجر نیست و کامن نیز نیست از بهر آنکه این چیزها از وی
ندیده ایم بس فکر کرد که وی جادوست از بهر آنکه زنا را از نشوی
و سپر را از پد ر جدای کند این جنس کس جادو باشد همه کافران گفتند
راست میگوی بس این آیت آمد **ان** بدست که و لید فکر اندیشه کرد
و قدر اندازد کرد کار محمد را علیه السلام و قرآن **ان** فاعل کیف قدرتم **ان** فاعل
قدر بس لعنت کرده شده باد باز لعنت کرده شده باد ثم ظلم عیس
و بپرتم او بروا بکبر بس بگریست بس روی ترش کرد و آژنگ در
پشتی آورد از کرامت و جداوت بس روی کرد ایند از ایمان
و تکبر کرد و کردن کشتی کرد از بی روی کردن حق تعالی **ان** هذا لا
بخر یوثر گفت نیست این قرآن مگر جادوی که محمد از کسی میگرد و لید
میکند از بجم چون در عرب جادوی نیست **ان** هذا لا قول البشر نیست این

که گفت بسم الله الرحمن الرحيم نوزده حرف است هر یک بار که بگوید از نوزده
فرشته عذاب خلاص یا بد حکمت این نوزده حرف اگر دانیدیم بیان
و گفت جل جلاله و ما جعلنا عذابهم الا قسمة للذين كفروا و ما نكسر دانیدیم
شما و زبانیه را مکرر برای عذاب کافران تا در شک افشند تا مومنان
ایمان بپارند تا آنچه حق تعالی فرموده است یا از برای از مودن هر
ایمان می آید و یا اگر چه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد
الغین و القسمة و القنون از مودن و سوختن و عذاب کردن باز
بیان فایده دیگر کرد جل جلاله و گفت که لیتبين الذين آمنوا و الذين
نوزده یاد کردیم زبانیه را در قرآن تا یقین شود اهل تورات
و انجیل را که قرآن شما و یس است و اوست و در پست جو که
در کتاب ایشان نیز چنین بود و یزداد الذين آمنوا ایمان تا
افزون کند این عدد مخصوص که نوزده است مؤمن را ایمانی
مؤمن بایشان زیادت تا افزون شوند از روی که دیدن
الا فیاذا افزون کردن و افزون شدن اصله از تباد من اقبل
ولا یرتاب الذين آمنوا و المؤمنون باز از برای تاکید را
فرمود تا در شک نیستند اهل کتاب و مومنان در بودن قرآن
در پالت محمد علیه اسلام و لیقول الذين فی قلوبهم مرض ما نؤمن بقیات

که در دلهای شما غافلت و شک و الکافرون و کافران ما ذار است
بما مثلما جواست خدای تعالی باین مثل و عدد نو که نوزده و کم
پیشانی و عرض ایشان انکار قرآن بود که کتاب الله نیست
تمیز بهذا و حال منه المثل و ایتان و فی ما ذار جهان احمد همان ما ذار
شی و او اهدای شی ای ذوا بمعنی الدین ای اراد فمومنون اراد
والله تعا بهذا حال کونه مثلاً او من جهة المثل که تک یصل الیه من
و یهدی من یثاب و همچنان فرمود که اگر در مکر ای خدای تعالی بعد از
اختیار بنده هرگز نخواهد راه را ایت می نماید اند که خواهد بعد از
اختیار وی چون ابو جهل لعنه الله علیه گفت لشکر خدای محمد پیشتر از
نوزده نیست این آیت که و ما یعلم جنود ربک الا هو و نداند
شکرهای پروردگار ترا مکر وی موسی علیه اسلام بر سید که بار
فرشتگان آسمان چند اند خطاب آمد که دو از ده سبط و هر سبطی
بشمار دژهای خاک زمیں و ما یی الا و کز ی للبشر و نیست این صفت
کردن و خبر کردن ازین دوزخ مکر یا دهنده مراد می رانند
مکر و ما خلاصا بید از عذاب نیست این دلایل و حج و آیات قرآن
مکر پند مراد میا ترا کلا نیست چنین که کافران می گویند که قیامت
و دوزخ نخواهد بود و التمر و بخرمت ماه و التلیل اذا ذر بخرمت

چون باز کرد و القراءات اذا ابروا الصحیح اذا ابروا و بخت سیدم
 چون روشن شود اینها لا خدا کبر بدستی که پسر هر آینه یکی از درگاه
 دوزخ بزرگ است از صفت درکات اینست جهنم نظی جمله هم
 پسر تجم تاویه نهو ذبانه من ذلک الکبر جمع کبر اتانیت الا کبر و قیل
 بدستی که این پسر یکی از بلامای بزرگ است نیز البشر در جای
 رساننده است مراد میا بزرگ و قیل و کرد انیدم ما خبر کردن را
 از پسر مذکر یعنی بهم دهنده بر احوال او تمیز او منقول جعلنا اای جعلنا
 الاخبار عنما نذیر البشر لمن شاء منکم ان یقعدم او یثاخر بهم دهنده
 مرکبی را که خواهد که پیش رود به بهشت بطاعت یا بس رود از ان
 بمعصیت یعنی همه کس را و این بطریق تنذیر باشد کتوله تعالی فمن شاء
 فلیؤمن و من شاء فلیکفر لمن شاء بدل من البشر کل پیش با کتبه ریت
 انا الاحباب الیمن هر گشتی که و باشد در دوزخ با کج کرده است در دنیا
 مکر باران دپست را پست یعنی بهشتیان که حق تعالی کنایان ایشان را
 پامزد بکرم و فضل خود ایشان را در دوزخ جاوید نماید و قیل اطفال
 ایشان کنایه ندارند بس عبوس نباشد در دوزخ و در حدیث آمده است
 طفل را گویند در بهشت در ای کوی الهی ایم تمام در بدر من ندانید اطفال
 کافران خادمان اهل بهشت باشند و قیل مراد از احباب عین علی امتا

مراد میا نرا

اند قیل احباب عین کپانی اند که اجمتید بر عین نکنند بل که اجمعی
 حق تعالی بکنند و قیل هم الملائکة فعلی الوجوه اول الاستثنا متصل
 ریته لپست بنوشت رمن کروگان لان فیصل یعنی منقول فیتوی
 المذکر و الملوشت کالحج و انما سی ایسم یعنی الرمن کا پیست معنی شتم
 قیل کل نفس عارمین فی جات باشد این احباب عین در بوستانها
 حال من احباب الیمن او من ضمیر یساکون عن الاحباب می بر پسند
 این احباب عین از کنه کاران چون پسند در دوزخ با پسند
 می پسر چه در آورد شمارا در دوزخ این سوال از برای نوبت باشد
 یعنی پز نش قالوا لم کم من المصلین و لم کم بطعم المسکین جواب
 گویند دوزخیان که نبودیم مادر دنیا نماز کرده و نبودیم مادر
 دنیا طعام دهنده کان مکره یا نرا الاصل لم یکن حذف النون
 هذا شاهد او کما تخص مع اللی یضین و بودیم مادر دنیا که می اتیم
 در کارهای باطل با باطلان الخوض در آمدن در کار باطلی و آنچه
 بناید در آمدن و کما تکذب بوعم الیدین حتی امان الیقین و بودیم مادر
 در دنیا دروغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمدن ما مردن
 پس یقین شد ما را که روز قیامت حق است دوزخیان بها گویند
 بسبب در آمدن دوزخ را یکی ناز را ترک کردن و دیگر اگر زکوة

بکدایان و طعام و صدقه نفل بایشان ندادند و دیگر آنکه باطل
 یا دشمن و دیگر آنکه قیامت را منکر آنکه قیامت را منکر شدند
 غیب تو اینست که نماز را ترک ندی و حق خدای را و صدقه را و طعام
 و صدقه نفل را از فقیران باز نداری و باطل بدعت و غیبتان یار
 نشوی و با شیخان باطل و دانشمندان حیال و امرای پستکار یا رشوی
 و از امیرالمومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت مراد
 اصحاب میمنه و مومنان اند و این مومنان از گناه کاران پسند
 چه در آورده و در دوزخ ایشان همان گناهان کرده و خود را جواب گویند
 پس از حال دوزخیان خبر کرد جل جلاله فما شنعتم شناعة است یعنی پس بود
 ندارد این دور خیانت و در خواست شناعة کشته کان
 و شناعة کشته پیغامبران باشند و دشمنان و شهیدان و عالمان
 و مومنان نیکو کار گناه کاران را شناعة کنند مگر چهار گروه را
 ی نماز را و بی زکوة را و باطلان را و دروغ دارندگان را و دروغ
 جفاکنه درین آیت که شت الشناعة در خواست کردن چون حضرت
 ذوالجلال بطریق کرم از احوال قیامت با کافران کرد ایشان قبول
 نکردند گفت حضرت عزت جل جلاله پس الا يستعاضوا فلانم عن الذنوب
 چه بوده است مرین کافران که از قبول کردن و حفظ قرآن و صحبت کردن

بمؤمنین

پیرو پیغامبران روی میکرد اند بخت کافران هم مشغول وقت می
 گویند که این کافران می گیرند از قرآن خوانی و وضیعت و حفظ خوانی
 و منده یا تر مندر شده اند از شیران یا از تیر اندازان یا از صیادان
 یعنی ایشان خزان و جشی اند که می گیرند از صیادان غیب تو
 اینست که از و اعط حق تعالی نگیری الا يستعاضوا عن الذنوب و بعد
 رمانیدن معرضین حال من الضمیر فی الطرف تدبیره ای شی ثابت بهم
 حال کونهم معرضین التراء استغفرة علی ایهم التاجع و المعفول چون کافران
 کردن گشتی کردند و حق را قبول نکردن و طلب کاری که لایق ایشان
 نبود کردند حق تعالی خبر داد و گفت جل جلاله بل یزید کل امر منکم
 ان یواتی جمعا منشره یعنی نه جنابست که ایشان میخواهند لیکن کردن
 گشتی میکنند و از هر بندگی قدم بیرون می نهند و بهرستم خواستن افترا
 کاری بزرگ می کنند و میخواهند که هر کس از ایشان داده شود
 او را نام باز کرده شده از حضرت باری تعالی بنام وی و این جناب
 بود کافران گفتند که ای محمد اگر از برای ما نامه پاری از خدای
 تعالی که ای نملان ایمان آرو براتی پس از برای هر یکی از ما که ما را
 آمرزید خدای تعالی تا ما ایمان آریم بس حق تعالی بیان کرد و باطل
 و گفت جل جلاله کلا نه جنابست که ایشان میگویند اگر ما این نیز می گفتم

ایشان ایمان نخواهند آورد از برای آنکه ایشان یقین ندارند
 بقیامت و با عزت بل لا یخافون الا حنة می پسند ایشان از عذاب
 آخرت جویند ندارند بآن کلامی مذکور چرا که این قرآن کریم و قرآن
 عظیم پندوده است همه ضایق را و سحر و شعر نیست فمن شاء ذکره
 بس هر که خواهد بر رحمت حق تعالی برسد یا داند و نپذیرد باین قرآن
 و ما یذکره الا ان یشاء الله پند گیرند ایشان مگر بخواب است حق تعالی
 جوینده از آن نه که جویند تو نیست و در جوابی یقین ترا جویند
 هو اهل التقوی و اهل المغفرة پس از پر میزگاری که از وی برسد
 و از غیر وی نرسد و است پس از آفریدن کنه بندگان یعنی وی
 پامزد کنه بازانی غیر وی یعنی هر که نرسد از وی آفرینش خواهد
 پامزد انکم اغفرنا و ارحمنا و ارزقنا التقوی و المغفرة بسم الله الرحمن الرحیم
 لا اقسیم یوم القیامة بدانکه بعضی میگویند که کلمه لازایده است
 و معنی جان می شود که پسوند یا د میکنم بقیامت یعنی بمرمت روز
 قیامت و بعضی میگویند لازایده نیست معنی وی اینست که چنانکه
 کافران میگویند که زنده شدن روز قیامت نیست پسوند یا د
 می کنم بروز قیامت که زنده شدن و در کواشی آورده است که
 لا اقسیم نیز قوا و پسو است و در کشف آورده است در معنی اید الخیرین

رضی الله عنه لا اقسیم نوشته است و تقدیر وی چنین است که لا انا اقسیم
 هراینه من پسوند یا د میکنم بروز قیامت لا انا مبتداء اقسیم خبر اللام
 فی لا انا لام الابتداء و لا اقسیم بالنسب القوامه و پسوند یا د میکنم بنسب من
 همیشه خود را ملامت میکند بر تقصیر در طاعتها اگر چه بیشتر کند و این قول
 امام حسن مجری است رحمة الله و بقول دیگر همه انبیا در قیامت
 لوازمه باشد اگر طاعت کرده است جزا بیشتر بگیرد و اگر معصیت کرده
 جزا گیرد و جواب اقسیم قدر است انکم مبعوثون هراینه شما زنده شوید
 بعد از مردن و دلالت می کند برین قدر قوله تعالی انکم مبعوثون
 می پندارد آدمی مسکندر قیامت آن لن یخلف عظامه هرگز که در خواصم
 کردن بعد از مردن و مشرق شدن استخوانهای او را بلی قادرین
 علی ان یسوی بنا نه جنا پست که اومی پندارد بل که ما قادریم بر آنکه
 را پست کنیم انگشتان او را بعد از مردن چنانکه بود در زندگی
 اگر چه حزد بود و ضعیف تر استخوانهای وی بود و قیل بل که ما قادریم
 که انگشتان او را جزئی یکانه آفریدیم چنانکه از آن شتر آفریدیم
 ما جیدین حکمت در انگشتان او نهادیم چون بر برتر قادریم بر زنده
 کردن نیز قادریم از بهر آنکه زنده کردن ممکن است چون اول بود
 منسج مکرر در چون هیچ ممکن نیست مکرر در قادرین حال من ضعیفیم بل

پیغمبر امام نه چنانست که این کافر میکوید و انکار قیامت می کند آمد
 قیامت را چست فاما این کافر میخواند که فسق و فساد کند و ایمان
 نیارد و آمدن جزای عذاب قیامت و جزای اعمال را منکری باشد
 وعت می کند و بطریق پیغمبری می رسد یَسْأَلُ آتَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حق
 خواهد بود روز قیامت تا من گناه نکشم چونکه زنده کی نخواهد بود
 و هر چه می کنم پریشش نخواهد بود و نه خود بانه من هذا لا اعتقاد و قیل
 لیسر لکذب دروغ میدارد آنچه در پیش وی است یعنی قیامت را
 و چپاب را و عذاب منکری شود بسیار فاستان پستند که میکنند
 بیات خود را خوش داریم پیش از آنکه خواصم مردن و معلوم نیست
 چیست و چه خواهد بود و باین سخن کافر می شود چون انکار
 قرآن می کنند چون که انکار کردند آمدن قیامت را از نشانیهای
 و آمدن او خبر کرد و گفت بل علامه فاذا برق البصر التواء بکبر الراء
 یعنی چون خیره شود و متحیر ماند چشم و بخت ابرو برق چون بین
 باز ماند چشم از ترس قیامت و حیف چون تاریک شود ماه و تمام
 نور او برود و نصف کرفت ماه و جمیع الشمس و القمر و چون کرد شود
 آفتاب و ماه را از مغرب بر آیند تا که دکرده شود که هر دو را نور
 مانند یاهر دو را کرد دکرده شود پساه همچون دو کا و غیر کشته شده ذی

کرده یا هر دو در یک برج جمع شود یا یک جای خلاف آنکه جایا بر می آیند
یَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَوْعِدُ بگوید آن کافر منکر در قیامت جای
 که بختن کجا است یعنی از قیامت بچه پناه گیرم از عذاب قیامت کلاما
 و در حقا که نباشد آن روز که ریزگای و پناهی الی ریک یومئذ المستقر به
 پروردگار تو باشد جای قرار و آرام گاه الاستقرار آرام گرفتن بینه
 از عذاب خدای تعالی هیچ چیز پناه شوان گرفت و هیچ چیز نتوان
 که بخت مکر بکرم و فضل خدای تعالی يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا كَدَّمَ
 و آخر خبر داده شد آدمی را با آنچه پیش فرستاده باشد و آنچه بسل انداخته
 باشد یعنی از همه که دارد ما ش که در اول عمر و آخر عمر کرده باشد
 یا همه مالها که در خیر یا صرف کرده باشد و همه مالها که از بس خود
 مانده باشد خبر داده شود بآن یا آنچه بوی اقدام نموده باشد
 و آنچه بس انداخت و نکرده و خبر او پسر بر دو ویرا آشکارا شود بل
الْإِنْسَانُ عَلَى نِجَسٍ بَصِيرَةٍ بل که آدمی بر خود کواست یک پندار دنیا
 یعنی جاره نیست ویرا از چپاب الباء فی بصيرة للمبالغة کما فی علما
وَلَوْ أَنَّمَا فِي هَآؤُلَاءِ أَلْفُ دَرَجَةٍ اگر چه بیند از پردای خود را و پنهان کند اگر چه
 بسیار و عذرهای خود را جمع المقدره و علی الثانی جمع المقدره و علی
 المقدره پرده یعنی اگر چه در دنیا گناه پنهان کرده باشد فردای قیامت

پست

همه اعضای او کو اسی دمسد برگردن از گناه او لا یحسب له بر پیمان
 الحان توان زمان خود چون پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السلام
 از ترپس آنکه فراموش شود لنعمل به ان علینا جمعه و قرآنه با حین
 بر قرآن بدرستی که بر ما پست کرد گردن قرآن در پسینه او و
 و خواندن دیگر بار بر تو تا یادگیری فاذا قرأناه فاتبع قرآنه پس
 چون بخوانیم ما یعنی جبرئیل بخواند بر تو بمنزمان تا پیروی وی کنی
 خواندن او را ثم ان علینا بیانه پس بدرستی که بر ما باشد بیان
 گردن قرآن بر تو آنچه مشکل شود بر تو از معانی قرآن ما آنرا
 بر تو بیان کنیم کلا بل یحشون العاجلین چرا که نه چنانست که شما که
 کافران می گوید یا آن کافران میگویند قیامت نخواهد بود
 بل که چنین است که شما دوست میدارید دنیا را و تذرون الاخر
 و می گذارید آخرت را پس از برای این معنی قیامت را منکر
 می شوید و شمارا دوستی دنیا برین میدارد که گناهان می کنید که
 حب الدنیا را پس کل خطیة قال البنی علیه السلام من احب
 دنیاة اخر باخرته و من احب اخرته اخر بدنیة فارتوا
 ما پس علی یعنی نصیب تو اینست که دوستی دنیا را از دل برون
 کنی که جاء طلبه و دنیا طلبه کافران بگو داشته است عز غناه

باشید

پس بیا که در فضیلت آخرت را بر دنیا و گفت بل علا ووجه
یومئذ یأخذه الی ربها ناظرة رویها باشد در آن روز تازه و تابا جلای
 تعالی نگران دیدار حقیت مؤمنان را خوارزم نه پند و هشتم
 بدانکه دیدار حق تعالی رواست و حقیت خلاف معجز لیا ب
 هر که است از موپها جان پاک زود پند حضرت وایوان مال
چون غم پاک شد زین مار دود هر جا رود وجه الله بود هر که را
باشد پسینه فحج باب اوز هر ذره به پند اشباب اللهم ارزقنا
و قال البنی علیه السلام یرزقونکم کما ترزقون النمل لیکه ان یذرا
تقنا مون و بسیاری از صحابه روایت کرده اند که رسول علیه
حق تعالی را دید و وجه یومئذ باختره در رویها باشد در آن روز ترش
و پیاده شده و از دیدار حق تعالی مجروح مانده نخود بانه نطن ان
یعجل بها فاقرة دانند که کرده می شود بایشان کاری که استخوان
 ایشان را بشکند یعنی دانند که عذاب بزرگ خواهند کرد ایشان را
الفاخرة یحیی بشت شکنده النعم بشت سکتین ووجه مبتداه
و ان کانت مکررة بمصول النایدی ای ووجه کثیره یومئذ یظن
للخیر و منامرة کلا چاکه اذا بلغت التراجی چونکه بر سر روح بخیر

کردن

یعنی نزدیک شود مردن و قیل من راق چون گفته شود کیت که
افسون کند این چهار را تا محبت یا بد و جان او بقاب باز آید
الرحمة افسون کردن و قیل فرشتگان گویند کیت که روح ویرا
بآسمان برد فرشتگان رحمتند یا فرشتگان عذاب تا فرمان کرا
باشد اگر قی بیالابر شدن یکی از بزرگان دین می گوید که
دو پستی داشتم فوت شد در شب من در خانه وی خواب رفتم
دیدم که فرشتگان رحمت و عذاب ایستاده اند و منتظر تا کرا
فرمان شود که روح ویرا به برد او اوازی شنیدم که بگوید که
مسبح عمل با خلاص کرده است یا ای اگر یک عمل با خلاص کرده است
خلاص یا بد از عذاب و اگر نی فرشته را دیدم و پستی را
بوی کرد و کنت ما و جدت یعنی نیافتم که وی بد پست عمل
صالح کرده باشد همچنین پای را و دیگر اعضا را تا بر زبانش سید
بوی کرد و کنت و جدت یافتیم یکبار گفته است که لا اله الا الله
و جده لا شریک له الملك و له الحمد و موعلی کل شیء قدیر فرمان آید
که ویرا به بهشت برید و این در نوادر شیخ محقق خواص محمد علی
حکیم ترجمه رحمة الله است و طس انه الغریق و چون بدانند یقین
که این مردن جدا نیست از مال و زن و فرزند و دوستان

و التفتت ایتاق باساق و چون بجیده شود پاق پای باساق پای
در کمن و قیل پختی بسختی پیوند و قیل رنج دنیا با آخرت جمع شود
و عجب پختی را پاق گویند الی رنگ یومئذ المساق به پروردگار تو
در آن روز راندن باشد هر خلق را یعنی خلق را بندگانای تعالی
بر اندر روح بهشتی بخیلین یعنی با تپانها و روح دوزخی پسچین
یعنی بر زیر زمین منعم برند خلاصه حق بس را پست کوی نداشت
رسول خدای را آن آدمی و لا صلح و نماز نکند و لیکن کتب
و توبی و لیکن دروغ گوئی داشت رسول را و روی بگردانید
از حق ثم ذهب الی الله تعالی باز رفت پسوی اهل خود می خرامید
الضمایر راجعة الی الاپسان فی قوله تعالی آتجب الاپسان و مراد
ابو جهل است یا کافران دیگر التملی خرامیدن بس و بجای
بد که در برین کافرو کنت جل جلاله اولی لک فاولی ثم اولی لک
فاولی و ای بر تو باد ای کافر بس و ای بر تو باد ای کافر باز
و ای بر تو باد و قیل معنی الایة نزدیک باد بر تو آنچه ملاک گذشت
بلای تو نزدیک است بر جدر یا بش اولی مبتدا و هو لک خبره ا
اتجب الاپسان ان یتراک پندی و پسند آمد این آدمی یعنی
ابو جهل که فرو گذاشته شود ویرا اصل عین بی امر و نهی و عذاب

در جهت و در دنیا و عینی کسی را با وی کاری نباشد و چون بمیرد
 باز زنده نشود این چنین میدانند کافر و فاجر و کافران نیست دلیل
 بیان کرد بر قدرت خود و گفت جل جلاله انکم بطغنه منی منی
 یعنی و بنود این آدمی از پاره آب منی که ریخته می شود در رحم
 الاثماء فرو آوردن آب منی که آن علت خلق قبیله می شود
 این آدمی خون بسته بس از آب بیافرید و پراختای تنهایی پس
 را بست کرد و پراو اندامها داد چون روی و پیر و پای و دیگر
 اعضا جعل منه از جنین الذکر و الانثی بس کرد از آن آب منی
 و جفت یکی زوی یکی ماده در درون زهدان اگر خواهر و برادر
 و اگر خواهر و برادر و اگر خواهر و برادر و اگر خواهر و برادر
 انداختی از بهر زده یک خاک کردی تو پدر خاکی تو مادر پاشتی
 انیس ذلک تبار علی ان یحیی الموتی او نیست خداوندی که جنین
 کند از آب منی قادر و توانا برین که زنده کند مردگان را یعنی قادر
 است که همیشه بود و باشد رسول ما گفت سبحانک ای جو که تمام شد
 پوره و پست اینست که جنین باید گفت بسم الله الرحمن الرحیم
 قل انی علی الانسان حنین من الذکر لم یکن شیئا مذکور را بد پرستی که
 آمد بر آدم روز کاری که بنود وی چیزی یاد کرد و مشدود بقول امام

ی

پس دی که بعد آدم را علیه السلام جمل پال میان که و طایف نهاده
 پر پیوی که و پای پیوی طایف اول خاک بود بس ابری بروی آمد
 تا کل شد بس اشباب بروی تافت تا بوی گرفت و حمایه پستون شد
 حمایه پستون کل بوی ناک بس باد بروی زد تا خشک شد و چون
 پستون شد که آواز میکرد کل کمال اتصال و کمال خوار و قیل المراجعه پس
 الانس یعنی همه آدمیان انما خلقنا الانس من طغیه اشجاء بری
 و را پستی که آفریدیم فرزندان آدم را از آب منی آمیخته آب مرد
 با آب زن الانساج جمع مشج او جمع مشج کخ و غلیظ و اخلاط و غلیظ
 تا بیاریم و پرا بکارهای شریعت تا بیدار شود از وی که با اختیار خود
 خیر میکند یا شر جنات که ما دانسته ایم از وی بعلم قدیم و فعلنا و محیها
 پس کردانیم این آدمی را شنا و پنا از قطره آب منی آدمی
 شنا و پنا آفریدیم انما هدیناه السبیل اما شاکر او اما کفور او بد پرستی که
 نمودیم آدمی را راه نیک و بدی و حق و باطل یا شکر گوید و یا نکوید
 اگر شکر گوید و ایمان آورد و عمل نیک کند راه نمودیمش و اگر
 شکر نکوید و کافر شود و گناه کند راه نمودیمش از ما هم کرم بود
 راه نمودیمش و راه حق و باطل نمودیمش اگر ایمان آورد و عمل
 نیک کند جزایا بند و اگر نکند جزای ایشان باشد جنات که پان کرد

کتاب

حال آدمی در این
 دنیا و آخرت
 و در این دنیا
 و در آخرت

اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَاَعْلَانَا فِي سُبْحَانَكَ بِرِسْتِي كَمَا كَرِهْتَ
 مَرَكَا فَاِذَا زُلْزِلَتْ غُلَاهِي كِرَانِ وَاَتَشْهُوَزَانِ بَعْدَ اِزْنِ جَالِ
 مُوْثِقَانِ رَا بِيَانِ كَرْدِ وَاَكُنْتُ جَلِ جَلَالِه اِنَّ الْاَبْرَارَ لَشَرُّوْنَ
 مِنْ كَاثِرٍ كَانِ فَاِذَا هُمْ كَا فَوْرًا بَدْرَسْتِي كَيْفَ كَانَ يَعْصِي مُوْثِقَانِ
 سَيَكُوْنُ كَارِ بِيَا شَمْنِدِ دَرْ بَهْشْتِ اَزْ شَرَابِ قَدْحِي كَهْ بَا شَدَّ اَمِيْرُ ثَوْبِي
 دَرْ سَبِيْدِي وَاِپَرْدِي وَخَوْبِي مَجْمُوْنِ كَا فَوْرٍ وَاَقِيْلِ كَا فَوْرٍ حَشْمِهْ اَيْسْتِ
 دَرْ بَهْشْتِ عَيْنَا لَشَرِّبْ بِهَا بِلَا دَالِه اَنْ كَا فَوْرٍ حَشْمِهْ بَا شَدَّ كَهْ بِيَا شَدَّ
 اَزْ وِي بِنْدِ كَانِ خُدَايِ تَعَالَى اَلْبَا وَاِجْمَعْنِي مِنْ اَوْزَايْدَةِ نَجْوَى وَاَهْلِيْهَا
 بَرَا نَدِ اَنْ اَبْ رَا دَرْ مَنَزَلِهِي خُوْدِ هَرْ كِهْ كَهْ خُوَا هَمْدِ دَرْ بَلَنْدِي بُوْسْتِي
 بِي جُوِي بَخْلَا فِ جُوِي دُنْيَا خَبَرِ كَرْدِ كِهْ اَيْنِ بِنْدِ كَانِ كِيَا نَدِ مَصْنُوعِ
 اِيْشَانِ جَبِيْصِ وَاَكُنْتُ جَلِ جَلَالِه يُوْفُوْنَ بِالْاَنزِلِ وَاَكُنْتُ اَيْنِ بِنْدِ كَانِ
 بَا كَنْدَرْدَا كَهْ كُنْدِ دَرْ طَاعَتِهْمَا وَاِزْمَنِهْمَا وَاِزْمَنِهْمَا وَاِزْمَنِهْمَا يُوْمَا كَانِ شَرُوْ
 بَسْطِيْزِ اَوْ مِي تَرْ سَبْدِ رُوْزِي رَا كَهْ بَدِي وِي بَرَا كُنْدِ بَا شَدَّ بَعْنِي بَدِي وِي
 وَاِجْدَابِ وِي اَسْكَارَا بَا شَدَّ وَاِجْمَعْنِي كِهْ كَارَانِ بَرَسِيْدِ وَاَمَامِ قَدْحِ
 اَزْ بِيْخِي اَنْ رُوْزِ اِيْمَانِ شَكَا فَنْتِ شُوْدِ وَاِپْتَارِ كَانِ بَرِيْزَنْدِ وَاِكُوْمَهْمَا
 مَجْمُوْنِ كَرْدِ بَهْوَارِ وَاَشَابِ وَاَمَا رَا نُوْرُ غَا نَدِ وَاِزْمِنِ بَجَنْدِ وَاَهْمَا
 بَرِيْزْمِنِ فَرُوْدِ مَقْدَارِ جِهَارِ صَدُوْجِ جَلِ كَرْدَانِي كَهْ جَالِ اَدْمِي بَكُوْنِ

باشد در کشت و کواشی آورده است که این آیتها در حق امیر
 المؤمنین علی رضی الله عنه و اهل و بیت وی بارز شده است که
 ایشان روزه نذر میداشتند از برای محبت شاه زاده کاندو
 پیه شب طعام دادند پس کین و یتیم و ایتیم را و امیر المؤمنین علی
 رضی الله عنه پنهان ملک دنیا گرفت و پیه نان ملک عقی می کین
 تو که نه پنهان داری و نه پیه نان و درین فقه مبالغه بسیار کرده اند
 که لایق ایشان نیست و محققان نمی پسندند انرا و بقول مقاتل
 این آیتها در حق یکی از انصاری آمد که در یک روز طعام داد پس کین
 و یتیم و ایتیم را و صفت دیگر این یگان اینست که گفت جل جلاله
 وَيُطْعِمُونَ الطَّامِعَ عَلَى حَشْمِهِمْ يَتِيمًا وَيَتِيمًا وَاِپْتَارِ وَاِپْتَارِ وَاِپْتَارِ
 از برای دوستی حق تعالی یا با وجود دوستی طعام و حاجت بوی
 که ایا نرا و یتیم را و ایتیم را و می گویند اِنَّا نَطْعِمُكُمْ لَوْ جِئْتُمُوهُ لَانْزِلَكُمْ
 جَزَاءً وَاَلَا تَشْكُرُوْنَ اَبَدِ رِسْتِي كَهْ مَادِيْمِ خُوْرِ دُنْيَا رَا اَزْ بَرَايِ حَقِ شَهْ
 نَمِي خُوَايِمِ اَزْ شَا جَزَا اِنَّا حَا فِ مِنْ رَبِّنَا يُوْمَا عَمُوْ بِيَا مَطْفِيْزِ بَدْرَسْتِي كَهْ
 مَامِي رَسِيْمِ اَزْ بَرُوْزِ كَارِ خُوْدِ رُوْزِي رَا كَهْ رُوِيْهِي كِهْ كَارَانِ دَرْدَا
 رُوْزِ تَرَشِ بَا شَدَّ وَاِجْمَعْنِي دَشُوَارِ بَا شَدَّ اَنْ رُوْزِ بَرِ كِهْ كَارَانِ
 فَوَقِيْمِ اَللّٰهُ شَرُّ ذَلِكِ الْيَوْمِ وَلِيْتِمِمْ فُضْرَةً وَاِپْتَارِ اَبَسْ سَبَبِ اَيْنِ كَارِيَايِ

نگاه داشت ایش را حق تعالی از بدی آن روز و دادشان تا زیکه
 رویها و شادی دلها و دشمنان را و ادسیاه رویی و غم و اندوه
 بی حد و اندازه الوقایه نگاه داشتن التفتیه چیزی پیش کسی آوردن
 و دادن فوقیه و تقایم بمعنی مستقبل است بقول بعضی یعنی نگاه خود
 داشت ایش را و خواهد داد و شان روز قیامت و جزایم با
 صبر و اجتهاد و جزا و جزا و جزا سبب مبر کردن ایشان
 در طاعتها و بلا با بهشت جاودان و جامهای جزیر نرم چون در دنیا
 دوستان او را بلا بود در عقیقه عطا و شادی و جزیر و جنت جاودان
 بود و نزدیک کسی را متشاده و جزیر پوشانند و بهترین را متشاده و جزیر
 هر یکی بموئی دیگر و شکی هر یکی همچون تنگی بر کل چون از جای جامه
 ایشان خبر کرد از تحت ایشان نیز خبر کرد و گفت بل عباد الله
فینا علی الارواح یکمیکه زده باشند در آن بهشت بر تختهای آراسته
 در پیش هر تخت بوستانی و در پیش هر کوکب کپستانی چون ورد بنا
 بر سپاه فخر و عاقه قناعت کرده باشند و در خانههای جمع پسر برشته
 در بهشت چنین منزلهها باشد شان متکین حال من الضمیر المنسوب فی جزم
 و کذا قوله لا یرون فیها سمیت و لا زهریرا حال من ضمیر المرفوع بظرف
 فی متکین یعنی نه پندند در آن بهشت آفتاب را زهریرا یعنی که ما و پسر ما را

چون در دنیا که مائی تا بیستان و پسر مائی زیستان دیده بودند و ملائکه
 ترک نموده آنجا اگر که ما و پسر ما در امان باشند و کافران در مانند
 چون از جای و جامه ایشان خبر کرد از پایه و میوه ایشان
 نیز خبر کرد و گفت و دانیته علیهم طلالها و نزدیک باشد بان ایشان
 پایهای درختان بهشت و ذللت قطوفها تذللها ای قریب منم
 یعنی نزدیک کرده شود بان بهشتیان میوههای بهشت نشسته
 و خسته و ایستاده آن میوهها با ایشان میرسد و نزدیک می شود بی
 احتیاج بر آمدن بی امام مجاهد کنت زمین بهشت از نقره باشد
 و خاک وی از مشک و تنه درختانش از زر و نقره و شاخها از مروارید
 و زبرجد و یاقوت و میوهها و نزدیک بی رنجی از درخت کی برند
 و می خورند چون در دنیا میوههای لون بلون نه بود در عقیقه و آوازه
 و دوزخیان را درخت زرقاروم و ضریح داد و دانیته عطف علی
 ای و اعطایم جنة طلالها و میسرة انهارها النظار جمع النظار التذ
 رام کردن القلوف جمع قطف میوه درخت بدانکه اول این اعطایا
 آن بود که فرمود که فوقایم الی آخره عیسی نگاه داشتشان و داد
 عطا که اول آن از تازکی رویهای ایشان بود از اثر تجلی جمال من
 و شادی دلها که از مشاهد جمال انوار صفات و ذات من بود چون

سیل
 نشان

چون ایشان اچسان کردند من نیز اچسان کردم پس جزا اچسان
 الاچسان بس هر که قبول کرد مردود نکرد و هر که اراد کرد مردود کرد
 از لطف تو چه بنده نومیشد **مقبول تو جز مقبل جاوید نشد** هفت
 بکدام دره پوست دمی **کان دره بر آرزو خورشید نشد** من قبل
 بلا غله و من رده رده بلا غله از نعمت دیگر که داده شوند و آن
 شربتهای شیرین باشد خبر کرد و گشت جل جلاله و یطوف علیهم السلام
 من فقیه و کردار آینه شود برین بهشتیان آب جامها و مشربها بسنی
 مشربها و قدجهای نقره و کواب و کوزه های بی دپسته کانت قداری
 قواری تر من فقیه که باشد آن کوزه ها از شیشه که از نقره باشد یعنی آنرا
 صفای آبکینه باشد و بسیدی نقره که هر چه درون او باشد از نقره
 رنگ برنگ از پروان او بنماید عبدالله ابن عباس رضی الله عنه گفت
 اگر نقره دنیا قدحی پاخته شود و گشت ترا از بر کپس آنچه در درون
 وی باشد ننماید فاما قدح بهشتی که از نقره بود جهان با صفا باشد که
 هر چه در وی باشد نماید همچون شیشه و شیشه دنیا از خاک بود اما شیشه
 بهشتی اصل وی از نقره بود قواری را خبر کانت القواری تنوینها
 و ترک فیها و تنوین الاول و ترک فی الثانی من فقیه بیان الاصل
 القواری که ذی الکواشی قدروا اندازه کرده شده باشد شرابها شربتی

در آن کوزه ها اندازه کرده باشند و ششکان پیش از آمدن ایشان
 در بهشت تقدیر اندازه کردی که شرابها با کواب برابر باشد بر مقدار
 که بهشتی بپیر شوند نه کم آید و نه زیادت و این نوع بالذات می باشد
 و شاید که این اشارت باشد که اقداج راجع بمقدار هر صله ارواح باشد
 در معارف الهی و الله اعلم یستوفی فیها داده شوند آن بهشتیان را
 کاپا قدحی شراب را که کان فراجهما باشد آمیزش وی برنجیدگی خلیل
 چیزی خوش بوی می باشد در عرب و قیل جبره آبست و بهشت عینا
 فیها شیمی پس بیجا جسته باشد که نام برده می شود و بر این پس بیجا یعنی خوش
 کوار رونده و فرمان بردار پیغمبر متعبدی بمنوین می باشد سپاه الامار
 صفات مجدوف باشد از کاپای شراب کاپس چون صفت شراب
 و لباس و منزلهای و میوه و قدجهای ایشان کرد صفت خادمان ایشان
 کرد و گشت جل جلاله و یطوف علیهم السلام و می کرد و در ایشان و گدازان
 کو دکان و بیکان و غلامان غلامان جاوید کرده شده کان که هرگز
 پرنشوند و از جمال و حال خود برنگردند یعنی گویند این خادمان
 بهشتیان فرزندان کافران باشند که خرد مرده باشند بعضی گویند
 این خادمانی باشند که حق سبحانه و تعالی ایشان را در بهشت آفریده است
 باز صفت دیگر ایشان را بگوید که در آرایتم چون پنی توان خادمان را

یقال

چشم تو نو مشهور پنداری و بدانی که مرواریدهای پسند ندر کنده
 و ریخته شده اند از غایت پسندی و پاکیزه کی همچون مروارید باشند
 و رازیکه بگرد بر باطن برای خدمت کردن بهشتیان ایستاده باشند
 خادمان ایشان چنین خوب باشند تا دانی که خدو مان باشند
 و از آیت تم چون بگری آنجا یعنی در بهشت آیت یعنی یعنی
 تو خوشی تا نعمتهای بسیار و ملکا و پادشاهی کبیرا بزرگ تال بنی علیهم السلام
 ادنی اهل الجنة منزله من یظفر الی ملک مسیره الف عام یری اقصاء
 کما یری ادناه یعنی گسترین بهشتیان هزار ساله ملک خود را پند
 دور همچون نزدیک پسند که آنرا زوال نباشد ملک بزرگ بقول جوامع
 محمد بن علی حکیم ترجمه رحمة الله علیه آن باشد که هر چه او خواهد بجهان
 کرد و بقول امام مقاتل رحمة الله علیه کبیرا نیست که مشاهد هزار
 حاجبان و دربانان باشند مر بهشتی را چون فرشتگان بیایند ازین همه
 و پستوری خواهند بعد از آن پیش بهشتی در آیند و بسلام حضرت
 حق تعالی بپایند و هر یکی هدیه بسیارند که مرکز چشم کسی جهان
 ندیده باشد و بیچ کوشی او از نشنیده باشد و بر خاطر کسی نگذشته
 و فرشتگان گویند که فدای تبار تو خوشنود است این بر دل بسته
 خوشتر از همه نعمتها باشد لقوله تعالی رضوان من الله اکبر و ملکا کبیرا

باشد

در قرائت عایشه رضی الله عنها آمده است یعنی یعنی تو پادشاه بزرگ را
 یعنی فدای تعالی صفت دیگر کرد بهشتیان را و جامهای ایشان را
 و کنت جل جلاله علیهم بر بالای این بهشتیان باشد ثیاب پسند پسند
 و بیای شکست حضرت جامهای بنر یا پسند پسند و استبرق و جامهای دیبا
 یعنی خرسطی بر هر موانی باشد مشاهد هر یکی بنر یکدیگر و
 و جامهای زیرین ایشان باشد دیبای سبز شکست شکست هر جامه همچون
 شکست برک کل التواذی بیکون علیهم منو مبتدا خبره ثیاب پسند پسند
 و بنصبه طرف ای تمت علیهم او مال من ضمیر علیهم و صفت دیگر
 بهشتیان کرد و کنت جل جلاله و ملکا و آراسته شوند این بهشتیان
 ایستاده بدستپاهان من یفقه از نوره و عادت ملک و اشراف عرب
 این بودی که دستپاهان در دست کرد و نوری و مناجرت کرد و نوری بان
 حق تعالی بهشتیان را بان صفت کرد و صفت دیگر کرد و دشان و کنت
 و پستام بد بدشان ربه پروردگارشان شرابا شربتی طهور پاکیزه
 چون خورده شود بول نکند و دلیل که حرق شود و از تنهای ایشان
 پیرون آید بوی وی مشک باشد و دل شانرا پاک کند از کینه و دشمنی
 و غیر حق تعالی پایتان و مقربان حضرت عزت را جل جلاله از بطنان
 یعنی زیر عرش فدای شرب طهور از بر بد پسند و یا قوت پر خ و از

پسند

بر پاسبانی و ابطه دست طالب ایشان و مقصد از آنرا شکار
و هند و عاصیا نرا غلبه یعنی خادمان دهند چون از شراب بستی
بخورند و مست جمال ذی الجلال گردند و حجاب برگیرند تا چون
و بگویند و بی جهت و مکان حق تعالی را پسندند اللهم ارزقنا ثوابک
ان هذا کان کلمه جزاء بدرستی که این سخنها که یاد کرده شد مست
و بود و باشد مرثدا و کان بنیگم و بود و مست گوشش می شن
مشکورا پذیرفته و قبول کرده شده و کارهای نیک شما ضایعیت
بلکه اندک پذیرد بسیار بخش است حضرت باری تعالی انما یخیر بیننا
عینک القرآن شریلا بدرستی که ما فرستادیم بر تو قرآنرا و پستی دینی
پراکنده اگر بیکبار فرستادیم یا در کوفتن او بر تو دشوار بودی
چون ما فرستادیم قرآنرا و ترا پیغامبر گردانیدیم و بخلق عالم
فرستادیم اگر ترا برنجاند و پیاچر و شاعر گویند بر جنای ایشان
صبر کن بس گفت جل جلاله فانظر حکم ربک بس صبر کن از برای
حکم حق تعالی بر تو برپا نیدن شریعت و احکام و ابطه سلام
و بر دروغ گوی داشتن خلق مر ترا و بر مصیبتها و بر ادای طاقتها
و لا تطع و فرمان برداری مکن منهم انما اوکفوا ازین کافران
بیج بزد کاری را و ناپاسبایی یعنی و لید بن مغیره و حشبه را که ایشان

ای محمد ما ترا مال بسیار و هر و پس صاحب جمال بدیم ازین کار
بر گرد و بقتول دیگر مراد ابو جهل است که رسول را از غار
کنداردن منج کرده بود و از کبریم ربک و یاد کن ای محمد نام
خدای خود را بگفته در با دعا و دعایی غار با دعا و بگذارد و استیلا
و شبانگاه یعنی غار پیشین و غار دیگر بگذارد و من التیل فایحده
و از بعضی شب بچند کن مر پروردگار خود را یعنی غار شام و
و غار خشن را و غار تخیل بگذارد و پیچیده و بیایکی یاد کن مر او را
نیلاد شب طریلا در ازین یعنی غار شب بگذارد و بقتول دیگر
مراد آنست بزبان مرحی تعالی را در همه اوقات ان سولای
بدرستی که این کافران بجهنم دو پستی می دارند بدل و جان
الاعماله دنیا را و تذرون و می گذارند و را انهم اندر پس خود
یونما تیلاد روز که از این یعنی کار ایشان همه از برای دنیا است
غم آخرت بی ناما مؤمنانرا همه غم آخرت باشد و تدبیر دنیا بقدر حال
بکنند ناما عاشقانرا جرم طلب دوست هیچ نباشد ملک دنیا
تن پرستانرا اجل ما غلام ملک عشق لایزال عاشقی که عشق
رحمن خود قوت صد بدن پیشش نیز زده توت و بطریق تعریف
و تبیین نمایی که دشان و کنت جل جلاله بحسن خلقنا تم ما فریدیم از
و بس

و شد و ما را پستوار کردیم ^و پسریم ^و غصه ما و پستوانهای ایشان را
 و پیهها و رکهای ایشان را و بقول دیگر ما آنرا دیدیم جای پروان آمدن
 بول و غایط را بهیسی را پیش و پس را چون چیزی پروان آید
 هر دو بهم فراز آیند چون چنین است جزا باید که شب و روز و غیر
 خود را بطلب کردن دنیا و دوستی آن مستغرق دارند و هیچ قسم
 بی طمع دنیا نزنند و از خالق خود روی کرده اند و بیان کرد که ما
 ما قاریم برین که این کافران نیست کینم و بدل ایشان دیگران را
 بیاریم و کنت جل جلاله و اذ ایشان و چون خواستیم که هلاک کنیم ایشان را
 بدل آنما که ^و اثم ^و بدل کنیم مانند ای ایشان را بدل کردی مبین
 بهتر از ایشان بیاریم و ما درین مختاریم و حکیم غفاریم زود ایشان را
 هلاک کنیم تا باشد که ایمان آرند این ^و بزه ^و بدبستی که این پیوده
 ننگه پذیرست مرثا را و لطف است مرد و پستان را چون که در روی
 بیان حال بهشتیان است و بیان رفتارشان است ^و من ^و شایسته
 هر که خواهد حال ایشان را و احوال ایشان را و جزای ایشان را اخذ
 الی ^و تبت ^و ببیند بگیرد بخدای خود را می بینی بندگی او کند و رضای او
 جوید و سواي خود را بگذارد ^و با دو قبله در ره توحید نتوان رفت
 یا رضای دوست باید یا رههای خوشتن ^و و ما نشاءون الا ان یاتنا

هوای

و نخواهید شما چیزی را مگر در وقت خوابتن خدای تعالی آن جزا را
 کان علیها یحیی بدرستی که حق تعالی هست و بود و باشد نیک و انا
 و نیک استوار کار که غلط بروی روان نیست ^و یذکر ^و من ^و یثا ^و فی ^و رحمت
 هر که خواهد در رحمت خود در آرد یعنی ایمانش دهد و بهشت جاودا
 و ^و الطمین ^و اعد ^و لهم ^و عذابا ^و الیها ^و کافران ^و اوست ^و کما ^و انما ^و کذا ^و کذا
 در دنیا که یعنی کفر و کافری را بکافران دهد و دوزخ جاودان دهن
 جزای کرده ایشان ^و العزاة ^و ما ^و تشاءون ^و بالقاء ^و والیاء ^و الا ان ^و یثا ^و الله
 حضرت احوال و الله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم ^و و ^و الم ^و سبلات
 بحرمت باد بای فرستاده شده ^و هر ^و قالی ^و در ^و بی ^و محزون ^و یال ^و است ^و مصل
 انصابه علی الحال و قیل بحرمت فرشتگان فرستاده شده بکایکو
 الحرف یال ایوب و کایکو ^و قالی ^و صفات ^و حصا ^و بس ^و بحرمت ^و باد بای
 بخت رونده بخت رفتنی ^و و ^و ان ^و شر ^و ات ^و و ^و بحرمت ^و باد بای که
 ابر را بر آکنده کند نشر آبر آکنده کردنی ^و فالتا ^و رفات ^و بس ^و بحرمت
 آیتهای قرآن که جدا کند حق را از باطل ^و فرقا ^و جدا ^و کردنی ^و فالتا ^و تیات
 و ^و کرا ^و بس ^و بحرمت ^و فرشتگان ^و که ^و اندازند ^و حی ^و راه ^و دلهای ^و پیغامبران
 عذر از برای پیدا کردن نجات ^و او ^و تذرا ^و یا ^و از ^و برای ^و رتپ ^و یندن
 یعنی حق تعالی کتابهای خود را فرستاد بر پیغامبران تا ایشان برین

و کرا بس

و هلاک ایشان بشاکردان برپا شد و ایشان بخلق برپا شد
 تا هدر باشد یعنی حجت پیدا کند بر ایشان تا خلق نگویند که ما شنویم
 و ندانستیم ما را کسی نترسانید و ازین روز خبر نگیرد بحکم این
 چیز تا که انجا تو بخدونی بدرستی که آنچه ترسانیده می شوی و شایو عده
 کرده می شوی دشمنان الایجاد و الوحد کوا قع هر آینه افشده است
 و باشند است یعنی قیامت و بهشت و دوزخ خواهد بود بی شک
فَاذِ ابْجُومُ بَسْ چون پستارگان طمست نور برده شوند و فروریزند
 و از آسمان درخت و چون آسمان شکافته شود اول است شود
 و بس شگافد بس از هم جدا شود و پاره پاره شود و ذره ذره شود
 انگار نیست شود ذکر فی التفسیر ان اول حال الوسی ثم الانشراح
 ثم الانفراج حتی تلاشی فقصیر کانه لم یکن و اذ ابْجُومُ بَسْ و چون
 گویا پراکنده شود و بیاد داده شود اول پراکنده شوند بس انده
 شوند در مواج چون چشم رگبین بس ریزه ریزه شوند همچون گرد
 بس ناجیز شوند و گویا که هیچ نبوده و اذ ابْجُومُ بَسْ و چون پنهان
 اُقت کرد که ده شوند جواب فَاذِ ابْجُومُ طمست تا اینجا عذوف است
 یعنی چون این کار واقع شود قیامت بیاید لای یوم اُجَلت
 مرکب ام روز را تا خیر کرده شده است این کارهای بزرگ پستنهام

در روز قیامت

از برای تنخیم بود یوم الفصل جواب گفت که از برای روز جدا کردن
 حق از باطل و ما از یک و جدائی توجه بزرگ است روز جدا کردن
 یعنی چون نخل صور شود زمین بر خود لرزیدن گیرد و آسمان خود
 طرقتیدن گیرد و گویا از جای در موا شوند و پستارگان فرود یختن
 گیرند و پنهان بران جمع کرده شوند و خصم در خصم آویختن گیرد
 و ای و هلاکی در آن روز بزرگافران چنانکه حق تعالی کنت ذیل بود
لَمَّا کَانَ یَوْمَ یَوْمِ و ای در آن روز مرد و رخ دارند کانداز و قیل و ادیست
 در دوزخ که از اوین گویند که اگر گویا را در آن اندازند بکند از او
 و این جای کافران باشد بخود با الله من ذلک لَمْ یَلِکْ الا ولین
 اما نیست نکردیم قوم پیشین را یعنی قوم نوح را لَمْ یَنْجِ لَمْ یَنْجِ لَمْ یَنْجِ
 پس از بی ایشان در آوریم و نیست کردیم امتان پسین را
 یعنی قوم عاد و ثمود و قوم لوط و فرعون و غیر ایشان را چون ایمان
 نیاوردند به پنهان بران خود که لَمْ یَنْجِ لَمْ یَنْجِ لَمْ یَنْجِ لَمْ یَنْجِ
 همچنان کنیم بکناه کاران یعنی کافران امت ترا نیز بهتر خود
 بگیریم و نیست کردیم و ترا با ایشان نصرت دهیم چون ممکنان
 قیامت را یاد کرد و از هلاک ایشان نیز خبر کرد اشارت بدلیل
 قدرت خود کرد که ما قادریم که قیامت را بیاوریم و همه مردگان را زنده گردانیم

دوست از بهر بهشت بریم و دشمنان را بدوزخ چون این همه ممکن است
 پس گفت جل جلاله الم حکمکم انه افزودیم شمارا من ما مهین از آتی
 پست یعنی غارتنا پاک که آب پروما در است مبعنا بس گردا
 ندیم آن ابراهیم و میش فی قرار گین در ارامگاه استوار که
 رحم و رحمان ما در است الی قدر معلوم تا اندازه و انچه شده که
 نه ما هست یا بیشتر یا کمتر قدرنا بمعنی قدرنا بس اندازه کردیم
 ما آن وقت را که کم نشود و پیش نکرده فهم العادرون بس نیک
 اندازه کننده کا نیم ای المقدر ون چون این دلیل ظاهر است
 با وجود این کافران منکر شد قدرت را با آوردن قیامت ویل
یومئذ لنکذب بهن هلاکی باد منکران اسلام وا حکام انرا انروز
الم جعل الارض اکر دیم ما زمین را کما ما کر دکشنده و فرام آزده
احیاء زنده کانرا وامواتا و مر و کانرا یعنی زمین را جای قرار
زنده کان و مرده کان کر د انیدیم و جعلنا ینهارا و ای شایع
و کر د انیدیم در زمین کو های بلند استوار و جندین منفعتها
درین کو های ند دیم از زر و نقره و غیر آن اگر سو استوار شدن
الشمس بلند شدن و استیناکم ما فراتا و د دیم شمار آتی خوش
شیرین و منک با وجود این کافر شدید جزا د دیم شمار آتی و ویل

لنکذب بهن هلاکی باد منکران اسلام وا حکام انرا انروز
الم جعل الارض اکر دیم ما زمین را کما ما کر دکشنده و فرام آزده
احیاء زنده کانرا وامواتا و مر و کانرا یعنی زمین را جای قرار
زنده کان و مرده کان کر د انیدیم و جعلنا ینهارا و ای شایع
و کر د انیدیم در زمین کو های بلند استوار و جندین منفعتها
درین کو های ند دیم از زر و نقره و غیر آن اگر سو استوار شدن
الشمس بلند شدن و استیناکم ما فراتا و د دیم شمار آتی خوش
شیرین و منک با وجود این کافر شدید جزا د دیم شمار آتی و ویل

لکن بین دای و هلاکی باد و دروغ دارندگان را در آن روز
 انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون گفته شود و هر کافر را روز قیامت برود
 پسوی آنچه بود دید شما که دروغ گویید استید پیغامبران را با آن چیز
 یعنی بروید بدوزخ الانطلاق رفتن انطلقوا بروید الی نخل پسوی
 پایا و دود و دوزخ فی ثلاث شعب که ویرا سه شاخ باشد یعنی بزرگ
 و از همه اطراف کافران گرفته باشند شعبه شاخ شعب جماعه لا
 طلیل آن پایا و دود دوزخ خوش و خفت نباشد انطلیل پوشیده
 و لایق من اللهب کفایت نکند آن پایا و از آتش دوزخ یعنی پیچ
 در آن نباشد انما ترمی بشرک کافرتی که آن آتش دوزخ خذر
 یعنی جگر را و قیل پر شکها را که آن جگر باشد همچون گوشه کهای بزرگ
 کاذب جملات صغر کویا که آن جگرهای اشتران پسیاه اند که بزرگی
 می زنند انهم کوشک و قیل درخت بطبر الجمل شتر الجمله جمعه و الجملات
 جمع الجمع قیل یومئذ لنکذبهن دای و هلاکی در آن روز هر کافران را که
 دروغ گویید استید پیغامبران را به ایوم لایطعون این روز نیست
 دردی بچن نکویند کافران یعنی روز قیامت وقتی باشد که بچن نکویند
 در آن وقت و مراد همه روز نیست و لایطعون لایم فیعدرون و
 دوستوری داده نشود و در دوزخ را تا بچن نکویند و عذر خواهند

بقول امام مقاتل مقدار چهل سال بچن نگویند از پختی عذاب و قبل
 یومئذ لنگند بن وای و ملاکی در آن روز مرگافرازا که دروغ گوی و باشند
 برای یوم الفصل این روز جدا کردن است میان دوستان و دشمنان
 چنانکه گوید که گویم که گویم شمار او الاولین باستان پیشین فان کان
 کلمه بگوید پس اگر باشد شمارا کوی و حیل در دور کردن عذاب مکنند
 پس مگر کنید مرا و این عذاب را از خود دور کنید و این بچن مرگافرا
 پر زنیش بود و قبل یومئذ لنگند بن وای مرگافرا از در آن روز چون
 حال دشمنان زاید کرد و حال دوستان زاید می کند و می گوید جل جلاله
 ان المتقين هم اینه بر میز کاران و دور باشند کان از کوفه و
 فی طلال باشند در بوستانهای با پایها و میون با جسمهای آب روان
 و فواکه میایستون از آنجا آرزو بر بند کلو او آستر بوا بس مگویندشان
 خورید و بیاشامید از نعمتهای بهشت هینا نوش و کوار نزه و خوش
 باد شمارا با کنتم تعلمون با نجه کردید شما از طاعتها در دنیا می
 جزای کردارهای شماست انکه لنگ بدستی که با بچن خبر بچن
 جزا میدیم نیکو کاران را از الاچسان نیکو کردن و قبل یومئذ لنگند
 وای مرگافرا در آن روز کلو بخورید ای کافران از نعمتهای دنیا
 و متعش و برخورداری گیرید التمتع برخورداری گرفتن قبل از آنکه بسنی

روز جدا کنیم بچن بچن بدرستی شما کافرانید و مستحق دوزخ شدید
 که از دنیا بیرون آمد نیست و در عذاب دوزخ گرفتار شدن نمود
 بانه الاجرام کناه کردن و اذ اقبل لهم انکوا و چون گفته شود کافران
 نماز گذارید لایزال چون نماز نکنند از رکوع پشت خم کردن و قبل
 یومئذ لنگند بن وای در آن روز مرگافرا از ابول امام مقاتل این
 در دنیا بود که مصطفی علیه سلام مروی نبی تعقیف را گفت نماز
 گذارید بگفتند ما ایمانی می آیم نماز نمی گذاریم که ما را ننگ ای که
 رکوع و سجود کنیم و بقول عبد الله بن عباس رضی الله عنهما این در قیامت
 خواهد بود که چون کشت کنند از بیاق مویشان پیچده خواهند کرد
 و کافران فی جهنم در سوره نون و القلم که شت نیای حدیث بس
 بکدام بچن بعده بس از قرآن یومئذ می گردید چون آیات
 پندارت قرآن ایمان نیارند بکدام بچن ایمان خواهند آورد
 بسم الله الرحمن الرحیم عم یقینا لو ان اصل عم عا بوده است
 یعنی از چه سوال می کنند و می پرسند یکدیگر را اهل مکه البیت ال از
 یکدیگر پرسیدن باز تفسیر کرد و گفت من جلاله عن النبأ العظیم از
 خبر بزرگ می پرسند الذی تم فیه آن خبر که ایشان در وی مخفیون
 اختلاف می کنند الاختلاف خلافت کردن یکدیگر را و آمد و شد کردن

مؤمنان می گویند که قیامت حق است و خواهد بود چون که حق تعالی
اروی خبر کرد که آمد نیست و این خبر بزرگ است چون که خبر کنند
خدای تعالی است و کافران میگویند که نخواهد بود و بعضی گفته اند که
این خبر بزرگ بنیامی مصطفی علیه السلام بود که مؤمنان می گفتند که حق
و کافران می گفتند که حق نیست و بعضی گفته اند که آن خبر بزرگ قرآن
است مؤمنان می گفتند که حق است و پیغمبر خدای تعالی است و
و کافران می گفتند که حق نیست و پیغمبر خدای تعالی نیست شکر گویم که
از مؤمنانیم نه از کافران حق تعالی نام ما را در دیوان مؤمنان
می آید از ماطاعتی و عبادتی بوده باشد در ازل بس می باید که دایما
بذکر و شکر او مشغول باشیم بی تو جانم قرار شوایم کرده ایچنان
شمار شوایم کرده که بر تن من زبان شود هر نوی یک شکر تو از
هزار شوایم کرده حق تعالی کافران را جواب داد و انکار ایشان را
رد کرد و گفت جل جلاله کلا سیعلمون چنانکه زود بود که بدانند این
کافران که این خبر بزرگ را است بوده است چون که می بینند در کورده اند
و عذاب کور را بجهنم کلا سیعلمون بس چنانکه زود باشد که بدانند
این کافران که این خبر بزرگ حق بوده است چون که بقیامت زنده شوند
و عذاب و دوزخ را بدانند بعضی می گویند که این مکر از برای تاکید است

و بعضی میگویند مکر از نیست یکی دانستن هر کور باشد و یکی در قیامت
و این عامر است علمون بنا خطاب خوانده است و معنی این
باشد که زود بود که بدانند که این خبر بزرگ حق بود چون که بقیامت
زنده شوند و عذاب و دوزخ در مانیت کلا حرف روح است
و ایسم می بود بعضی چنان درین آیت برین شاید که باشد یعنی
چنانکه قیامت خواهد بود و این پسو کند است و اگر حرف بود
معنی کلا این بود که باز استیادای کافران ازین اعتقاد بدینان که
قیامت نخواهد بود و سیعلمون زود باشد که بدانند چون حضرت
خدای تعالی رد کرد انکار کافران را قیامت را قدرت خود را یاد
کرد و دیدها که پیداست و انکار آن غی توانند کرد چون که بعضی
زیر پای ایشان است و بعضی بر بالای ایشان و بعضی در ذات
ایشان است و گفت جل جلاله الم یجعل الارض مهادا انکندیم
ما زمین را بساط شما که در وی می باشید و زراعت و تجارت در وی
میکنید و زندگانی و مردکی شما در وی است المنه کپیتر دن
و الهما و ارام کاه و الجبال اوتاد انکندیم کوهها را میخهای زمین
تا بجنبند در تفسیر آمده است که زمین را بساط فرید زمین می جنبید
کوهها را آفرید تا زمین قرار گرفت آفریدن زمین و آسمان را آفرید

فاما اعتقاد داریم که چنین است فاما اویدن خود را در اینست
 هیچ وجه انکار نمی توانیم کردن چون نیست بودیم است مکرر
 اشارت بآن کرد و گفت جل جلاله و و جعلناکم ازواجاً و کردیم
و آفریدیم شما را جنتهایی یعنی جنت جنت زو ماده و پسندید و سرخ
و سپید و زرد و دراز و کوتاه و غیر آن از اوج جمع نوح
 یعنی جنت جنت یا کون نه کونه و جعلنا فوکم سبائاً و کردیم خوابگاه
 راحت شما و جعلنا اللیل لبا ساً و کردیم شب را پوشش شما تاریکی
 شما که همه چیز را را پوشد اشیاء آتیش تن و قیل راجت
 و جعلنا النهارجاً و کردیم روز را محل زندگانی شما مادوی
 کسب کنید و چون مانده شوید در شب آتیش کنید و این معلوم
 شماست که هیچ وجه انکار نمی توانید کرد و المعاش زندگانی کردن
 معاشای و المعاش العیش و المعاش نیستن یعنی زندگانی کردن
 و بنیاد فوکم سبائاً و اونا کردیم برزخ شما معنی آسمان است
 محکم که هرگز گم نمی شود و پست نشود اشد و جمع شدید و جعلنا
پیرا جاً و انا جاً و کردیم آفتاب را جلال تابان پیوزان الو
 درخشیدن و از تکاً من المعصرات و انا جاً و انا جاً و کردیم از ابرها که
 نزدیک باشد بباریدن آبی بسیار ریزان بشج ریخته شدن از ریزان

دن
 یدن

و قیل و استادیم بباد ما که ابر را عصر و غمش می کند تا بران ارد
 پرونی می آید و باین قول من معنی باد باشد و قیل ما را از ابرها
 از آسمانها در کشف و کواشی و شرح کشف پسید یعنی آوردن است
 که باران از آسمانها می آید و در تفسیر در تفسیر صاحب منظومه رحمه الله
 آورده است که عبد الله ابن عباس رضی الله عنه گفت از زیر ترش فرو
 می آید از اوراق حیوانات و در نواد شیخ بزرگ محقق خوابه محمدی
 حکیم ترمذی نیز چنین گفته است که بوحی حق تعالی باران می آید
 از آسمانی یا پسمانی از بحر الحیوة که زیر هر شش است تا آسمان یا
 می رسد باد افزای می شود که آن باران را در ابر پرکنده کند
 و ابر افزای می شود تا همچون غریبیل پر داب را و باران را در آسمان
 در موضعش می نمند و ازین سخن معلوم می شود که قول نبحان
 و غلا پسته باطل است که ابر باران را از دریای آرد و این قول که
 مراد از معصرات آسمانهاست قول امام جعفری و امام تمایذ
لنخرج به جاً و نباتاً ما پرونی آیم بآن آب بسیار دانه را میسازند
 و غیر آنرا از دانه و گیاه را که علف پستوران باشد و قیل الحب الو
 لواء و النبات یا نسبت الارض یعنی باین باران مروارید و جمیع نباتات را
 می آفرینم و پرونی می آیم از هدم و نباتات انا فو پرونی می آیم

بآن آب بسیار بوستانهای ابنوه را که شاخها در هم پیچیده باشد
 از بسیاری الالاف جمع است چونکه دلائل عظام یاد کرد بر قدرت خود
 بر آمدن قیامت گفت جل جلاله ان یوم الفضل کان فیها ما بدی که
 روز قیامت که جدا کرده شود در وی دو پست را از دشمن و حق را
 از باطل پست و عده که در آمدن همه خلق برای شمار و جزا
 الفضل جدا کردن یوم فی القصور آن روز جدا کردن باشد روی
 و میدوید در صور و صور مانند شایسته که ابرائیل علیه السلام
 در وی و مد و قیل بکبر جمع صور قناتون افواجا بس پاید شای
 از کور بهر صفت قیامت کرده کرده و جماعت جماعت در صفت
 آمده است که بده کرده بیا نیک کرده بصورت حمد و نه و آن
 خبر کشان باشند و یکی پر زبر و پای بالا بروی خود میروند
 و این را با خواران باشند و دیگر ناپنا و کور باشند و این صفاتی
 و مفتیان باشند که در حکم و فتوی میل کرده باشند نجاتی و دیگر
 کنند باشند و این کرده کپانی باشند که در طاعت عجب آن روز دیگر
 زبانه های خود میخایند و این عالمان باشند و اطفال که بعلم
 و وعظ خود عمل نکرده باشند و دیگر را دپست و پای ایشان را
 بریده باشند و ایشان کپانی باشند که همپایه را بر بخانند و دیگر

آتشین

بر دارهای آتشی کشند و ایشان غمازان باشند و سپی ناکشیدگان
 باشند که مردمان را در پیش سلطان عالم و جوانان در اندازند و
 دیگری کشته شده باشند همچون مردار و ایشان کپانی باشند که
 لذتهای دنیا را از حرام گرفته باشند و حق خدای تعالی را نداده
 باشند و دیگری را جامهای از گوشت و قطران باشد شان و ایشان
 مسکبران باشند و فخر کنندگان بمال و جاه دنیا و دیگری بصورت
 خوکان باشند و ایشان حرام خواران باشند و خود را باهمن کنند
 این بدبختان و عاصیان باشند فاما مؤمنان و صالحان بعضی
 بصورت ماه شب چهارده باشند و بعضی بصورت آفتاب و بعضی بصورت
 پستارکان و فحش آسمان ککاش ابوابا و کشاده شود آسمان پس
 در ماه یعنی آسمان پاره پاره و ذره ذره گردد و انگاره نابیز شود
 و تیل کشده شود در ماهی آسمان را تا فرشتگان فرو آیند امام
 و حمزه و کپانی فحش تخمیف خوانده اند و باقی قرآن تحت بشد بد
 خوانده اند و سیرت الحبال ککاشت پرا با و رانده شود کومار از دیو
 بس همچون غایش آب شوند یعنی نابیز شوند پرا ب آنچه در نیم روز
 نماید در پاهای مانده آب و هیچ چیز نباشد چون اینچنین شود عتوبت
 و درخ پیش آن جهنم کانت مرصدا بدستی که درخ باشد راه که در خق مر که بهشت رود

زمین

بر صراط بگذرد و صراط بی باشد بر بالای دوزخ و از امام حسین
 رحمه الله روایت کرده شده است که بن صراط سپه هزار پال است
 از موی باریکتر و از شمشیر تیز تر هزار پال بر آمدن باشد و هزار پال
 محواری باشد و هزار پال فرو آمدن باشد تیز و باریک بر
 سنگه کاران و فراخ و پهن باشد بر مؤمنان خدای ربیب بعضی
 زود بگذرد همچون برق و بعضی سخت هزار پال باید که بگذرد بنفوس
 دنیا و کافران توانند که شستن و در دوزخ افتند و هر مؤمنی را
 نوری باشد بعضی را نظر کند و بعضی را تا زیر قدم نقل کرده شده
 این سخن را از هزار پال و خواجهمحمد پارسای بخاری رحمه الله و بقول
 مرصدا و مبین کا هست لِلطَّائِفِينَ مَا بَأْسُهُمْ که باشد دوزخ مرطایان را
 یعنی مرکا را از جای بازگشت و جای باشش که همیشه لَا يَبُغِينَ نیز
 احتیاج باشد کافران در دوزخ روزگارهای درازی نهایت گذار
 فی الکشاف و الکواشی و پس امرا و عدد و المقصود الجلب روزگار
 دراز و از حجب متشاد پال مراد نیست اینجا لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا
وَلَا شَرَابًا بخشد دران دوزخ و یاد دران روزگار دراز هیچ حکنی
 و هیچ چیز آشامیدنی یعنی هیچ راحتی نباشد ایشا نرا از شراب
 آشامیدن و قیل بر دایه مؤامیسیج آپایش خواب و خوردنی

مرجند

نباشد شان ابر و خشکی و قیل خواب إِلَّا جِئْنَا وَنُفَاتًا و لیکن آب کرم
 کرم و ریاض دوزخیان را بخورند و بنیاشا مند لیم اب کرم آبجاق خون
 دریم دوزخیان جزا و وَمَا نَأْتِي این عذابها که یاد کردیم باشد جزای
 موافق کردارهای ایشان هیچ که داری بدتر از کفر نیست و هیچ
 عذابی سخت تر از آتش دوزخ نیست و ایمان بهترین کار است
 و بهشت بهترین جایهاست نصیب علی المصدر ای جوز و اجزاء
 مواثع لایم و قفا در خود بیان کرد کار ایشان را در دنیا و سنت
 جل جلاله إِنَّمَا نُوَلِّ الْأَثِيمَ چنانچه بدستی که دوزخیان بودند
 در دنیا که می رسیدند از شمار قیامت و قیل امید نمی داشتند چنانچه
 الرجا امید داشتن و ترسیدن و کذب و بِأَيِّ شَيْءٍ كَذَبَ الْفُتَرَاءُ و بداند که
 دروغ میباشند و آزار و محنتهای توحید را دروغ داشتنی بزرگ
 یعنی هیچ متوجه دلایل تعلیم و عقلمندی شدند و در کفر می درآمدند
 نصیب مؤمن اینست که حساب خود بکنند و به توبه و استغفار
 عذر خواهی کنند و بعد از آن بجا سپید اشتغال نماید شاید که حکمت جلالت
 پوره هم بعد از عذر این بود و كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا حَقِينَا کتابا و هر چیزی را
 در پشته ایم و سطرده ایم و نوشته ایم در لوح یعنی پیدا کرده ایم
 الاجساد سطرده و در پشته و توانستن فَذُوقُوا بس بخشید جزای

کردارهای خود را فلان نزدیکم الاعذاب با بس هرگز زیادت نکند شما
 مگر عذاب و این آیه سخت ترین وعید است مردوز خیانت
 و ازین آیت معلوم می شود که مراد از اعذابا ابوابا است
 نه خود مخصوص در تنبیه الغافلین آورده است که دوزخیان
 باران طلبند ابرسیای پیدا شود و ماران همچون کرم و نهایی
 اشتران و کژدمها همچون اهرمان بیارد و ایشان چون بکزد
 ایشان را هزار پال در دآن نزد و معنی این آیت که زنده نام
عذابا فوق العذاب زیادت کم ایشان را عذابی بر بالای عذاب
 و قوله تعالی فلن نزدیکم الاعذابا شاید که اشارت باین نوع
 عذاب بود چون از حال دشمنان و کافران خبر کرد و از حال
 دوستان و مؤمنان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله ان المؤمنین
منافذ اهدائنی و اعمنا با بر پستی که مؤمنان پر سیز کار است
 رستگاری و یا مشن بهشت جاودان و باغهای آراسته بر نعمتها
 و انکوری الوالی در حدیث آمده است که یک خوشه انکور
 بهشتی چنان کلا نیست که اگر زاعی یکماه بپرد به پایان آن رسید
 و مؤمن چون در بهشت در آید هزار باغ پند در هر باغی هشتاد هزار
 درخت بود و بر هر درختی هشتاد هزار برگ و بر هر برگی نوشته لا

الا الله محمد رسول الله الاعذاب نزد و رب غفور و در روایت آمده که
 چون میوه بهشتی را برند فی الجلال بجای او میوه دیگر بیرون آید
 خدای تعالی و گو احب اثر با و مرین بهشتیان بود و هر پان
 نارستان بگردان هم زادان یعنی حوران بهشتی که هرگز پیر
 نکردند و کاتب و دماقا و قدهای شراب بهشتی بر ابر پیانی بدست
 غلمان بهشتی با مر ملک حی لا یسمعون فیها لغوا و لا کذا با نشوند
 بهشتیان در بهشت سخن پهنده و نه دروغ دارند یکدیگر را چون
 در دنیا بچسپهای ایشان پاک بوده باشد از سخن حشو و دروغ
 و سخنکی و خبر چینی در آخرت نیز پاک باشند جزا من ركب خطا
حسا با این جزای طاعتها باشد و عطا حسا با بسیار باشد از
 پروردگار تو و قیل عطا کافی باشد یعنی خداوند بدو شاکه گویند
 بس نصیب در ویش اینست که باید که دایما بطاعت و مراقبه و مجاهده
 و مجاهده و مشا هده اشتغال نماید و از نزل و غفلت و تکذیب
 انبیاء و اولیا حذر کند و از غفلان دور باشد سخن خواص علی خاتون
 عجمه و اینست که از پیکانهای حذر کن چنانکه از شیر درنده
 باهر که نشستی و نشد جمع دلت و ز تو نرسید زحمت آب و کلت
 ز نه از آن قوم که یزانی می باشد و نه نکند روح عزیزان کلت

برنج خیز پس کند یا کرده است و منبر از اختلاف است که آن پنج چیز
میست اصح اما دلیل اینست که مراد فرشتگانند که بکارها حق تعالی
ایش را مشغول کرده است و ما این قول را اختیار کردیم و آنست که
غرقای زنج غرقای الغرق بمعنی الاغراق و يقال غرقته و اغرقته ای افدته
بموتة النسخ کشیدن و الغرق و الاغراق گرفتن یعنی بمرگ فرشتگان
بکشند جانهای کافران را کشیدن پخت چون بخت کردن رسید بکندارند
تا در همه تن در آید باز کشندش تا بر کافری پخت شود جان کشند نفوذ
با بدن من ذلک و ان شیطانات نظر و بمرگ فرشتگان که بکیرند جانهای مؤمنان را
با یسائی و بزودی بیرون آرند فسط الدلو من البرای اخراجها که فی الکفا
یعنی بیرون آوردن و لور از جابه و السبایح سبحان و بمرگ فرشتگان که
بشتابند در فرمانهای حق تعالی پس شکر کردن در آب تعالی فرس بسیار
یعنی پس تیز و روره و از سر عبت فی سیر و سهوله کانه پس فی
فایات بشتابن بمرگ فرشتگان که بشتابند در فرمانهای حق تعالی
بر یکدیگر شکر کنند در خیر و طاعتها فاعلم بآیات امر این بمرگ فرشتگان
تبر می کنند کار عالم را و آن جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و میکائیل
و عزرائیل بکشدش جانها و جبرئیل بر شکر و با و ما موکل است و میکائیل
بر بارانها و نباتات و ابرائیل را بر لوح المحفوظ اطلاع باشد و ی از انجام گیرد

و فرشتگان دیگر می رسانند و بقل دیگر ابرائیل را حق تعالی دانا
می گرداند تا بگوید خواهد بوی فرشتگان دیگر میرساند چنانکه آدم را علیه السلام
در یک لحظه دانا گردانید با پیمانی و ایضا کسی جواب قسم مقدار است
یعنی بمرگ این چیزها که یا در کرده شد که شکر زنده کرده خواهد شد
بعد از مردن یوم ترجف الراحمۃ در آن روز که ببرد زنده را رحمت
از زمین یعنی زمین بجنبند چون در صورت دیده شود اول بار خلق
بمیرند تبعها الرادۃ از بسوی در آید پس در آینده التبع و التباعه و
والردف از بس در آمدن یعنی بار دوم که در صورت دیده شود
و زمین بجنبند خلق زنده شوند و میان این دو میدن چهل سال
مَلُوبَ یَوْمَئِذٍ وَاجِعَةً لها در آن روز طبعده باشند الوجیف پسند
وَلِابْصَارٍ مَا فَاشَمَ جِثْمُهُمْ شَانِ در آن روز از ترس خوار و ذلیل
و بنگاهی فرورفته بود ابصار با یستی پنهانی خداوندان و لها چون
کافران صفت قیامت را شنیدند عجب داشتند و گفتند جانهای ما
از آن خبر کردیم و یقولون اِنَّا لَمُرَدُّوْنَ دُونَ فِی الْآیَةِ فَرَقَ میگویند کافران
اما باز گردانیده کان خواهیم بود بجال اول و ما زنده شویم چنانکه
اقل بودیم الحافرة اول کار یعنی زنده گانی از پس مرگ و از آن
عظما مخرجه آجون ما شویم استخوانهای بوسیده میانه کاکل که با دروی کبرد

و او از شنوده شود التواءه ناخته و نخره العامل فی اذا محدث الی
 انبعث اذا انما عظاما فاکونتم کافران بکذا الی بین زنده شدن مادی
 کمره باز دایندنی است قاسم زبان کار یعنی اگر حال چنین بود که ما
 زنده شویم مازیان کاران باشیم چون عمل نیک نکرده ایم و ایمان
 نیاورده ایم چون کافران منکر شدند آمدن قیامت را و دور داشتند
 حق تعالی برایشان زد کرد و گفت جل جلاله فان مای زجره و اصد
 بس بدرستی که نیست این زنده کردن ایشان و رد کردن بحال اول
 مکر یک بابک برزدنی نیست یک دیدن در صور فادانم بس ناکاه ایشان
 با پناه باشند در روی زمین قیامت که آن زمین نزدیک است بکشتن
 باشد چون منکران محمد را علیه السلام یاد از حال فرعون و انکار او
 موسی را علیه السلام خبر داد که با وجه رسید بایشان نیز خواهد رسید
 بس گفت جل جلاله هل ایتک حدیث موسی بدرستی که بتو ای محمد رسید
 پنجم موسی علیه السلام اذ ناداه ربّه فاجاب و اذ ناداه ربّه فاجاب و اذ ناداه ربّه فاجاب
 در جای پاک که نام او طوی است اذ مئ الی فرعون انه طعی فرعون
 موسی را علیه السلام که برو پسوی فرعون ویرا بدین حق تعالی بخوان
 که وی از هر در که شته است و دهمی باطل میکند خاک بدیان وی خود را
 خدای میگوید بعنه الدعیه نقل بس بوی فرعون را اهل لک الی ان ترک

هیچ رغبت هست ترا که پاک شوی از کفر و گناه و ایمان آری بخدا
 بدرستی من و آید یک الی رنگ فتنه و راه نایم ترا بخدای تو تا برسی
 و از کفر و گناه دور باشی فاراه الایة الکبری بس نمود موسی علیه السلام
 فرعون را نشانی بزرگ یعنی عسی و ید یضا و ید یضا آن بود که دست
 خود را موسی علیه السلام در بطن خود می نهاد همچون آفتاب روشن می شد
 و در عصا نیز از معجزه بود و ید یضا کبر بود از بهر آنکه یحیی فرعون
 شواپسند یحیی بصورت ید یضا آوردند و بصورت عصا آوردند
 مکذب و عیبه بس دروغ گوی داشت فرعون موسی را و عصا شد
 ثم ادریح بس بر کشت از قبول کردن و کوشش کرد در نپا کردن
 و دینچه موسی علیه السلام خشر بس کرد که در جاد و ازا و شکر خود را
 و قوم خود را فنادی بس خواند ایشا ز او آواز داد ایشا فناد
 انما نیکم الا بجه بس گفت منم خدای بزرگ تر شما بعنه الدعیه یعنی بتان
 خدایان خود را ندو من کلام ترا بشانم فاحذ الله بس کرش خدای
 کمال الاخرة و الاولی بر سوای آخرت و دنیا در دنیا غرق کردنش
 و در آخرت پوختن با تش آن فی دیک بعبره لمن غشی بدرستی که درین
 عذاب که ویرا کردیم بنیست هر کسی را که بترسد از خدای تعالی بعبره
 پند و انگشت نمای فلق شد ضیبت تو اینست که اهل حق را منتقاد باشد

و همزمان از بنی اسرائیل بود و فرعون بنی داپست و هم بنی اسرائیلیان
 و لشکر فرعون بیرون شهر ماندند و فرعون عمار از اکت از درگنگ
 من جانی نرود و با جامها خواب روی همرازان جان کرد تا آن وقت
 رسید که خدای تعالی خواسته بود هر و پس عمار از خبر شد اندر نزدیک
 همرازان و هر دو جمع شدند به یکدیگر و موسی علیه السلام از پشت در
 برهم مادر آمد همرازان گفت مرع و پس خود را که بداند که اینک فرعون
 از وی می رسد این فرزند ما خواهد بود پنهان دار این پسر را مخفی
 در آتیم تا نظر کردند نشانی یافتند که موسی علیه السلام از پشت در
 برهم مادر آمد فریاد و نعره بر آوردند با و افیلند که فرعون شنید
 و پیدار شد و از همرازان پرسید که این چه حال است عماران گفت آواز
 بنی اسرائیلیان باشد بیکدیگر بازی میکنند خاطر نگران شد
 چون با مادر و شد مخفیان بار و یهای سپاه و جامهای دریده پیش فرعون
 آمدند و گفتند آن دشمن تو پیدار شد در شکم مادر فرعون غضب
 بایشان کردند تا بپرکنیم چون از مادر پدید چون موسی از مادر آمد
 گفتند آن دشمن تو ظاهر شد فرعون غمناک شد گفتند همه زنان بنی
 اسرائیل را جمع کن و فرزندان ایشان را که درین ماه آمده باشند بران
 بکش و دختران را بکند از فرعون چنین کرد و نوزده هزار پسر کشت

از بنی اسرائیل و حق تعالی موسی را علیه السلام نگاه داشت و باقی مقدم
 در کتابها مذکور است بس عبرت و بند درین مقدمه است که میباید
 تقدیر خدای را دیگر شواهد که درضا بقضا باید چون قضا رفت و
 حکم شد تقدیر دفع آن کار ابدمان باشد هر که کردن دید قضا
 و راه مرور حق نگاه بانی باشد چون کافران قیامت را انگشت
 حق جل جلاله قدرت خود را پنهان کرد باین که وی قادر است بر زنده
 کردن و بر هر چه خواهد و گفت **انتم اشد ملقا** شما قوی ترید از جهت
 آفریدن ام ایما با ایمان بنا تا رفع سحرها بنا کرد و اورا ضایعی
 و برداشت پست او را قهوا تا بس را پست کرد و اورا که در وی
 هیچ شکافی و عیبی نیست یعنی خدای قادر است بر آفریدن آتیمها
 با عظمت او لیست که قادر باشد بر آفریدن و زنده کردن خلق بعد از
 مردن ایشان و قدرت خود را باز یاد کرد و گفت جل جلاله و عظمی
 نیلها و تاریک کرد خدای تعالی شب را که از آتیمان پیدار شود و تاریک
 وی باز قدرت خود را یاد کرد و گفت جل جلاله و خرج میجا و بیرون
 آورد و با ششگاه او را یعنی نوزاد شب را از بس تاریکی پدید کرد و
 آتیمان بس هر شب و هر روز میرانند و زنده است بس همه را در شب
 خواب برد روز شود همه را پدید آید و باز **والا أرض بعد ذلک و حیها باز**

باز قدرت بر آفریدن زمین را یاد کرد و گفت زمین را بعد از آسمان
و پس کرد و بر روی آب عبد الله عباس رضی الله عنهما گفت اول زمین را
آفرید لیکن فراخ نگذاشت تا آسمان را آفرید عبد الله عمر گفت نخست زمین
کعبه را آفرید اندازد کعبه چهار سو و بر روی آب نهاد پیش از آنکه
آسمان دنیا را آفرید هزار سال بعد از آن آسمان دنیا را آفرید پس
از آن زمین که زمین کعبه بود پرون کشید و بر روی آب گسترانید و
منها ما را پرون آورد از زمین آب او را و مرغها و چراگاه او را
یعنی سر به آدمی و پستوران خورد از زمین پرون آورد و لیل کوه
از پناه آفرید و فرو گذاشت و ایستاده کرد و الارض را پستور کرد
و ایستادن متاعا کلم و لا یحکم این همه را آفرید تا بر خور داری و مشقت
شما باشد و بر خور داری پستوران شما باشد چون بدین نعمها شکر
نکشند و بدین ولایل عظام الثقات نمودند و ایمان نیاورند از
عذاب بزرگ خبر کردند و گفتند ایا جات بس چون پدید آید
انگیزی بلاء بزرگ بوشند و غنمتها و قیل علیه کنند و قیل بینک و آن
آواز ابراهیم باشد که در حضور مدینه چون پدید قیامت و نطق
زنده شوند یومئذ یقول الله انما بینکم و ان روز پدید کرد و آدمی
و یا دکنذ یعنی پند آید کرده باشد در دنیا از نیکی و بدی و بزرگ و کوچک

یومئذ

و پدید کرد و دوزخ را بران پس را که پسند منی همه خلق دوزخ را
پسند و دوزخی را بدوزخ و بهشتی را بهشت برند اما من طبع
اما هر که می فرمائی که دوزخ آسمانی را و از جهنم در گذشت و اثر الحیه الدنیا
و برگزید زندگانی نزد یکتر را یعنی دنیا را بر آخرت فان الخیم بس
بر پستی که دوزخ می آید و جای بازگشت و مدین آیت و عید بزرگ
است مرا اهل دنیا را که از حرام بر میزند دارند و اما من خاف مقام ربی
و اما آنکه ترسید جای ایستادن را از برای حساب پروردگار خود و دوی
عن الهوی و باز داشت تن خود را از میل کردن با آنچه نشاید پس
مرا و پیش کی حکم شرع باشد بنفش خود نداد الهوی میل کردن با آنچه
نشاید و قیل مراد بنفش فانی الجنة بدینست که بهشت می آید و نیست
جای بازگشت او یعنی هر که سوا منس خود را بگذارد و بی فرمانی خدای
نکند بهشت جای وی باشد که هرگز از وی پرون نیاید و ابا بکر
و راق رحمه الله علیه گفت که حق تعالی در دنیا و آخرت حسرت ترا نسوا
که غافل حق تعالی باشد نیافرید و پیش اهل طریقت مروتی باخ شود که
از موی بنفش خود خلاص یابد خلق اطفالند جز نیست خدا نیست
باخ جزر میده از موی بد آنکه منیران گفته اند که این دواست دوزخ
مصعب بن عمیر و برادر وی عامر بن عمیر اند که پادشاه زادگان عرب بودند

الغنی

یکی مؤمن بود و دیگر کافر و در روز جنگ بر ویرا برادر وی مصعب
 عیسی است این آیت آمد که **وَأَمَّا مَنْ ظَنَّ أَنَّهُ لَاحِقُ الْجَنَّةِ** فان لحق الجنة
 و آیت دوم که **وَأَمَّا مَنْ ظَنَّ أَنَّهُ لَاحِقُ النَّارِ** فان لحق النار
 که وی در جنگ احد شتر منی الهی و آنجنان بود که ابو پسینان پدر معاویه
 لشکر عظیم آورد در احد و احد کوه نیست نزدیکی مدینه رسول علیه السلام
 و در آن جنگ علم اسلام بدست مصعب بود این قتیله که پهلوان لشکر
 کافران بود و هفتاد و سه بر رسول علیه السلام نیزه انداخت مصعب خود را پیش
 داشت تا نیزه بروی رسید و رسول علیه السلام سلامت ماند و علم اسلام
 و نشسته گرفت مانند مصعب تا بر زمین نینفتد و این قتیله نیزه زد که محمد را
 کشتم امیر المؤمنین علی ویرا کشتم و لشکر کافران در آن جنگ هم رسول حمزه را
 کشند چنانکه در تواریخ مذکور است پس این آیت که **وَأَمَّا مَنْ ظَنَّ أَنَّهُ لَاحِقُ النَّارِ**
 تا آخر در حق مصعب آمد چون رسول علیه السلام مصعب را دید در خون
 افتاده وید و زخم بسیاری خورده گفت مجاهد را ویرا دیده بودید
 چه نوع جامها داشت در که بغلین او از زرد بود **وَمِنْهُمْ مَن يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ**
لَا مَرَّةً وَهُمْ لَا يَتَكْبَرُونَ که عاشق صادق کشتن مکرر بود و مراد بود
 بر آفر او را نکشند و ظاهرا آیت عام است در حق مؤمنان و کافران
 قال النبي عليه السلام **بُشِّرِ الْعَبْدَ عِبْدَ اللَّهِ** یعنی بدیده است بنده

کمره کننده و خواجیه محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله علیه گفته است که موی
 ترک چیست در کارها و عبادتها و این فقر میگوید که در بخار بودم
 در خود کامی و تیرگی مشاهده کردم گفتم چند روزی روزه دارم تا
 باشد که این تیرگی دور شود روزه نیت کردم و بخدمت شیخ
 خود خواجیه بهاء الحق و الدین رفتم چون حضرت شیخ مرا دید فرمود
 تا طعام آوردند و گفتند این ضعیف را که طعام بخورید و این حدیث
 خواندند که **بُشِّرِ الْعَبْدَ الْآخِرَ** و معنی ویرا تیرگی زدند و گفتند که ما تیرگی
 کرده ایم بسیار خوردن او لیرا است از روزه بهوای نبش داشتن
 و گفتند هر دو باره بایست تا بنده یکبار تجربه کند و بار دیگر عمل کند
 ازین ارشاد فہم شد که در عبادت نافله نیز مواظب بود و می گفتند که
 عبادت نفل باید که باذن مشیخ فانی فی الله باشد که وی از مواظبت
 شده است بهوار ذکر ده می شود بیچ انکوری دیگر خوره مسیح نبوده
 بخت با کوره نشد العانی لایزد و می گفتیم که اگر بحین شیخ یافت نشود
 چه کنیم می گفتند بی هر عباتی که بکنید ابعاد از ان استغفار کنید حضرت
 خلیفه خواجیه ما خواجیه علاء الدین عطا در حقه الله علیه ما این فقیر را فرمود
 بعد از نماز پست بار استغفار کن و بگوی **اَسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا**
مُؤَلَّى الْقِيَمُ و اتوبت الیه صد بار می شود قال البنی علیه السلام انی

فاستغفر الله في كل يوم مائة مرة يعني در دل من پرده پیدای شود
 همچون ابر تنگ بس استغفار میکنم در هر روزی صد بار یا کونکون یا
 یا ان مریه های برپند ترا ای محمد از قیامت کی خواهد بود نفیم انت
 من ذکرنا در حیثی تو ای محمد از یاد کردن قیامت یعنی توندانی
 وقت آمدن اورا ای ربک منتهیها بجزای پست پایان او یعنی پیش
 او دانکه کی خواهد آمد و غیر او کسی نداند انما انت منذر من عذابها
 بر این تو هم کننده آن کسی را که سرپید از قیامت یعنی تو می دانی که
 کی خواهد بود و فاما پند میدی کسی را که از آمدن قیامت برسد و توبه
 کند گاهم یوم یرونها کسی که ایشان آنروز که پشند قیامت را
 لم یلبثوا نباشید اندر دنیا الا عشیة مکرها کما یأوهیها یا باشکاهی
 یعنی عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید بعد از آخر روز یا اول روز
 چون درازی قیامت را پشند و عذاب اورا بچشند عمر دنیا
 برایشان کوتاه نماید نفوذ بامه من ذلک بسم الله الرحمن الرحیم عیس
 روی ترش کرد و محمد علیه السلام و توتلی و روی کرد ایند آن جا که
 آمد بوی الاغی یا پنا عبد الله بن ام مکتوم رضی الله عنه و سبب نزول
 این پوره آن بود که نا پنا بی بود در مکه در ویش عبد الله نام روزی
 در مجلس کلا نتران مکه و تو اکمران بودند و رسول علیه السلام ایشان را میمان

میخواند نا پنا گفت یا محمد علی بنی محمد علیه السلام یا موزم از ان علم که
 ترا خدا ای تعالی آموزا اینده اوست و ندانست که رسول علیه السلام
 بجکار مشغول است رسول علیه السلام روی از وی برگردانیده روی
 ترش کرد نا پنا را صحابه خبر کرد و ندرش منده شد و از مسجد بیرون آمد
 جبرئیل آمد و حجابی میان رسول علیه السلام و کلا نتران مکه کشید
 تا رسول علیه السلام ایشان را ندید و در دیدن چشم او را اشکان پیدا شد
 باز حجاب را برداشت و این آیات آمد در حال رسول علیه السلام
 دانست که ازین جهت نا پنا بود در عجب نا پنا رفت و ویرانیت
 و عذر خواست و گفت تا زنده باشی نفقه تو بر من باشد و هر بار که
 او را دیدی گفتی مر جاجوش باد بالذی عاتین فیہ ربی بیج حاجت
 داری تا روا کنم و درین آیات شرف اهل اسلام و کمال دوستان
 و طالبان علم ظاهر و باطن فهم می شود و نصیب تو اینست که
 بر فقیران صالح کرم کنی و بایشان تقرب جوی این فقیرانی لطیف
 خوش نفس کنونی تعظیم آن آمد عیسی و مایه ربک و توجه دانی
 ای محمد لعنه مکرو ی یا بود که وی یعنی آن نا پنا بزرگی پاکیزه شود
 آنچه از تو بشنود و عمل کند او نیز بزرگی یا پند گیرد و از گناه پر میزند
 الاصل نیز گوی و نیز که الاول اشاره الی تندیب النفس عن الفساق

واثانی اشاره الی الای تعاطی بالکوا عظیم الظایرة و تطیر الظایرة و درین
 اشارت است که طالب علم باید که دایما بطلب باطن یا علم ظاهر مشغول
 باشد تا از جمله اهل حق باشد **تا در طلب جوهر کانی کانی** تا زنده
 بوی وصل جانی جانی **فی الجملة حدیث مطلق از من بشنو** هر چیز که در حق
 آتی آنی فتوحه اگر کسی ناکه بود کندش پند و عظم تو اما من اینست
 و اما آنکه تو آنکه شده است و پروای علم و ایمان ندارد و گمانست که
تصدی بس تو پیش می آیی مرور او روی می آری و کوشش بجهنمی
 میداری و ما علیک ان لی یزگی و بصیت بر تو یمنی بر تو چه باشد
 اگر آن کلا نتران و تو آنکه ان پاکیزه نشوند و ایمان نیارند و بیست
 کنز کس باشند بر تو هیچ چیز نیست جز پانیدن فرمان فاما ای
 و عرفان بایشان نمی دیم چون ایشان را پروای مایست و اما
 من جاک یسعی و اما آنکه بتواتر می شناسی یعنی آن ناپسند که اند
 تا علم آموزد از تو و موافقتی و او می ترسید از خدای تعالی و قبل
 می ترسید در راه وقت آمدن چون راه را نمی دید فانت عینه می
 بس تو ای محمد از وی روی می کردانی و بکافران و کلا نتران و
 تو آنکه ان روی می آری و بایشان مشغول می شوی خوشی ای در پیش
 طالب صادق که از برای ناپسندی بر حیب خود بچین عتاب می کند

معلوم می شود که کرم و لطفت او در حق فقیران و طالبان رضایه
 او بسیار است بسیار حقیر باشد بظاهر خراب و خاک آلوده که
 وی از دوستان حضرت بود چنانکه پنجاه مرتبه پندام گفته است
 رب اشعث او غیر مد فوج بالابواب لواقیم علی الله لایبره لبشکارت
 بوی نظر مکن تا ماکال نشوی **توز صنعت خود مکن در وی نگاه**
 بر تو شب بروی عیانت جالگاه **جشم وی خفته دلش پادوان**
سخت بکار و در کار دان حالت او خواب را ماندگی خواب
 پندارد و مراور اکبری **کلا نه جنا پست که تو کردی ای محمد مکن**
 مثل آنچه کردی اینها بدیستی که آیه های قرآن یا این سپوره مذکوره
 پند نیست مریض را من شایر بس هر که خواهد و گره پند کرد از
 فقیران و تو آنکه ان بقرآن و ایمان اورد و عمل کند تا دولت یابد
 و هر که بخند زیانکار شود و از بزرگی تو این خبر کرد و گفت جل جلاله
فی صحیف مکتوبه این قرآن در کتابهای بزرگ کرد و اینده شده است
مرفوعه بلند کرد و اینده شده است یعنی در لوح محفوظ است در
 آسمان هفتم یا در آسمان چهارم در بیت البعثة بیت البعثة خانه است
 در آسمان چهارم مطهرة پاک کرد و اینده شده است از شاقص و دروغ
 باید پی پوره بدست نویسنده کاپست کرام نیکو بند کاند حق تعالی را

بر روی نیکو کاران زمین و ششکان که قرآن را نوشتند از لوح محفوظ
 و قیل یعنی صحابه رسول که قرآن را نوشتند و یاد گرفتند و عمل کردند
 و بخلق رسانیدند قال النبی علیه السلام أما بعد یا بنو آدَمَ مَنْ كَانَتْ
يَعْنِي هِرَکَ مَا هِرَ بَعْدَ أَنْ يَمْنَى قَرَأَنَ دَانْ شَدَ بَا کَرَامَ باشد در مرتبه
 یعنی بنو ششکان مقرب بود و قِيلَ الْإِنْسَانُ بعثت کرده با آن آدمی
 تا آنگونه که کافر کرد او را بخدای تعالی مراد همه کافرانند و قول
 امام متقی ازین آیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و گفته است و قصه او مشهور است
 و اما در رسول بود علیه السلام و پس از میرفت اند پیش رسول علیه السلام
 و دختر رسول علیه السلام را طلاق داد و آب دمان در روی رسول
 علیه السلام انداخت و گفت او کافر است بقرآن و پسورد و بنعم
 اذ احوی رسول علیه السلام گفت اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى كَلْبًا مِنْ كَلْبَائِكُمْ ای
 بار خدای بکار بروی پسکی از پشکان خود در آن پسوز آن ملعون را
 شیر پاره پاره کرد و بخورد و آنچنان بود که در بیابانی رسیدند کاروان
 کسی گفت اینجا شیران درنده بسیارند و اوقت باشد چون شب شد
 ابو لهب گفت من می ترسم دعا و عذر را بر پر من همه کاروان یکجا شدند
 و عصبه را در میان خود خوابانیدند شب شیر آمد و هیچ کسی نکشت
 مگر عصبه را که پاره پاره کرد و بخوردش من ای شی وَلَمْ يَأْكُلْ

خود ای کافر که از جه آفریده است خدای تعالی ترا بیان کرد و گفت
مَنْ نَفَخَ فِيهِ مِنْ آفْرِ عَذَابِ جَهَنَّمَ ویرا قدره بس اندازد کرد و ویرا
 جمل روز آب بود در شکم ما در جمل روز دیگر خون بسته بود و جمل روز
 دیگر گوشت پاره بود و بعد از آن روح در آمد چون مدت نه ماه
 بگذشت ثم أَبْتَلْنَاهُ بِنُحْلٍ بس راه پیردن آمدن را از شکم مادرش
 آید آن کرد بس مدتی عمر داشت که خواست ثم أَمَّا نَحْنُ فاعلمه پس
 بپراپندش بس بکوب بر دوش یعنی سب کور کردن و کشتن کردن
 و شستن و نماز جنازه بروی گذاردن را مشروع کرد و همچنین حرمت
 و حرمت دادش در حیات و ممات و همچون حیوانات دیگر نکردند
 ثم إِذَا شَاءَ الْأُتْرَکُ بس چون خواهد که زنده گرداندش روز قیامت
 آن خدای که قادر است بر آفریدن اول قادر است بر آفریدن
 دوم کلا چنانکه یقین ما امره هنوز بخوارده است و بجای نیارده است
 آن کافر آنچه فرموده است حق تعالی ویرا که بکشد یعنی با وجود
 جنین و لایل آن کافر نکرد وید و عمل صالح نکرد باز دلیل بر قدرت
 خود یاد کرد و گفت فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ بسنگرد آدمی
 چگونه آفریدم او را بس بیان کرد و گفت جل جلاله أَنَا صَبَّأُ الْمَاءَ
 هر ایند ما ریختیم آب را از آسمان ریختنی ثم سَقَّيْنَا الْأَرْضَ بس شکافیم

که
 این را
 در
 تفسیر
 قرآن
 است

فاشتنا نهما بس برویا نیدم در زمین تنها دانه که فوت شمایست
 یعنی جو و گندم و غیر آن و عینا و اکثرا که نان خویش شمایست و
 در وی منفعت بسیار است و مضایا و سبب تر که علف پستوران
 شمایست و زیتون را که از وی روغن شمایست و در وی
 منفعت بسیار است و خلا و هدایق و درختان خرما آفریدیم و رو
 یانیدم از زمین و حدایق و بوستانهای باد یوار را و قیل باغهای
 باد یوار را غلبا با بسیار درختان بطبر شاهها و یکدیگر شده جمع الانبیا
 بطبر کردن ای عظیم العنق و فی الاشجار مجاز و ناکته و میوهها را
 آفریدیم و آب و جرا که استوران را آفریدیم متاعا لکم از بهر خوردن
 شما و منفعت گرفتن شما و لا نغاکم و از بهر بر خورداری و منفعت آن
 لطفی مانند کان منم خوش لک نکرد ما را به جرم که گزشتش باشا نکرد
 یعنی این همه را آفریدیم و مریدگان خود را داد ما نیت ایمان مر
 کافرا را نداد و مؤمنان را داد اما مؤمن قرآن را و ایمان را قبول
 بکردم او مشروط شد و کافر قبول نکرد به تیر خدایان او و هلاک شد چون
 بندهای خود را بد کرد و ایمان نیار و نداد از قیامت خبر کرد و گفت
 جل جلاله فادوات الصاخره بس چون بیاید آواز که گسند یعنی دیدن
 در صورت قیامت و قیل قیامت الصبح که کردن یوم یوم قیامت

روزیست که بگریزد مرد در وی من آخینه از برادر خود و آیه و از
 مادر خود و آیه و از پدر خود و صا حبه و از زن خود و بنیه و از برادر
 خود یعنی در قیامت هیچ خویش رپر و ای یکدیگر نباشد و بقول
 این در حق کسی باشد که وی پسران نباشد و این همه کافر باشند
 اما مؤمنان یکدیگر را شفاعت کنند لقوله اَلَا خَلَاءُ یَوْمَئِذٍ یُعْصَمُ
عَدُوٌّ اَلْاَلَمَیْنِ یعنی همه دوستان در آن روز دشمن باشند یکدیگر را
 مگر خدای ترسان یعنی مؤمنان خدای ترس که یکدیگر را دشمن نشوند
 و شفاعت کردن چیست بدو ان الله عالی انبیا را و اولیا را و صا حبا را
 شفاعت خواهد بود و مذمب اهل سنت اینست لِکُلِّ اَمْرِ مِنْهُم
یَوْمَئِذٍ شَافِعٌ یَعْنِیْ هر مردی را از ایشان روزگاری باشد که مشغول
 کندشان از غیر خود و قیل این عامیست در حق همه کافران در نه
 تمامای قیامت و خاص است در حق مؤمنان در بعضی تمامای وجود
 یومئذ رویها باشد در آن روز مِیْقَةُ روشن و تابان ضایحه خدای
مِیْقَةُ شادان یعنی رویهای مؤمنان چنین روشن باشد از اثر
 وضو و پیداری در شب و از کرد و غبار که در راه خدای تعالی بر رویها
 ایشان نشسته باشد این نور پیدا شود و یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا عَجْرَةٌ
 رویها باشد در آن روز بر آن کوه نشسته باشد تر متها فرو پوششش از حق

آرمش

پوشیدن تیره کرد سپاه و قیل تریکی چون دود آویختن ایشان
 تم الکفره ناکر و زنده کان البحر ما بکار اند یسن بد کشار و بد کردار
 بنو ذبانه بسم الله الرحمن الرحيم اذ الشمس چون آفتاب گوزت در برده
 یعنی روشنی ویرا گرفته شود و اذ البحر و اذ البحر و چون پستار کان
 فروریزند و مانند اذ البحر و چون کوما از جای خود رانده شوند
 و ناخیز گردند و اذ البحر و چون شتران ماده آبست ده ماهه که تیر
 مال عرب است عظمت که گشته شوند بی خاوند و کسی را پروای ایشان
 نباشد از ترس قیامت یعنی اهل دنیا از مالهای خود بی خبر شوند و
 و مالها را بگذارند و اذ البحر و چون چهار پایان دشتی رنده از
 مردم حیرت که در ده شود ایشان را تا در میان ایشان داد و داده
 اگر کو پسند بی شاخ را کوسند با شاخ زده باشد ویرا شاخ دهند تا ویرا
 برزند و ای طالبان که خون مردم و مال مردم را تلف میکنند و اذ البحر
بحر و چون دریا را تپانیده شود یا پراشش شود و قیل تریکی
 تا جیم شود یعنی آب کرد و تا شراب و وزیجان شود ابی که بکشت رشتی
 عنه که شش چیز پیش از قیامت پدا شود و آفتاب و ماه سپاه گردند و
 فروریزند و کوما از جای خود برخیزند و ناخیز شوند پس زمین بخیزد و زمین
 بشکافد تا مسفت زمین را پسند و آتشانها شکافده شود تا آسمان مشمر را

کمان

پسند و باد عظیم پدا شود بعد از آن در مورد میده شود و میخون
 بمیرند مگر آنچه خدای تعالی خواسته باشد و ابو العالیه گفت رشتی
 عنه که این شش که از اقل سپوره تا اینجا یا در ده شد و آنچه باید
 بعد از آن باشد و اذ البحر و چون شهای مردمان را
 جنت کرده شود و هر یکی را بمشل او جمع کرده شود و نیک را نیک
 و بد را با بد و اذ البحر و چون دختر زنده بگور کرده شود
 پیست پرسیده شود با ذنب قیل که بچه کنه گشته شده است
 یعنی مادر و پدرش را عذاب کنند از برای کشتن او و آنجناب بود
 چون یکی از عرب را دختر شدی ماندی تا پنج ساله شدی با شش ساله
 شدی بعد از آن زنده در جایی انداختی و جاده را پر خاک کردی
 از بهر آنجناب می کردند که از دامادها میداشتند و آن کبابی که
 فرزند آنرا بعد از چهار ماه از شکم می اندازند ایشان نیز بدین
 و خون ناحق میکنند چون بچه زنده را می کشند و ای برایشان که
 از خدای تعالی نمی ترسند و اذ البحر و چون نامهای کردار
 بنده کما ز باز کرده شود یعنی نامه هر کس را بوی بد دهند و اذ
 کشت و چون آسمان باز کرده شود و از پیش برداشته شود و غاند
 و اذ البحر و چون دوزخ را تپانیده شود و بهتر خدای تعالی و اذ

شده

از لفت

بداند هر شی و هر کسی ما حضرت آنچه حاضر کرده است در قیامت جواب
از اهل بیت است یعنی هر چه گاه این دوازده چیز یا بدش در دنیا و
شش در آخرت بداند هر کسی که دارد خود را از یکی و بدی و جزای آن
بوی برسد چون خبر قیامت را شنودند کافران کنند که این سخن
خدای تعالی نیست و محمد دروغ میگوید حق پسو کند یا ذکر دو کنت این سخن
نیست که جبرئیل علیه السلام رسانیده فلان جنایت که کافران میگویند
اقتیم پسو کند یا میگویم یا نه پیش پستارگان باز بس شونده یعنی باز
کر دنده جمع خائس است الخندس از بس رفتن آجوری رونده کافران
جمع جاریه است انگیزش پنهان شونده کافران جمع کائس است و آن شی
پستاره است که از مشرق تا مغرب می روند زحل و مشتری و مریخ
و عطارد و زهره و قمر و سیاره ستارگان است شب بید باشند
و بر روز پنهان شوند بسبب آفتاب و القمر و بمرمت شب از انبساط
چونکه تاریک شود و انبساط از انبساط بمرمت پسیده دم چونکه روشن شود
و بمرمت این چیزها که یاد کرده شد آنه کتول رسول کریم بدرستی که قرآن
هر آینه سخن خدای تعالی است که رسول نیکوی برگزیده و پیرایه رحمت
آورد او را محمد علیه السلام و سخن محمد نیست صحت جبرئیل که دو کنت جل
جلاله فی قوه با قوه است عند فی العرش نزد خداوند تعالی که آفریننده

آفریننده هر شی و هر کسی ما حضرت آنچه حاضر کرده است در قیامت جواب
یعنی منزلت بلند دارد مطاع یعنی فرمان برده شده است
یعنی فرشتگان او را فرمان برداری باشند هم آنجا یعنی در آسمانها
امین را است است و در پانصد و بیست و پنج خیاست نمی کند و اما صاحبکم
بمخون و بمرمت این چیزها که پسو کند یا ذکر دو کنت این سخن
یعنی پیغامبر محمد علیه السلام دیوانه نیست و جاف ترین محمد صلی
اما چون برسم و عادت پرستان عمل نمی کند و پیرا و داند می گویند
چون نداریم با خلائق الفتی خلق پندارند که ما دیوانه ایم
و لقد آتاه بالافق المبین بداند که شیخ ابو منصور را تردید پسر قندی بود
اهل بیت و جماعت رحمة الله علیه از امام حسن بصری رحمة الله علیه
روایت میکنند که معنی این آیت اینست که بدرستی که محمد علیه السلام
حق تعالی را دید در حالتی که محمد بود در کرانه پیدای یعنی در شب معراج
چون از همت آسمان بگذشت به سجده رسید که آنرا انق الا فلاک گویند
که صفت آسمان و صفت زمین در پیش آن همچون معلقه باشد در آسمان
حال انبی علیه السلام رأیت رآنی فی آجس صوره یعنی دیدم پرورد
کار خود را در حالتی که من بودم در بهترین صفتی انکم از قضا و باین
روایت معنی این باشد که بمرمت این چیزها که پسو کند یا ذکر دو کنت

که محمد علیه اسلام دیوانه نیست و بدیستی و راسی که محمد و یزدانی
در وقتی که بود محمد علیه اسلام در افق پیدا که آن افق الاملاک است
بسن چون بخون باشد و بعضی میگویند معنی این آیت اینست که بدیستی
که محمد و یزدانی را در افق میهن که جای بر آمدن اقباب است و الاول
اولی هر که اعتل بود داند که اول معنی مناسب است بحضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله و اما هو این عطف باشد بر صاحبکم یعنی بحضرت این چنانکه
پسوند یا دکرده شد که نیست محمد علیه اسلام و ما جبرئیل علیه اسلام
علی الغیب یعنی بر حکماء که از قرآن دانسته میشود از حال دنیا و آخرت
ببینن متهم نیست در معنای نیست و گمان بد بوی برده نشود و این
نیز خوانده بباطل یعنی خلیل نیست در پابندین علم شریعت درین است
و نیست که باید که کسی در پابندین علم شریعت بخیلی ننگند تا خلق
بوی گمان بد نبرند و ما هو بقول شیطان الرجیم و نیست این قرآن
کفار و یورانده و نوزین کرده شده بل که کلام خدای تعالی است
که جبرئیل آورد و محمد علیه اسلام فایزند بموون کجا میرود کافران
کافران میگویند که قرآن سخن دیوانه است حق تعالی پسوند یا دکرده
بآن چیزها که شد که قرآن سخن نیست و در وی هیچ سخن نیست
دیوانه می گویند شما نیز بیرونی وی میکشید باز آید و قرآن بخواند

خود پس ازید از کمال جمل ایشا نیست که قرآن و هر دو پیغامبران از انوار
و بیروی شیطان میکنند حکیم غزنوی می فرماید که در قرآن کرد
زیرا هر که در قرآن گیرخت آنگهان رست از عتوبت این جهان رست
از فتنه کرد و بنی اسب سلطان شریعت پر مه کن تا شود نورانی
با دو جثمت معتز ان تو نیست این قرآن الا ذکر لکما بین
مگر بد مرعایا نزلنا من السماء منکم ان یستقیم این قرآن پند است مگر کسی که
خواهد از شما که راست ایستد یعنی قرآن را پستانرا پند است و اما
نایست از او غافل از قرآن منفعت نیست چون راست نمی شوند
در راستی را نخواستند و ما نشاء و نخواستید شما الا ان یشاء الله
مگر آنچه خدای تعالی خواهد رب العالمین که پروردگار عالمیا نیست
امام حسن بصری رحمه الله علیه گفت که هیچ کس اسلام نیابد تا خدای تعالی
نخواست درین آیت دلیلست که هیچ کس کاری نکند از نیکی و بدی
مگر بخواست حق تعالی در طاعتها رضاء الله باشد و در معصیتها نباشد معنی الله
عالمای رضاء بسم الله الرحمن الرحیم اذا ایتها انتظرت چون آسمان بکشد
و بطرفه و اذا اکلوا کتب و چون پستارگان ابتلرت و چون دریا باران
شود و در یکدیگر کشاده شود و تا همه یک دریا شوند و هیچ ابو المنصور
رحمه الله علیه گفته است که همه اهل دریا را که دکرده شود و در شکم مانی که

در قرآن است که هیچ کس
نمی تواند اسلام نیابد
تا خدای تعالی نخواهد

زمین بر پشت و پست در آورده شود و زمین را سوار کرده شود
تا هیچ بستی و پستی در وی نماند و بقول دیگر آب هر دریا در زمین خود
فرود شود و خشک گردد و بقول دیگر همه را در یک دریا کرده اند
و آتش کرد تا دوزخ را با آن عذاب کنند و خود با سده من و لنگ و ادا
تغییر بهترت و چون کور را را شورانده شود و زیر و زبر کرده شود
آنچه در کور را باشد زنده کرده شود درین آیت دلیل است که حشر
چهارم حق است بدانکه حشر بر دو نوع است یکی روحانیت و آن
آنست که روح را در قالب در انداخته و قالب دیگری و حشر جسمانی
روح را در همین قالب در انداخته و قالب را باز پیدا کنند چنانکه در دنیا بود
حق اینست **عِلْمُ نَفْسٍ مَقْدَرَتٌ** چون این عالمها پیدا و پدید می آید
پیش فرستاده است از خیر و سودتها و فرزندان یک و آنچ پس
مانده باشد از نیکها و بدیها و قیل و قیاس آنچه کرده بود از عملها که
فرموده شده است و آخرت و آنرا که نکرده است از عملها و ترک
کرده است ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله
که گفت هر که مردم را راه را پست بنماید و مرا متدار ثواب ایشان
باشد بی آنکه از ایشان چیزی کم شود و هر که مردم را راه بدت و ملامت
بنماید و پیر و بال همه ایشان باشد بی آنکه از وبال ایشان چیزی کم شود

و لفظ حدیث اینست **إِنَّمَا دَعَا إِلَى الْإِسْلَامِ فَاتَّبَعَهُ أَجْرُ مَنْ اتَّبَعَهُ إِلَّا**
أَن لَّا يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ و **إِنَّمَا دَعَا إِلَى الصَّلَاةِ فَاتَّبَعَهُ مَنَّا**
لَا يَنْقُصُ إِلَّا أَن لَّا يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ یا اینها **لَا يَنْقُصُ** مانع
از آنست که ای آدمی به فریست ترا و دیگر کرد بر بی فرمانی کردن پرورد
کار تو که **الْكَذِبُ** نیکو کار است که بر تو نیکوکار بسیار کرده است طاعت را
چرا که اشتی و بی فرمانی کردی امام مقاتل گفت و دیگر کرد و او را عفو
خدا ی تعالی چون اول باز گفتش معاذ گفت مراد دیگر کرد و بر کناه یکنی
خدا ی تعالی همیشه بر من و از امیر المؤمنین علیه رضی الله تعالی عنه روایت
کرده اند که غلام خود را و از داد و خند باری شنید و جواب نمی گفت
از وی پرسید که چرا جواب نمی گویی گفت مرا عشا دیت بر کرم تو و عفو
مرا نخواهی زد امیر گفت ترا آزاد کردم چون اعتماد بر کرم من کردی خود
ما رحمة الله علیه می فرمودند که چون بر جهت آدمی رسید امیدواری شوم
از او و خود این غیر این رباعی یاد دارد **بِخُلُوفِ رَاحٍ كَيْ تَمَيدَ مَارَا**
جَزَعٌ دَوَّ بِنْدِ كَيْ تَمَيدَ مَارَا که برتری هر دو کون طاعت دارم
بی فضل تو کار بر نیاید ماری **الَّذِي فَطَنَكَ** آن خدا کی که آفرید ترا پیش تو
بس را پست کردت یعنی را پست گرداند امهای ترا و همت اندام در پست
ترا **مَعْدُوكٌ** پس برابر کرد و اینست یعنی معتدل مزاج آفریدت یعنی هر چه

برابر کرد و قیل بس را پست بالا کردت فی ای صوره ماشا الله
 در هر که ام پیکری که خواست بر من نشاندت یعنی اعضای ترا بر من
 ترکیب بر من نشاندن یعنی آن خدای که ترا را پست کرد و در پیکری
 حکم ما در زهدان و ششم یعنی پرده در درون زهدان که علم آدمی
 بآن نمی رسد و از تندر آن عاجز است بس طاعت او کی معیت
 مکن تا عزیز کردی کلان جنبانست که شمای کیند بل نکره بون بالدرین
 چنین است که دروغ گوی میدارید پیغمبران را در آمدن روز قیامت
 و هر چه میخواستید کیند و کمان می برید که شمار حساب نخواهد بود
 و عذاب و زندگی از بس مردن نه جنبانست و از شما غافل هستیم
 و آن علمیم و بدرستی که بر شماست لجان فطین هر آینه نگاه بانان یعنی
 فرشتگان که امانا بزرگواران و نیکوکاران کاتبین نویسنده کاران
 و فرشته روز باشند و فرشته شب یعلمون ما تعلون میدادند
 آنچه می کیند از نیکی و بدی و همه را می پسند تا نالیدن را امام مجاهد
 رحمه الله علیه گفت چون شب شود و بنده نیکوکار ده باشد شادمان
 شوند و اگر بدکاران غمناک شوند در حدیث آمده است که متعبد ملک
 یعنی جای نشست و فرشته تو ثنیتیک دودندان کلان بست
 و پسانک تلها و زبان تو علم ایشانست و ریگ و آب و دمان تو دعا

سیاهی ایشانست و تو شرم نمی داری از خدای تعالی و از ایشان
 و هر چه میخواهی میکنی و میکوی خدای تعالی به بنده نزدیکتر است از
 نزدیکها چون فرشتگان پنجه سازند نیکی و بدی را حق تعالی فرماید
 تا مقابله کنند تا آنچه در لوح محفوظ است این بنده خواهد کرد و هر چه
 پیش و کم نیابد هر چه مباحات باشد محو کنند و آنچه طاعت باشد
 بکنند از بهر تو اب و عجات این الابرار بدرستی که نیکوکاران
 و مؤمنان یعنی پیغمبر آینه در آسایش باشند در بهشت و آن عباد
 و بدرستی که بدکاران و کافران یعنی خیم هر آینه در آتش دوزخ
 بود و یصلونها در آینه در آتش دوزخ یوم الدین در روز جزا یعنی
 قیامت و ما هم غمنا بعباسین و نباشند این بدکاران از دوزخ
 غایب شوند کمان عیسی همیشه باشند و مراد از فجار کفار اند بان
 نقد یرو بول دیگر کافران و فاسقان همه باشند تا فاسقان عیسا
 نباشند از دوزخ تا وقتی که خدای خواسته باشد بعد پیر و نایند
 بس از برای تعظیم روز قیامت رایا و کرد و گشت جل جلاله و ما ادریک
 ما یوم الدین ثم ما ادریک ما یوم الدین چه داناکر ترا ای محمد عیسی ص
 تو که روز قیامت بیست بس چه داناکر دتر که روز قیامت بیست
 یعنی بمثل خود ندانی بزرگی و بیست روز قیامت را هر چند بیدیشی

از آن بزرگتر است پان کرد روز قیامت را گوشت یوم لا یتک
 پیش پیش شیا آن روز شوا ند هیچ نمی مر هیچ نمی را را میندن از
 حق تعالی و این در حق کافران باشد که دوستی می کردند که تا یکدیگر را
 یاری دهند در کار راه اما مواثنا را شناخت انبیاء و اولیای ربانی الله
 باشد و الا مری میزند یعنی حکم کردن در آن روز میان بنده کان
 خدای تعالی باشد و غیر او را نباشد شیخ و ابطی گفت رحمه الله علیه نزدیک
 اولیاء و عرفا حکم نیست در دنیا و جمعی جز خدای تعالی را و عوام خلق
 و هر کسی حواله می کنند اللهم یسئل علی الشریعت و اقرتة بسم الله الرحمن الرحیم
 و یل وای و قیل و ادیست در دوزخ که زرد آب و دوزخیان آبی
 فرو داید و مار کزدم بسیار بود در وی و دوزخیان بر سپند از آن
 لم یطینن مرگم پسجیده کارزا و کم چانه کننده کارزا الذین الکوا لانا که
 چون بگیرند چانه را علی التا پس از مردمان پیشوایان تمام بگیرند علی
 یعنی بمن است و اذا کما کونتم و چون چایند مردمان از پس از بر
 ایشان آوزنوتهم تا برکشند بتر از دخیخرون کم دهند چون از برای خود
 چانه کنند و برکشند تمام بگیرند و چون بدهند کم بدهند در کشف می آید
 امام حکم می گویند هر که مبتلا شده است بکیل و ترازد و دوزخ است
 کنند اگر چه پسر تو باشد کشت آری کوا می دم که در آتش دوزخ باشد

یعنی چون تمام گرفتن و کم دادن عادت کنند اند که چون رسول
 علیه السلام از مکه مدینه می رفت این پیوره در میان راه فرود
 از بهر آنکه اهل مدینه را عادت بود کم دادن و زیادت گرفتن و
 و باین مشهور بود ند چون رسول علیه السلام مدینه آمد و این بود
 برایشان خواند تو به کردند و تا این زمان برانند و هیچ کس درستی
 برابر ایشان نیست اولیگ آنها کم دهند و زیادت گیرند انهم
 متبعون که ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن پس این می
 دانند که زنده خواهند شد کار بد را باید که مؤمنان نکنند یوم
 عظیم زنده خواهند از برای حساب علهما در روز بزرگ یوم یوم الکلی
 رب العالمین آنروز که بر خیزند مردمان از برای حکم خدای تعالی
 آفرید کار جهان تا یک را از بد جدا کند نیکان را به بهشت فرستد و بدانرا
 بد دوزخ کلا نیست چنانکه ایشان می کنند ازین کار بد باز پستند
 و توبه کنند و اگر نکنند و کم دادن و زیاده گرفتن را جلال دارند
 کار باشند و جای ایشان دوزخ باشد و نام ایشان و کردار ایشان
 در عین بود چنانکه گفت جل جلاله ان کتاب النجار بدستی که نامه اعمال
 و کردار کافران کنی بچنین هراتینه در زیر زمین منعم است که جانشین
 ابلیس است و لشکر او و ما از یک ما بچنین وجه دانی تو یعنی ای محمد قوم تو

در روز قیامت
 هر کس که
 در این روز
 از این کار
 بد باز پستد

نه اند که هست بحین بیان کرد و گفت جل جلاله کتاب مرقوم نام نوشته
شده است که هرگز نموشود و قُلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَاذِبِينَ وَايَ دَرَانِ روز
مردوخ کوی دارند که انرا است و حق نه استند و حق مردم را
زیاده گرفته اند و کم دادند و کعب اخبار گفت جان کافران را بپایان
برند راه نهند و در تابسته شود بروی زمین نیز قبول نکند بحین
برنشش که جای ابلیس لشکری باشد نمود با هم من ذلک اَلَّذِي يَكْنُزُونَ
يَوْمَ اَلْاٰدِنِ و آن فاجران کافران باشند که ایمان بروز قیامت
نباشد ایشانرا و مراد از فجار کافرانند و مایکوب به و دروغ میداد
پنجاه مرتبه و آمدن روز قیامت را اَلَا كَلِمَةً اَتَمَّ مَكْرَهُ كَنَاهِ کار
از حد درگذرنده اِذَا نَسَّ عَجَبُهُ اَيَّامًا چون خوانده شود بوی آیه های بار
یعنی قدر آنرا قال اِطِيعُوا اَوَّلِيْنَ گوید آن کافران که این آیه های
نشته پیشینان است یعنی بقرآن ایمان نیارد و کلامه جنب است
که ایشان میکوبند بَلْ رَانَ جَنِينُ اَبَسْتَ زکند نهاده است علی علیه السلام
بر دل های ایشان ماکانوا اَيُّكُمْ يُوْنِ آنچه می ورزیدند یعنی کنایان
ایشان سبب آن شده است که دل های ایشان پسیاه شده است
و حق را قبول نمی کنند و ایمان نمی آرند رسول علیه السلام فرمود
چون بنده گناه کند نقطه پسیاه در دل او پیدا شود اگر توبه نکند دل او

روشن شود و اگر توبه نکند تمام دل او پسیاه شود امام زجاج
گفت مراد از این اول چیز است که بشوی معصیت بر دل پیدا شود
چون ابرنگ که او را میخ کویند یعنی غباری و سیاهی که چون گناه
پشته کند دل پشته پسیاه کرد و یعنی پسیاهی بسیار در دل او پیدا شود
و همه دل را بکشد و چون پشته شود طبع او و خیم کرد و یعنی مهرت
پیدا شود و به عاقبت کافران دنیا رود و بنوعی من ذلک بس عاقبت
کار کافران خبر داد و گفت جل جلاله كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَّجَاهِلُونَ
چنانکه این کافران باشند در آن روز قیامت از خدای خود باز
داشته شده گاه یعنی خدای تعالی را نه بینند چنانکه مؤمنان
این آیت دلیلست که مؤمنانرا دیدار خواهد بود و کافرانرا ندیدار
حق است مؤمنانرا فَوَارِزَمُ نه بینند و کسان یعنی اهل این
دو شهر که معشر لیانند نه بینند چونکه منکر اند فَمِنْ اَتَمَّ اَلْحَمْدُ لَیْسَ لَیْسَ
این کافران در آینده گاهند در دوزخ فَمِنْ اَتَمَّ اَلْحَمْدُ لَیْسَ لَیْسَ
پس گفته شود که این دوزخ آپست که شمار دنیا در دوزخ کوی می آید
مر پنجاه مرتبه که خبر می کردند از دوزخ چون حال فجار و کنار را بیان کرد
حال ابرار و مؤمنانرا بیان کرد و گفت جل جلاله كَلَّا هَآءَا چنانکه این کتاب
اَلَا تَرٰ اَنَّ اَعْيُنَیْهِمْ بدستی که نامه نیکوکاران هر آینه که باشد در زیر گمان

مستم

در زیر برش و ما در یک عالمی و به توانی تو ای محمد که علیون بیست
پایان کرد حق تعالی و گفت کتاب مرقوم بشده مقبول یعنی علیون نام
نوشته شده حاضر آیدش در ششگان معرب بقول عبده ابن عباس
علیون تختی است از نوزده بنیز در زیر برش بقول مجاک سدره المخلی است
و بقول متاعل ساق هرش است بقول دیگر بهشت است چون عالمی
یکجا از باطنها بر نوزده ششگان معرب از هر آسمانی در وی بر نوزده آنگ
جای وی باشد این آلاء برای بنیم سر آینه نیکو کاران در آبیاریها
باشند در بهشت علی آلاء یک نظر و در تختهای از آبیست مرصع سدر و نبات
بر بالای این تختها خیمها بود نظری کنند بسوی نعمتهای بهشت و کمال
برابر دنیا باشد یک نظر همه را بپسند و این نیکان کسانی باشند که
هر چه حق تعالی ایشان را فرموده بود بکنند و از هر چه ایشان را باز داشته
باشد باز ایستند و اگر بد کردار باشند و آخر عمر توبه کرده باشند
از ابرار کرد و نوزده عزت می و جو به هم نوزده بنیم شناسی توانی محمد در روی
ایشان تازی نعمتها و آبیاریها رویهای بعضی همچون آشاب باشد و بعضی
همچون ماه و بعضی همچون پستارگان یسعون داده شوند پس رجعت از هر
صافی خاص نی آید و شنید که در وی هیچ عزت نباشد و همه منفعت باشند
مختوم مهر کرده شده تا دپست هیچ کس بآن نرسد مگر دپست ابرار باشند

بیک ممدوی مشک باشد یعنی آخر موزه وی بوی مشک باشد اللهم
ز قنانه و فی ذلک نیتنا نس القنانه و درین نعمتها خوانای عالمی
غایده گمانی هستی بخوبی این نعمتها را و طلب کنند از الشافعی رشت کرد
بر جیری یعنی بمل صالح پیش گیرند و بکنند و از کردار بد دور باشند
و در روز قیامت دنیا جسدی برید و خون ناحق می کشید پر دای این نعمتها
بهشت نمی کشند کرد ملک و جسد بوی بدین بود کین در شک بد پست افتاد
پسوندی دور می کشند از برای و پیچید از برای دنیا نماز جماعت
من آید و به نیت چیزی می دهد و مزاجه من بنیم و آمیزش آن بر حق
مختوم باشد از جمله که نام آن بنیم است یعنی شرب با المقبول بنیم
است آن بنیم که پاشا مند از وی بنده گمان مقرب یعنی برگزیده گمان
خدای تعالی که در خیرهای شتافتند و از گمان دوری بودند بعد از خود
گفت رضی الله عنه که بنیم مقربان باشند و دیگر بهشتیان از آن در شراب
خود پامیزند تا لذت آن ریادت شود و جمعه بنیم از هرش رود و
و کمال شکهای بهشتیان فرود آید و شیرین ترین شراب بهشت است
بیان کرد حق تعالی که کافران جمی کردند در دنیا بموستان ان الدین
اجر موابد پستی که انجسانی که کنه می کردند و کافری شدند در دنیا
همچون ولید مغیر و ابو جهل و یاران ایشان کافران الدین امنوا و کافران

بودید که می خندیدید بکسانی که ایمان می آوردند و انیسوس می کردید
 بمؤمنان فقیر همچون بلان و صهیب و عمار و غیر ایشان رضی الله عنهم و
 می گفتند اینها بشتیانند هرگز چنین نخواهد بود نصیب تو اینست که
 برویشان صلاح اعتقاد بد کنی و ایشان را عزیز داری که پادشاهان
 آخرت فقیران صلاح صابر خواهند بود تا از شفاعت ایشان محروم غای
 و اذا امر بهم یقامزون و چون کوفند مؤمنان بر کافران بجهنم دابرو
 اشارت کنند و انیسوس می دارند و می خورکی می کنند بر مؤمنان و
اذا قلبوا الی اهلهم و چون بازگردند کافران بآهل خودشان کافران
اعلموا بازگردند کافران و دشمنان و متکبران و فخر کنندگان
 از جهنم مال و نعمتی که دارند و ازین جهت که فقیران می خورکی کرده اند
 و انیسوس داشته اند شاهان باشند و اذا رآوهم و چون پیشتر مؤمنان
 مؤمنان را قاتلوا آنها ان هؤلای لصلواتن گویند بر بستی که این مؤمنان
 که ایمانند و زیانکارانند که پیروی محمدی کنند و بسیار می پندارند که
 در ویش ترا که معتقدیم صالحانند بجهنم گویند بعد از اب خدای مبتلا می شوند
 ظاهر حال این طایفه را می بینند و از باطن خبر ندارند بپاکس را که صورت
 راه زد قصد صورت کرد و بر اند زد قلب المؤمنین هر شش الله و ما اربوا
 علیهم با فطین و این کافران فرستاده نشده اند بر مؤمنان تا نکاه بان

باشند و ایشان را باز دارند از آنجسه می کنند فالیوم الذین آمنوا منکم یرون
 بس در آن روز یعنی قیامت آنکسانی که ایمان آوردند در دنیا می خندیدند
 از کافران در عذاب و عذوبت قیامت می بینند و شادی می کنند
علی الازلیک یظرون و تختهای از آسمان یعنی در پرده های زمینهای از
 یاقوت و مروارید نشسته می مگردند از بهشت و درختان را در آتش
 پیوزان می کردند چنانکه آتشی را بر آید و فردی روند چنانکه خرد
 در جوش یک مؤمنان شادی شوند و می خندند بآل کفار
ما کانوا یبغون بدستی که جزا داده شوند کافران آنجسه بودند که
 می کردند در دنیا از آستنها و افراتستوب جزا دادن پوره الانش
بسم الله الرحمن الرحیم کافران می پرسیدند که قیامت کی خواهد بود جواب
 آمد که اذا یسما و انشئت چون قیامت پدید آید آسمان بشکافد و باره
 باره شود و بر زمین افتد از میبب آنروز و اذنت لربها و حقت
 و بشود آسمان فرمان خدای تعالی را و قبول کند و سر است آسمان را
 فرمان خدای تعالی قبول کند چونکه آفریده او است و اذا الارض مرت
 و قیامت پدید آید چونکه زمین باز کشیده شود چنانکه بختیا را باز کشند
 تا هموار شود و در وی سیح کوه و بالابو پستی مانند بمقدار انکشت شود
 و تا همواری نماید ماضی در وی کجند چنانکه در خبر آمده است و انشئت

یعنی کافران را

و آنکه از زمین آنجا فروی است از کتبها و مرده کان دفالی شود پس
و در مردن وی هیچ چیز نماند و اذنت برها و حجت و شش و زمین هر یک
خدای خود را و پس از است که فرمان برداری کند امر خدای تعالی را و جزا
اذا مقدر است ای اولاکان بنده الامور که الیک تتبعین و تبعین
یعنی چون چنین باشد که یاد کردیم شمار زنده کرده شود و حساب کرده
و جزا داده شود بر نیکوکارها و بدکارها یا آنها را آسان ای آدمی این کار هیچ
ای را نیکو نگذارد برستی که تو کار کسند و امر پروردگار خود را کار کردی و ملائکه
بس پندیده تو بروز قیامت جزا کردار خود را از نیکو و بدی اگر چه کار
کردن و قیل کار بر یک کردن الملاقات دیدن بیستی هر که هر چه میکند
جزای آن بوی خواهد رسید بس نیکو یا بد کرد و کفایت جل جلاله
اوئی کتابه پیمین اما انکبی که داده شود نام ویرا بدست راست نبوت
حساب حساب با پیوسته بس شمار کرده شود ویرا شمار کردنی آسان یعنی
عمرش کرده شود بروی کردار ویرا اما اگر حساب کرده شود و مناقشه
کند شود در عذاب افتد و یغلب الی اینها میروند و باز کرد در دست
پسوی کسان خود که مؤمنان بوده باشند در دنیا و پسوی آنجا حق است
برای وی آفریده است از جوهر و صور و پستان و ریا جین و جبر الیه بن
عباس گفت رضی الله عنه چون حق تعالی خواهد بدیده خود نیکو و بدکارها

شود

ویرا بنماید بوی گوید که ای بنده من چنین گناه کردی در آن وقت
و در آن جای و من بر تو پرده ندیدم و بنده آن نام را پنهان
نمواند باز نامه نیکوهای او بدست راست بدست بدست بنده بگوید
یا ام القریٰ و انکابیه پاید و بگیرد نامه او و بخواند نیکوهای او و اما ان
اوئی کتابه و رآ نظیر و اما ان کیسه که داده شود نامه او را از بس
پشت او و نبوت یخو انور او یخو سحر بس هر آینه او بخواند ثورا
یعنی بطلبه ملاک شدن خود را یعنی آرزو برد که کاشکی زنده نشدی
و همیشه مرده بودی مادر آتش در نیامدی چون کسی را نامه از پشت
دست کرد و دلش را بر تابند ویش بس پشت شود و دست
جب او را بشکند و پسوی پشت آرند و دست راستش غل کنند
و نامه در دست بیش نهند قرات حاصم و ابو عمر و حمزه یصلی بنح یاست
و باقی قرائت یصلی بضم یا و بتشدید لام بلط محمول خوانده اند من اگر چه
ناقص باشد نامه او بدست راست دهنده بیان کرد که چه سبب
کافرا از نامه بدست جب دهند و کفایت جل جلاله انکابیه کان فی انکابیه
بدستی که بود کافر در میان قوم خود داشت دمان ریستی و بهنوی خود
کار کردی و پروای شریعت نداشت و غم آخرت نبودش هر چه خواست
می کرد مال مردم می گرفت و خون ناحق می کرد و در راحت می بود

و مؤمن غمناک بود و فرمان بردار و ترپان از پروردگار ملک دنیا
 تن پرست از احوال ما غلام ملک عشق لایزال و دیگر کافر قیامت را
 منکر بود و چنانکه خبر کرد و گفت جل جلاله ان الله انزل من السماء
 کافور بلی بدستی که کافور دنیا گمان برده که هرگز باز نکرده یعنی می گفت که هرگز
 بعد از مرگ زنده نخواهد شد و هر چه می بینم چسب نخود بود و نصیب
 مؤمن آنست که از محمدان و مباهیان و از اهل بدعت و جرام
 خوار که هر چه یا بند بگیرند و بخورند دور باشید که ایشان در حقیقت
 منکران قیامت اند و بسیار وقت باشد که خود اسپید نام کرده بودند و گویند
 خمس مالها خلق از ان ما پست و همه دنیا کاپن فاطمه زهرا پست
 و اهل حق را دشمن میدانند و مریدی گیرند ای پسا ابیسی آدم روی پست
 بس بر دیتی نشاید داد و دیکت ای برادر خدمت شیخ محقق کن تا ایمان
 بیا دندی نبود بانه منظم ظاهر هم الرضی و باطن هم الکفر و این طایفه را مردکی
 گویند و مذمب باطل ایشان را هر کس نداند در وقت سلطان محمود غزنوی
 بسیار پیدا شده بودند سلطان ایشان را بر انداخت باز در زمان سلطان
 پیغمبر ماضی ظهور کردند شیخ الاسلام احمد جامی قدس الله روحه العزیز ایشان را
 شناخت و سلطان گفت تا سلطان ایشان را بر انداخت و حق تعالی
 از برای رد کردن و کشتن کافران که قیامت نخواهد بود پس کند یاد کرد که

این ربیله خان بد بصیر

احوال و اطوار بسیار بر آدمی خواهد که شست و در همه آن حق تعالی
 پنا بود بحال آدمی و قادر بر نند کردن او بر و قیامت بس گنت
 جل جلاله فلا بس نیست چنانکه کافری گوید که آمدن قیامت را منکر می شود
 ایشم بالشفق پس کند می خورم بحرمت شفق یعنی آن پرخمی که بعد از آفتاب
 ایدامی شود و قیل سپیدی است که بعد از پرخمی ایدامی شود و این
 روشن تر است و قیل هم روز ما مراد است و اللیل و ما و یسوق
 و بحرمت شب و بحرمت آنجه او را کرد کند از مخلوقات که در شب
 آرام گیرند الو یسوق کرد کردن و التمر اذا یسقی و بحرمت ماه چونکه
 جمع شود نوروی و تمام شود یعنی در ایام بعضی الا تساق بهم بر آید
 و تمام شدن لنگر کین چون بغم با خوانده شود یعنی اینست هر آینه
 بر نشیند شمار آینه اهر آینه طبع عن طبعی بر جالی بس جالی یعنی کردید
 از جالی بجالی یعنی بعد از زندگی بحال مردکی رسید و از بس مردن
 زنده شوید و بحرمت قیامت حاضر آید و چسب و کتاب پیمید
 و صراط را و دوزخ و درجات و منزلت و منزل او را بداند
 و بپیمید و ما را بهمه حالها قادر و علیم و بصیر داند و اگر کز کین بنتج با
 خوانده شود چنانکه قراءت ابن کثیر و حمزه و کسایی است لنگر کین
 و اول قراءت باقی قراءت است یعنی چنین باشد باین قراءه که بحرمت

این چیزها که تو ای محمد برای برآنها طبع از بر طبق یسری در شب
 معراج و امام فخرالدین رازی رحمه الله علیه در معالم مشکباین آیت
 کرده است بر حقیقت معراج رسول علیه السلام و در کتب کلامیه
 نیز مذکور است و امام فخر الکنت که در شب معراج رسول علیه السلام
 پست و مشت هزار پاله راه را قطع کرد و امام فخرالدین رازی در
 معالم رازی گفته است که این قطع میافت بهیچ در اندک مدت محال
 چنانکه علم تقلید پس معلوم شده است که آفتاب را چیم غلیم است که
 همچون صد و شصت و اند بار همچون کوه زمین است و در آن مقدار است که
 ایست تیز رود و در وقت دویدن قدم بنهد و بردارد مقدار هزار پاله
 راه را قطع کند و در آن حدیث که رسول علیه السلام از جبرئیل علیه
 وقت نماز شد گفت لا ونعم دیست بر حقیقت این سخن پس اگر
 بجزبات الوصیت هر دو پیغامبران این مقدار میافت راه یک شب
 قطع کند محال نباشد و پیش اولیا الله این ظاهر است چون ارواح
 ایشان از عروج می افتد از خواج طیندر سجاده نذی رحمه الله منقول است
 که معراج بسیار کردی در مجاپس خود و شمس العارفین سجاده نذی که حساب
 و قوف قرآن است رحمه الله کنت مرغ دلش ایشان را آنجا دارد از برای
 بسیار یاد میکند اگر تو خود را بدان که چستی و کبستی اشغال این چیزها را تو

پوشیده مانند کرمی دانی بجوز و لای مجوز خود ندانی تو که جوری یا مجوز
 جان جده علیها اینست و این کی بدانی من کیم در ره یقین اللهم
 نبینا علی تصدیق الانبیاء و ارزقنا احوال الاولیاء چون حضرت دجلال
 بیان کرد و حال آدمی را بس از آن پو کند یا ذکر و کافران کمز
 خود اترک نکردند و ایمان نیاوردند گفت جل جلاله بطریق استقام
 بروجه تعجب قائلیم لایکونون بس چه بوده است این کافران که ایمان
 نمی آرند با وجود جنین دلایل عظام و بقراده دوم یعنی لکر کس معنی
 این باشد که چه بوده است این کافران که ایمان نمی آرند معراج چهل
 علیه السلام و از آفری علیهم التوان لایسجدون وجه بوده است این
 کافران که خوانده می شود برایشان قرآن را هر بر زمین نمی نهند
 یعنی نمازی که دارند و اعتقاد احکام شریعت نمی کنند و قیامت
 منکرمی شوند و مصطفی علیه السلام چون این آیت را بر خواندی
 پیچیده کردی بل الذین کمز و ایکنزبون چنانکه کافران می گویند که
 قیامت نخواهد بود نیست بل که جنین است در وح کوی
 میدارند پیغامبران را و قدر آنرا و الله اعلم بما یوحون و خدای عزوجل
 و انما است بآنچه ایشان پنهان میدارند در دل خود و جمع می کنند
 در پیسنه الایضا نگاه داشتن جبری در و عایینی در طرف بعترتم

بعد از آنکه بس مرده ده ایش ترا بر طریق استوار و خبر کن ایش ترا
 بشکجه در دناک و جاد و اند در دوزخ إِنَّا الْكَافِرِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 لیکن کسانی که گرویده اند و عملهای نیک کرده اند و عملهای نیک کرده
لَنَمُوجُهُمْ فِي الْمَوْتِ مرا ایش ترا پست مزد هرگز کم نشود و با خبر رسید
الْمَن بَرِيءٌ مِّنْ ذُنُوبِهِ منت نهادن بستم آنکه از حقن الْوَسْمِ و ایش ترا و ایش ترا
 بحمت آسمان با برجهای حسنی و دوازده برج که حمل و ثور و جوزا پست
 و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و
 در هر سی روز از آفتاب یک برج را قطع کند یا سی و یک روز یا سی و دو
 یا پست و نه روز و در هر دو روز و چهل روز از روز ماه یک برج را قطع
 کند و آن پست و شش روز باشد و در دو شب ماه پوشیده کرد و
 آفتاب یک پال باید تا فلک را قطع کند و ماه در سی روز یا پست و
 فلک را قطع کند و این دلیل پست بر کمال قدرت آفریدگار و فضل
 از بر آن معنی سو کند یا ذکر یا آسمان با برجهای و بقول دیگر است که
 مراد است و الْيَوْمَ الْكَاذِبُونَ و بحمت روز و عده کرده شده که خواهد
 یعنی روز قیامت و شاید بحمت کواهی یعنی روز آینه که گواهی
 میدهند بر عملها و مشهور و بحمت حاضر آمده شده در وی یعنی روز جزا
 حاجیان و فرشتگان در وی حاضر شوند و غیر این نیز گفته اند و جواب

اند

قسم مقدار پست یعنی بحمت این چیزها که شکارنده کرده و خا سید شده اند
 مردن و قیل بحمت این چیزها که کافر از عذاب کرده و خواهد شد
 و قتل جواب اینست که قتل اصحاب الْأَعْدُو و بحمت این چیزها که باور
 که هست کرده شدند و از رحمت حق تعالی دور کرده شدند یا ران خندق
الْأَعْدُو و هو الخندق اصحاب اعدو و سپه کافر بودند که مؤمنان را عذاب
 می کردند که از دین باز کردند و این مؤمنان از دین خود برکن شدند
 یکی انطیا و پیش روی بود و دوم وی یوسف و دوازدهم یوسف و دوازدهم یوسف
 تفرغ مع بود در غار پس خندق عظیم کنده بودند که درازی وی چهل
 گز بود و پنهان و دوازده بود و بر آتش گزیده بودند و هر مؤمنی که از
 دین برکنشتی و برادران خندق انداختندی تا ما بیع ضرری بر مؤمنان
 رسیدی و در پست در اندندی و درین پوره مراد است که در پنج
 ایم موضع آن بود و جهود بود و آن مؤمنان بر دین عیسی بودند
 علیه السلام و آن ظالم جهود از حمیر بر زمین بخران رفت و مؤمنان را
 بسوخت و انجیل را بسوخت و سبب آن بود که مردی از مؤمنان
 و قوم عیسی علیه السلام در بخران افتاد در میان جهودان و بسیار از
 جهودان به برکت وی مسلمان شدند و بدین عیسی علیه السلام افتادند
 و این ملک جهود از آفر آمد و خندق عظیم کند و بر آتش کرد هر که از دین

ترپایی برنکشتی و برادر آتش انداختی و این پیش از رسول ما بود و علیهم
 بر که در آتش در آمدی ضرری بوی نرسیدی تا زنی آوردند و فرزندش را
 داشت خواست تا از دین برگردد از برای فرزندش فرزند نکستی
 ماند صبر کن که این آتش نیست همه کل در جاپست بتول و سب آن
 کپانی که در آتش انداختند و از ده هزار کس بودند و بتول کلی نشاد
 هزار کس بودند بعد از آن آتش زبانه زد و از خندق بیرون آمد و کرد
 کافران را گرفت و همه بسوخت و این قصه را قاضی عبدالصمد الغزنوی
 رحمه الله علیه در تفسیر خود آورده است و در تفسیر دیگر نیز مشهور است
 مطول ما مختصر کردیم و نصیب مؤمن اینست در بلاهای طاعان صبر کند
 و از دین پسیمانی برنگردد و جاکر طاعان نشود و از برای دنیا خدمت
 ایشان نکنند و توکل بر حق کنند و متابعت سید المرسلین کنند و بر اهل کم
 ثنائی غزنوی میگوید رحمه الله علیه **پسلمانان** پسیمانی پسیمانی
 و زین آیینی دینان **بیشمانی** بیشمانی از برای جهان پر دیو بر
 غولند و امت را که دانند که در جزایرام و جزینت که بانی شراب
 حکمت شرعی خورند اندر حرم دل که جزو مندر این دولت مونس کوبان یونانی
بیرند از جهان جانی کند و کند و موا **اید** از برای در چنین جهان فروداید پس
 پسازید از برای دام و کام چون مردان **جمال** نشش آدم را شتاب نپس شیطانی

مد کورت

قوله تعالى النار ذات الود بدل اشمال است از اخذ و دو معنی چنین بود که
 بهشت کرده شدند یا ران خندق که باران آتش زبانه زنده اند
 یعنی آتش بزرگ در خندق بود و انجساز که خندق کنده بودند و پر آتش
 کرده و مردم را عذاب می کردند بآن آتش یا آن آتش گفت ایشان را
 اذم علیها قوم و چون آن کافران بر کنار نشیمن گاه بودند و القود
 جمع القادح یعنی ممترا ن ایشان بر تختها نشیمن بودند و بر کمر آنها
 و کمران مردم را در آتش می انداختند و تم علی ما یفعلون بالموافقین بود
 و ایشان بر آنچه می کردند بر مؤمنان حاضر بودند و بر هم می کردند
 و شادمان می بودند بآن عذاب مؤمنان و ما نموا منهم الا ان
 یؤمنوا بالله العزیز الحمید و عیب نمی کردند آن کافران مؤمنان را
 یعنی عیبی نداشتند آن مؤمنان تا کافران عیب کنندشان مگر
 آنکه ایمان آورده بودند بخدای تعالی الذی که ملک السموات و الارض
 ان خدای که مروت است پادشاهی آسمانها و زمینها و الله علی کل
 شئ شهید و خدای تعالی بر همه چیز ماکو است و داناست بر همه چیز ماکو
 جزای کردار او بد بد نیکی و بدی را یعنی این کافران بر مؤمنان
 هیچ عداوتی و دشمنی نداشتند مگر باین جهت که ایشان ایمان آورده
 بودند بخدای تعالی که موصوفست بصفات کمال و منزله است از شعاع

دروال

یعنی می باید که همچون کس از دوست دارید که ایمان آورده اند بخدا
 و دشمنی نکنند برایشان نصیب مؤمن اینست که بدو پستان حق تعالی
 دشمنی نکند پس توانی باشی بدو چستی بر نزاع و بر چسب بر چستی
 بادم شیران تو بازی می کنی بر ملا یک ترک تازی میکنی حق تعالی کافرا
 پان کرد و گفت جل جلاله ان الذین قتلوا المؤمنين و المؤمنات بدستی که
 کسای عذاب کردند مردان مؤمن را و زنان مؤمنه را و در خندق
 انداختند ایشانرا لم یقربوا بس تو بهر که دند و از کفر و گناه باز
 فذلک عذاب جهنم پس مرا ایشانرا است عذاب و دوزخ و لهم عذاب ابدی
 و مرا این کافرا را بود عذاب آتش پیوزان در دنیا که هم از آن خندق
 آتش پروان آمد و ایشانرا بسوزخت تا همه خلق بدانند که آتش
 بعذابان خدای می پیوزد صفت مؤمنان کرد و گفت جل جلاله ان
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار بدستی که
 انگیانی که ایمان آورده اند و عملهای نیکو کرده اند ایشانرا باشد
 بو پستانها که می رود زیر درختان آن جویها ذلک الفوز الکبیر اینست
 رستگاری بزرگ یعنی آن مؤمنان که با آتش اخذ و دمر کردند ایشانرا
 بهشت جاودان و خلاص یافتن از عذاب ابدی ان بطش ربکم لشدید
 بدستی که گرفت خدای تو سخت است بطش که نفس بختی اند و پستی

بدستی که خدای آفرید خلق را بایر دیگر تازنده کند بعد از مردن و قیل
 کند کافرا را در دنیا و باز کرد و انداخته برایشان در آخرت و هو
 العذر الو دود و آن خدا نیست که یک آمرزنده مؤمنان است
 و دوست دارند و دوست و قیل آمرزنده عاصیان است و
 دوست دارند تو به کننده کاپست تا توانی دوست اورا است
 مؤمنانرا از بجائی که هلاک شوی و العرش المجید خداوند عرش
 بزرگ است هیچ چیز از مخلوقات از عرش بزرگتر نیست المجید
 امام حمزه و کسای المجید بکسیر دال خوانده اند و باقی قرابغم دال خوانده اند
 فعال لایزید کننده است هر چه خواهد هر که خواهد بدید آنچه خواهد
 نصیب تو اینست که چسب نبری و راضی باشی بهست الهی بهست
 پیام بین هیچ مکو و حج کابری شود جو که در می جی همل ایک حدیث
 الجود بدستی که آمد بنو چنین لشکرهای فرعون و ثمودیان بودند که
 ایشانرا نیست کردیم عذاب بزرگ کافران این است را نیز هلاک
 خواهیم کرد بل الذین کفروا فی تکذیب بل کانی که کافر شده اند و انکار
 آن عذابها را با وجود آنکه میدانند و مکار بهی کنند و ایمان نمی آرند
 بر آن که نامه الهی است و اقمین و را اقم خط و خدای دانا است بحال
 این کافران و توانا است هلاک کردن ایشان و از بس و از پیشان

محیط است یعنی کرد اگر دایش از کفر است که شود اندک ریخت از غدا
 بل مؤثر آن بخند نه خاست که کافران می گویند که قرآن شهرت و بخت
 و سخن محمد است علیه السلام بل که چنین است که قرآن بزرگ است
 بی لوح محفوظ و سخن خدا است و در لوح محفوظ نبشته شده است از غیر و بی
 یک حرف در وی کسی زیاد شواهد کرد و کم نیز عبد الله بن عباس رضی الله عنه
 گفت که در اقل لوح نبشته است لا اله الا الله و هذه لا شریک له و ینه الامام
 و محمد عبده و رسول الله و صدق و عده و سوله او لله الجنة و عبد الله
 گفت لوح از یک دانه امر و ایدینید است درازی وی بخون از آسمان
 تا زمین پهنای وی از شرق تا غرب کرانه های وی مرصع کرده شده
 بجواهر و غلاف او از یاقوت برنج است تلم او از نور است و
 در لوح در لوح است و لوح کاشده کی است بالای آسمان منعم امام باقر
 محفوظ بضم ظاهر خوانده است و باقی قرا بجز الطاء خوانده بسم الله الرحمن الرحیم
 و آسمان بحر است آسمان و الطارق و بحر است عمیق کارکان که شب دیدارند
 و بروز ناپیدا شوند اطروق شب آمدن و ما اذ یک ما الطارق النجم است
 وجه دانی تو ای محمد که بدست طارق حق تعالی بیان کرد و گفت بسیار کان
 روشن و تابان است و قیل مراد از طارق آن ستاره ایست که شب
 برود و جنبی را برزند تا بر آسمان شواهد بر آمدن و بقول بعضی زمل مراد است

و بقول بعضی پروین مراد است و جواب قسم اینست که آن کل نفس
 لا علیها حافظ امام عاصم و ابن عامر و به شدید لا خوانده اند و این
 کلمه را نمی است و لا یعنی الا است و معنی چنین بود که بحر است آسمان
 و ستارگان تابان که شب پیدا آیند یا بحر است ستاره شب آیند
 نیست هیچ شیئی مگر بروی که نگاه بانی از حق تعالی و باقی قرا تخفیف
 لا خوانده اند و مارا دیده است و آن مخففه است از آن ثقیله ای اند
 و الضمیر ایشان و معنی چنین بود که بحر است آسمان و ستارگان که
 بر پستی که هر شیئی را به است بر آینه نگاه بانی از حق تعالی بقول بعضی آن
 نگاه بانان فرشتگانند که اعمال بندگان را بنویسند از نیکی و بدی باقی
 جزا آن به بنده کان برپا نند و بقول بعضی فرشتگانند که مؤمن را
 نگاه میدارند از بلا و از دیوان جهان که در حدیث آمده است که
 هر مؤمنی صد و شصت فرشته موکل است که ویرا نگاه میدارند
 از دیوان جهان که شبیه پسر را نگاه داشته می شود از کس نگاه
 میدارند تا غایتی که متدیر شده چون تعدیر پسر اید نگاه ندارند
 فلیس الا یسان بس بگرد آدمی هم خلقی از به آفریده شده است
 باز بیان کرد و گفت جل جلاله خلقی می آید از حق آفریده شده است از
 آب ریخته در رحم مادرش تخم من بین الصلابة والتراب که پسر وی می آید

آن آب از پشت پدر و از میان استخوانهای پینه مادر که میان دو پشت
 التراب جمع التریبه چون حضرت حق تعالی خواهد که فرزندی پیدا شود
 و قوت بهنوه مردوزن را برابر انگیزد تا با هم جمع آیند و از پشت پدر
 و پینه مادر آبی جدا شود هر دو بهم پامیزند و در حدیث آمده است که
 جهل روز نطفه باشد و جهل روز خون بسته بود و جهل روز گوشت باره
 همچون گوشت خاییده بعد از آن فرشته را حق تعالی بفرستد در درون
 شکم مادر تا چهار حکم را بنویسد که درش را که به خواهد کرد و اجاش را که
 چند بزند و روزیش را که چند بخورد و بنویسد که یک بخت است یا بخت
 بعد از آن روح را در وی در اندازد تا زنده شود نصیب تو اینست که
 برانی اول خود را که به بودی و از به شدی اولت آب کنده و آخرت
 خاک پر کنده بس منکر مباش که شوی زنده چنانکه گوشت خدای بنده
 از علی رجعه نما در بدستی که خدای تعالی که آفریدش اول بر باز کرد
 آدمی هر آینه توانا نیست یوم یسری در روزی که آشکارا کرده شود
 کارهای پنهان را من قوة و لا ما جریس باشد مرین کافر اسبیج
 قوی و یاری کننده بیک تول مراد ازین کارهای پنهان و مضمایب
 چون غار و روزه و غسل جنابت و غیر آنکه بیامت اینها را آشکارا بازند
 که کوده است در حدیث است که رسول گفت عیسی سلام که بهر چه است که

بهر چه است که هر که او را بجای آرد و ترک نکند ولی حق تعالی باشد
 غار و روزه و غسل از جنابت و بقول دیگر کنان پنهان و مکر باو
 چنانکه ازین قبیل بود و الشیاء ذات الرفع بحمت آسمان با باران
 و الارض ذات الصبر و بحمت زمین با شکافش که بشکافد بکافه
 از قول فضل بدستی که قرآن هر آینه سخن خدای است جدا کننده
 میان حق و باطل و ما هو بالذکر و نیست این قرآن سخن پرموده
 و سخن آدمیان اینهم یکیند و آن یکیند بدستی که این کافران مکر مکر
 می کنند بتو ای محمد تا بتو رنجی برسانند و آنگاه که او من جزای مکر
 ایشان را می دم در دنیا و آخرت صبر کن تو ای محمد در جای کافران
 نصیب تو اینست که در مکر دشمنان و چسبیدان صبر کنی و بقول
 بحق کنی و من یتوکل علی الله فهو حسبه آنرا که تو ای خدای عزیز
 هرگز و آنرا که تو ای جبار و بخارنده شد فمن الکافرین امثلهم
روید بس مهلت و فرصت ده ای محمد این کافران را اندک مدتی
 روزی چند زمان ده ایشان را و تجلیل کن در دعا کردن برایشان
 که نایشان را ملاک خواهیم کردن نصیب در ویش اینست که تا تواند
 و جای بد کنند بر دشمنان خود و محبت و عداوت را از حق پنداریم
 الرحمن الرحیم بیچ انهم یک الالهی پاک ی دکن ای محمد خدای خود را که بر

زهر بر و استیلانه بکمان و بتول بیاکی یادکن نام پروردگار خود را و
و بتول دیکو بگو سبحان ربی الاعلی بس فرمود رسول علیه السلام که
در سجود بگو سبحان ربی الاعلی و چون این آیت آمد که تسبیح یک
العیظم فرمود که در رکوع بگو سبحان ربی العظیم معلوم شد که تسبیح اسم زاید
الذی خلق فی ثلثی آن خدای که آفرید چیزها را بس راست گردید غلغله را
چنانکه خواست آدمی را بشکل دیگر و آب را بشکل دیگر مرکب را بکلی
بایست آفرید الذی قدر قدری آن خدای که اندازه کرد روزها را و غیر اینها
بس راه خود طلب کردن هر چیز را با نجه می بایست و راه نمود بجا
کردن او و الهامات الهی مراپ نرا و حیوانات را در طلب کردن دارا
و غذا با حکمت بزرگ است در کشف و کواشی آورده که چون مارانی
کور شود الهام دهد حق تعالی ویرا که برک باد یا نرا در چشم باله بینا شود
امام حمزه و کبابی تخفیف خوانده اند و باقی قرا قدر بشدید خوانده اند
الذی اخرج المرعى فجعل غناء احوی آن خدای که پیرون آورد چراگاه سبز
و تازه و پر کل و ریاحین بس کرد اندیش خشک و ریزه ریزه از بر آبی آن
شما پیروز حضرت علیها اماده کرد تا شکر گویند در زیستان از خشک و نفع
گیرند تا زیستان از سبز او و از برای شما نیز بهشتی و دوزخی بیافرید
جلاله پس یک هر آینه قرآن خوان کردیم ترا و قیل هر آینه خوانا کرد اندیم

۸۷۷
ترا غنا پیشی بس فراموش مکن اَلَا مَکْرَ اَنَّا که خدای تعالی فرمود
که پنخ کند پس تو فراموش کن انرا و نلف و معنی چون پنبه شود
فراموش شود انرا یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ یَخْفِی بدرستی که خدای تعالی میداند
پنهان و آشکارا را بس آنچه خواهد نسیخ کند و بر تو فراموش گرداند
خو که او هست و انا بمصلح خلق هر چه را خواهد نسیخ کند و نیسیر
لنیسیر و ایاپان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از دین آنچه آسانتر باشد
نکاه داریم و آنچه دشوار بود نسیخ کنیم مذکر بس و عطف کوی توان داشت
اِنَّ نَعْتَ اَلَّذِی کَرِی اگر سپود دارد و پند و عطف و اگر سپود ندارد و سبزا
و اهل ایمان را سپود دارد و کافران را الزام تحت باشد نصیب عالم
جانی اینست که و عطف بگوید اگر چه فایستاز و حیل که انرا سخت آید
و نفع بگیرند ازین آیت و اینست می شود که و عطف و نصیحت را بهیچ وجه
ترک شوان کرد و تقدیر ان نعمت الموعظ او لم نسیخ بکذا فی خبر
بعده بیان کرد که اگر سپود میدارد و اگر سپود نمی دارد و گفت جل جلاله
پسند که من بخش هر آینه پند کرد و عطف هر که خدای بر سپد و بجهنها اَلَا
شَقِی الذِی یَعْلَمُ اَنَّا رَاکِبِی و دور شود از و عطف و پند را قبول نگیرد
بد بختی که در آید در آتش بزرگتر که بشمار بار ازین آتش دنیا زیادت
در کرمی ثم لایعوت فیها و لایحی بس ان بد بخت در دوزخ غیر ناصلا شود

از عذاب و نرسیدن به پستی که در وی آسایش بود یعنی از پنجمی عذاب
 وی جهان باشد که وقت مردن و جان کشدن چنانکه بیمار را در وقت
 می گویند که نه زنده است و نه مرده نیست تو اینست ازین آیت که
 وعظ و اعطاز او محبت نامهان خدای را ترک نکنی و از تنگنویزی
 پس بر کس باشد که از رفتن بوعظ چاره دارد و دشمنی کند بواعظان
 فاما حافظ ایشان حق تعالی است آن دشمنی ایشان بیج زبان ندارد
 بلکه ویرایان دارد چراغی را که ایزد بر سر او زد هر کس بی کند
 ریشش پیروز بی فرمانا که بی فرمانی کرده اند یا ذکر و عذاب
 ایشان را نیز یا ذکر و عذاب فرمان برداران را یا ذکر و گفت جل
 قد افلح من تذکی بدیستی که بیک بخت شد و خلاص یافت از عذاب
 آنکه وعظ را قبول کرد و پاک شد از گناه و کفر و ذکر ابریم ربه فاضلی
 و خدای تعالی یا ذکر و نام او را گرفت و نماز گذارد یعنی الله اکبر
 و خدای تعالی را به بزرگی یاد و نماز گذارد و امیر المؤمنین علی رضی الله
 عنه گفت در چنگاری یافت آنکه صدقه فطر را داد در اول روز عید
 فطر و تکبیرات نماز عید گفت و نماز عید گذارد در کشف آورده است که
 امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه گفت باک ندارم در نامه اخوند همین آیت
 یا جمیع من تزیی چون صدقه فطر و نماز عید را با تکبیر باجای آوردم

مرا همین بس است بخاطر این فقره می آید که درین آیت اشارت
 بنماز پسوکل اول توبه است و ترکیه انفس است باذات صفات فیه
 و اکتب صفات حمیده دوم مداومت بدگر لسانی و قلبی و روحی
 و پیری بس رسیدن بمشاهدات قد افلح من تزی اشارت با قول است
 و ذکر ابریم ربه اشارت بدوم فصلی بسم چون صلوة معراج مؤمن است
 و قره عینی من الصلوة اشارت بدین است والله اعلم بل تواترون
 الحیوة الدنیا ابو عمر یا غایب خوانده است و باقی قرائت اخطاب
 معنی چنین است که شاگردان بدی گزینیت زندگانی نزد دیگر
 یعنی دنیا را بر آخرت و وعظ و پذیرا قبول نمی کنند از قرآن و اهل
 قرآن و الاخرة خیر و ابی و حال اینست که آخرت بهتر است از دنیا
 و باقی تر هر که مؤمن بود این را دانند بدانکه حق تعالی پان کرد سب
 گذار و سب قبول نکردن حق دوستی دنیا است و جاه و سلطنت قال الخ
 علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة بسیار از کسان باشند مرکز بوعظ
 می عرض نیایند و بسیار بودند ترک ندهند عز غنا و سلطنت پر بخت
فقد و نفا و مپسنت جانب می کشد ان هذا من العن الاولی و العن الاخر
 و موسی بدیستی که آنچو درین پیوره یا ذکر دیم از وعده و دلایل توحید
 و غیر آن باشند است در کتابهای پیشین که آن کتاب برایم و موسی است

علیه السلام بنعم الله الرحمن الرحیم سَلِّ اَیْکَ حَدِیْثِ الْاَنْبِیَاءِ بِرَبِّیْ
اَنْ تَرَا اِیَّیَّیْ مُحَمَّدٌ قِیَامَتِ که فرو پوشنده اوست مرسمه چیزها را قبول
 دیگر غاشیه نام دوزخ اوست که فرو پوشنده اوست همه کافران را
 حق تعالی قیامت را در قرآن هزار جایا ذکرده اوست تا خلق بترسند
وَجَوْهَ یَوْمَئِذٍ عَاصِفٌ رَّوِیْهَا باشد در آن روز ترپان و خوار و ذلیل
 از ترس قیامت عَاصِفٌ کارکننده ناصبه رنج پسندنده باشد در دوزخ
 و کارشان این باشد که فرمایندشان تا بر صعو و باغله و زنجیرها
 برانند تا ز پند از نوزشان و صعو و کوی اوست از آتش دوزخ
 و ایشان کپالی باشند که در دنیا کارها کرده باشند و رنجها دیده
 اما از برای خدای نباشد تَصَلَّیْ مارا جامیه در این آتشی را که بخت کرم
 باشد در حدیث اوست که دوزخ را پس هزار پال تا فتنند تا پیاپی
 و همچنان پیاپی است و ابو عمر و ابو بکر تَصَلَّیْ بلفظ مجهول خوانده اند یعنی
 در آورده شود تَصَلَّیْ عین آیه آب داده شوند در دوزخ از حمله
 کرم که کرمی دی بخاجتی رسیده باشد که از وی کرم تر نباشد لَیْسَ لَکُمْ
اَلْاَمِنْ صریح باشد مر آن دوزخ را در دوزخ خوردنی مگر از خاک
 که زهر دارد و قیل درختی اوست در دوزخ یعنی زقوم و لایقین فربه
 نهند و لایقین بِیْ جوج و پسوندند از دو کنایت نهند از کرسکی در خوردن

دی نفعی نباشد چون صفت دوزخیان کرد صفت بهشتیان
 نیز کرد و گوشت جل جلاله و جوه یَوْمَئِذٍ رویهها باشد در آن
 تازه از اثر نعمت پسندها را صِفَتُهُ از برای کوشیدن و عمل نیک
 کردن در دنیا خشنود باشند و همچون ماه سب چهارده باشند
فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بهشت بلند باشند لا یسمع فیها لایحیه نشنوی
 در آن بهشت بخت بی معنی و پهلوده و باطل در بهشت حرکت
 اوست و حمد و ثنا گفته شود فیها عین جاریه در آن بهشت چشمه
 آب روان باشد و مراد اینجا چشمهها روان بسیار است فیها پر
مَرْفُوعَةٌ در بهشت باشد تختها و آراسته باشد اگر از بالای آن
 جبری پیغند صد پال باید تا پایان او برسد و در حدیث آمده است
اِنَّ الْمُتَجَافِیْنَ فِی اللّهِ تعالی لَیْ عرفت یَنْظُرُ ایهم اهل الجنة کما یُنظر اهل الدنیا
 الی الکواکب ایما یعنی کپالی که پیکد یکد و سستی دارند از برای
 خدای تعالی در دنیا هر این در جا بهای بلند باشند که نظر کنند بایشان
 اهل بهشت چنانکه اهل دنیا ستارگان را می بینند و چون اهل بهشت
 تا بر بالای آن تختها بر آیند سست شود و باز بلند کرد و اَلْاَوَّابُ
مَرْفُوعَةٌ و در بهشت کوزها باشند و دسپته نهاد پر از شراب که
 جوی بهشت بشمار ستارگان از جواهر نهند یعنی بعضی از زر و بعضی

و غیر آن و غارق مصروفه و نیم باشند انداخته شده پهلوی یکدیگر
صف صف نهاده و ذراتی منبثه و شاد در آنها یعنی قابلهای بسیار
باشد در بهشت کسرت ده شده و قیل نهالینها غل انداخته شده در منازل
بهشتیان چون تختهای بهشت را در پهلوی علیه السلام بیان کرد کافران
گفتند چون بر آید برین تختهای بلند حق تعالی این آیت فرستاد
افلا یظنون الی الابل کیف خلقت ابلن نکرند بستران که چگونه آفریده
شده است چون خواهند که پیوار شوند بپست شوند بار بلند شوند
و چنین منفعتهای آفریده حق تعالی در بستران و الی ابل و کیف خلقت جبراً
نی نکرند بر آسمان که چگونه بلند کرده شده است چون خیمه آفریده
لیستون و در وی عجایب بسیار آفریده و الی الجبال کیف خلقت جبراً
نی نکرند بگو با چگونه ایستاده کرده شده است و چنین منفعتهای
در نهاده شده است و الی الارض کیف خلقت و جبرانی نکرند
بر زمین که چنین هزار عجایب قدرت در وی آفریده شده است آن
خدای که قادر است بر آفریدن این چیزها قادر است بر آفریدن
دورخ و بهشت و نعمتهای وی چنانکه خبر کرد و جل جلاله در اول این سوره
نذکر انما انت مذکور پس توای محمد بنده و هراتینه تو بنده است علیهم
السلام و نیستی تو بر کسی شسته شد برین کافران تا ایش از ایشتم فرماید

بایان آوردن و این آیت پیونج است بابت سیف یعنی فاقموا
المشرکین و قیل مهنی اینست که تو مجبور نیستی برین که راه را پست را
در ایشان خلق کنی و پیدا کنی انک لا تمدی من اجبت تو راه
و و غلط بگوی و پندیده تا کرا بپساعت مساعت کند حق را قبول
کند و تا کرا بی پسادنی برین دارد که قبول نکند و بنی علیه السلام
دشمن گیرد ای بسا معشوق کایدنا شناخت پیش بر بختی نداند
عشق باخت این غلط دیده را جرمان بپست وین قلب را
پیدا التفات دیده دل پست پس الاصبین چون قلم در دست
کاتب ای حسین جز نیار و جز تفریح را نیست زین قلب هم قلم
آگاه نیست ای قلم نکر که اجلا نیست که میان اصبعین
کیست قال البی صلی الله علیه و سلم تلوب العارین بین الاصبین
من اصابع الرحمن یلکها کیف یشاء الا ان من تولى و کفر فیه بد الله العذاب
الا کبر لیکن انکس که بر کرد و از ایمان و کافر شود بس عذاب کند
ویرا خدای تعالی عذابی بزرگ هستی در دنیا و آخرت باین تقدیر
ایستنا منتطح باشد و اگر ایستنا متصل بود و دهنی میگوید
انک تر پند ده قوم خود را که بود دارد پندایش از آنکه کسی را که کافر
شود که او را پند ندارد و دیگر مین ایست که تو مبط نیستی بر ایشان

مگر بر کسی که روی بگرداند از ایمان آوردن ان الینا یا هم یرثکم
 بایست بازگشتن ایشان ثم ان علینا حسابکم بس برایت شمار
 کردن ایشان و جزا دادن ایشان ماجرای کردارهای ایشان
 بدیم تو ای محمد برپایان ایشان شریعت را تا بجهت باشد ترا ایشان
بسم الله الرحمن الرحیم و آنچه بحکمت سپیده دم که وقت روشن است
 از میان تاریکی شب و این دلیل بزرگست و ظاهر برستی حق تعالی
 و بر قدرت و علم و جبر و نشر و بقول عبدالله عباس مراد از فجر نماز
 بانداد است و بقول بعضی مراد از سپیده دم اول ماه ذی الحجه
 و لیالی حجرت و بجزمت شبهای ده یعنی ده ماه ذی الحجه که ده حاجت
 و بقول بعضی ده اول رمضان است و الشفع و بجزمت جنت یعنی
 روز عید قربان است و الوتر و بجزمت طاق بقول بعضی مراد از شفیع
 آفریده شده است و از وتر آفریده کار است و غیر این نیز گفته اند
 امام حمز و کسایی و الوتر بکسر و او خوانده اند و باقی قرآن پنج میخوانند
واللیل او ای پسر و بجزمت شب جو که روز شود در وی بقول بعضی مراد
 ازین شب آن شب است که حاجیان در وی از عرفات بمنزله نروند
 و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم محذوف است ای یعنبن یعنی محبت
 این چیزها که یاد کردیم هر آینه عذاب کرده شود و کافران را هر آینه آتیه

یعنبن مل فی ذلک قسم الذی یحذر یست درین چیزها که یاد کرده شد
 پس کند بزرگ مرگسی را که با عقل است یعنی عاقلان دانند که پس کنند
 بزرگ است باین ایشاء که مظهر عجایب قدرت و بدایع حکمت اند
 و این عاقلان انبیاء و اولیاء الله اند که دیده دل ایشان بنور الله
 منور است و بواسطه اشیا پیش ایشان مصور است هر ماه پسند
 بدین معنی باریست روی ناشسته نه پسند روی جور لاصلو
الا بالظهور الم ترکیت فعل بک بجا دانی که جکرده است
 خدا ای تو بکافران پیشین یعنی میدانی که چگونه بکافران که در حق تعالی
 عباد یا ترا که ایشا ترا ارم نام بود و ایشان دو عباد بوده اند عباد
 اول پسر عوص بن ارم این سام ابن نوح بود و وی از قوم مو بود
 و عباد پسین را دو پسر بود نام یکی شداد و نام دیگر شدید و
 ایشان قوم هود و صالح بودند و قبیل ارم نام پستانی بود که
 شداد بنا کرده بود فعلی الاول ارم عطف بیان لغای و علی الشایع
 المعنای محذوف ای بجا صاحب ارم ذات الی و الی که آن ارم بود
 بوستان شداد با پستوها و عمارتها بود که لم یخلق مثلها فی البعاد که
 آفریده نشده است مانند آن در شده و قبیل عادیان دراز بالا بودند
 که قامت هر یک منصفه کن بود شداد بن عاد را نه صد سال بود آن ملعون

ان ملعون و ملعون خدای کرد و عمر روی زمین را بگرفت و بیست
در پیمان عدل مدت شش صد سال چون تمام شد خواست تا بمشکوه
خود در آید در آن بهشت که مثل او کسی ندیده بود و صفت آن
که کتابها کرده شده است چون نزدیک رسید حق تعالی همه ایشان را
بیک آواز که از آسمان آمد هلاک و مژده و نه پنی و نه دانی که چگونه
هلاک کرد خدای تعالی نمود و یازده که قوم صالح بپایم بود و ندیدند
الذین جابوا القحط بالو و آنا که بریدند پسندار او که شکها و غارها چنان
از سنگ بریده در موضعی که از اوادی القوی نامست دو هزار بار
هزار و منصف کوشش است کنده بودند در کوه با طاقها و رواقها
همه را حق تعالی هلاک کرد چون اشتهر صالح را گشتند و فرعون
و قی الا و تاد و نه پنی و نه دانی که چه کرد خدای تو فرعون که با آنها
بود بقول عبدالله عباس مراد ازین میمها آنست که لشکر بسیار
داشت و ایشانرا خیمها بود که میمها استوار کردند و هلاک کردند
چنانکه علماء روایت کردند که فرعون را خزینه داری بود جزئیل علم
ایمان آورده بود و بموسی علیه السلام پنهان از فرعون و فریش
فرعون بود و زن وی مشاطه دختر فرعون بود و این زن نیز
ایمان آورده بود بموسی علیه السلام دختر فرعون و آنست

و به پیش فرعون گفت و فرعون آن زن را گشت از اسلام برگرد
برگشت آن زن را فرمود تا چهار دست و پای او را بچنها دهند
و مرد پس وی ایسیه خاتون نیز ایمان آورده بود او را نیز باین
نوع عذاب کرد و او از ایمان برگشت الذین طغوا فلیک و آنا که
بی فرمانی که دند حق تعالی را در شهر با گزند و ایدها انفسا و بسیار
کردند در شهر با تباهی را یعنی کنایان نصب علیهم ربک پیوست
عذاب بس ریخت خدای تو بر ایشان تا زیاده اشکنج را امام پیری
گفت یعنی هر یکی را دیگر کونه عذاب کرد و عادیان را با و نمود و نا
بیانک آواز و فرعونیا را بغرق کردن در آب این ربک لب المرصاد
هر آینه پروردگار تو هر آینه بر مرصاد است المرصاد راه گذرو
قیل راه تنگ که گذر بروی باشد یعنی خدای تعالی می پند و میداند
و می شنود هر چه بر خلق میرود و هر چه کنند بروی پوشیده نیست
در دنیا و آخرت کافران عذاب کند و هیچ کس از و پنهان نماند
و قیل فرشتگان خدای تعالی بر صراط اند با کرزما و ابنور ما و بر صراط
همت جای به پسند اقل از تو حمید و ایمان دوم از نماز بیستم
از زکوة چهارم از روزه پنجم از صله اجم ششم از طهارت و غسل سیم
از حق های پروردگار چون ازین همه فارغ شوند و جواب بصواب

گویند

به بهشت روند و اگر نی بدو بخ افند نمود با همه من دکن چون حال
کافران گذشته را پسان کرد و عذاب ایشان را یاد از عبادت
ناپسندیده ایشان خبر کرد که در غمها شکر نگفتند و ایمان نیاوردند
و در بلاها صبر نکردند با وجود آنکه حق تعالی دانا پست و پندایت
که آن ربکباب المرصاد اشارت بآنست که باز از حال کافران این
امت خبر کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا الْاَشْجَانُ اِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ
اَمَّا اَنْ كَافِرَانِ مَعِينِ يَاعْتَدُ كَافِرَانِ جَوْنَ بَارِئِشِ پروردگار او
ناگفته بس نیکی کند یا و بال و فرزند و نعمت و بنار و نعت پرورش
مقبول ربی اگر من بس این کافر بگوید پروردگار من بمن نیکی کرد
و عزت و حرمت خود باین پند که حق تعالی ویرا مال داد و خوش
وقت کردش بنعمتها و اما اِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ و اما چون آزمایدش فقیر علیه
رِزْقَهُ بس نیکی کند بروی روزیش را فَيَقُولُ رَبِّي اَمَّا نِي بس بگوید مرا
خدای من خوار کرد کم شدن روزی را پسب خواری خود داند
تقصود کافران دنیا همین است که عزت و حرمت بمال داند
و خواری و مذلت بفقیری داند فَاَمَّا مَوْءُودُ من عزت و حرمت بتوفیق
ایمان و طاعت و تقوی می پسند و خواری و مذلت بمعصیت و کفر
و حرام می پسند حق تعالی فرمود اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰىكُمْ و گفت که

۸۹۸
اعلمکم و اعلمکم حق سبحانه و تعالی بزرگان این اعتقاد را در کرد
و گفت كَلَّا بَا زَايَسْتَدِ این کافران اعتقاد باین جنایت است
ایشان اعتقاد کرده اند که جنس اینست لَا تُكْفِرُ مَوْنُ الْيَتِيمِ
نیکی نمی کنید بر یتیمان و این دلیل بد بختی و خواری ایشانست
تا آخر همین بدان و الله اعلم کافران یتیمان را میراث نمی داند
وَلَا تُجْزَوْنَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ و یکدیگر را نمی فرمودند بطعام
دادن که ای و خود نیز نمی دادند وَمَا كَلَوْنَ التَّرَاثِ اَهْلًا اما
می خورد میراث را خوردنی فراخ و پس و بهر چه می باید بخورید
و فرق نمی کنید میان حلال و حرام کو یار دنیا حرام نیست
مال خود را و مال دیگر را می خوردید و هیچ نمی خوردید کمتر از پستوران
نباشید پستور علت را بوی میکند آنچه نافع است می خورد و دیگر
نی و تجبونی المال جبا جَاهِدُوا و دوست میدارید مال را و دوست داشتی
بسیار حلال باشد یا حرام همه را کردی کنید از مکر مون تا تجبور
بتاء خطاب خوانده شد است و بیا غیبت نیز خوانده شده است
بدانکه بیشتر مردم این زمانه حرام میخورند کلاً نه جنایت که شما
میگوید مال یتیم را می خوردید و از حرام پر میزدی کنید باز استید
ازین اِذَا كُنْتَ اِلَازِضْ دَكَا و کافران کوفته شود زمین را گوتی

یعنی جنبانیده شود جنبانیدن بخت تاسوار شود و در وی هیچ کوی
 و بلندنی نماند و جای رنگ و پاید فرمان بر خلق زنده شوند و جزا داد
 شوند و الملک صفا و بیایند در شکنان در حالتی که صفت
 باشند کرد اگر او میان را و پریا زاکر فتنه و جی یومیند بجهنم
 و آورده شود و در آن روز منتا و هزار هزار بروی نهاده
 باشند هر ماری بدست متنا و هزار فرشته باشند و مرد و زرخ را
 آواز غزیدن باشند ابو سعید خدری روایت کرد که چون این آیت
 آمد که و جی یومیند بجهنم تا آخر رکعت روی مصطفی علیه السلام متغیر شد
 که هر که جنبان شده بود امیر المؤمنین علیه السلام ایشا زاکر گرفت و گفت
 یا رسول الله چه حالت است رسول علیه السلام این آیت را بخواند
 که جبرئیل آمد و خبر کرد از حال قیامت یوم یبدل الارض در آن روز
 پسند کرد آدمی وانی له آنگه گوی و چه بود دارد آدمی را پسند گرفت
 در آن روز در دنیا پسند گرفت و گناه را ترک نکرد یومیند الشانی بدل
 من الاقول و سما بدل من اذا دکت الارض و جواب اذا دکت یبدل
 یقول یا یسینی قد مت حیوانی بکوی در قیامت ای کاشکی من پیشانی
 در دنیا ایمان و طاعت از بهر خود یومیند لایعذب عذابا بعد و لایؤتی
 و ثاقه احد بکسر ذال و ثاقه است یعنی یعذب و یوثن پنج هر دو

و نیز قرات است الاول یعنی جان باشد که در آن روز عذاب نکند
 چون عذاب خدای تعالی هیچ کس و بند نکند چون بند کردن او
 هیچ کس و بقرات دوم معنی چنین باشد که عذاب کرده نشود
 چون عذاب کا فر هیچ کس را و بند نهاده نشود هیچ کس را چون
 بند کا فر یعنی در قیامت عذاب و بند کا فر جان بود که در دنیا
 و آخرت هیچ کس نبوده باشد و نخواهد بود یا ایها الناس انظروا
آیة لی ربکم راضیه مرصیه گفته شود هر مؤمن را در وقت مردن
 و قیل در وقت زنده شدن بقیامت ای پیش آرمیده بایمان
 و طاعت باز کرد به پروردگار خود یعنی بر حمت او خوشنود و توارید
 و خدای از تو خوشنود فادعی فی عبادی و ادعی فی عبادی و در ای
 در بهشت جاودان من عباد الله عمر روایت کرده است که چون مؤمن
 اجل رسید و فرشته بیایند بر سر بالین او و بگویند که ای جان آری
 بحق و ایمان و طاعت پیرون آتی نعمت و آسایش از تو خدای راضی
 جان او بشادی پیرون آید و عالم از نور او منور شود و خوشگن
 از آسمان نظاره کنند و در پای آسمان از بکشایند و این مؤمن را
 آمرزش خواهد آمد فرمان آید تا جان مؤمن حق تعالی سجد کند فرمان
 میکائیل را تا آن جان را بنزد یک جانهای مؤمنان بر د و کور را

بسیار در این میان
 بنده جان من

بروی فرخ
 سر و دست

تا راحت و آسایش بجای آورد و لکن چیزی از قرآن خوانده باشد
نور او آن کور او را منور گرداند و خوش بختی چون کسی که نور او
نور و چون اجل کا فر رسد و فرشتگان بیایند بر پیر بالین وی
و بگویند ای نفس پلید پروان ای از تن پلید جندب در دناک دنیا
از تو ارضی نیست بسم الله الرحمن الرحیم لا اقیم هذا البلد بعضی میگویند
کلمه لا ازیاد است و معنی جنان میشود که بگویند یا میگویند
باین شهر که بعضی محرم است و بعضی میگویند لا ازیاد نیست و معنی
جنان است که لا نیست چنانکه کافران میگویند که ما را رخ و محنت
نخواهد بود اقیم هذا البلد محرم است که دانت جل هذا البلد و حال اینست
تو جلای دین شهر یعنی ترا و است که درین شهر جنگ کنی بکافران
و بجنگی سرگراخواهی از ایشان و غیر تر این روان نیست و ترا دوست
در یک پیامت از روز فتح مکه باشد و والد و ما و کد نجرمت پدر محرم
فرزندان که بزرایند مراد است و فرزندان و بقول مراد ابراهیم است
و فرزندان او و بقول دیگر هر فرزند و بدر که باشد نقد خلعت الایمان
نی کبد بدستی که آفریدیم آدمی را در بختی و ریختی یعنی آفریدیم او را با ریختن
دنیا و آخرت بکشد و قیل آفریدیم آدمی را را است بالا مراد ازین بیان
بقول بعضی همه آدمی نیست و بقول دیگر آدم است و بقول امام متقی

۱۲۰
مراد ازین ایشان کافر معین است که در قریش مشهور بود بقوت و زور
و دشمن رسول بود و عیبه اسلام نام کلمه بوده است آنچه
پندارد آن کافر که کلمه است آن لن یقدر علیه احد که هرگز نتواند
بر وی هیچ کس یعنی کمان می بود که خدای تعالی بروی قادی است
و در اهلان نخواهد کرد و درین کمان بود که ناکاه در دشمنش پیدا شد
و در خاک غنیمتین گرفت وی گفت کشت مرا خدای محمد یوم کوبید
اهلک ما لا یلد نیست که دم بین خرج کردم در دشمنی محمد مال بسیار
و دروغ می گفت چون وی فخر بود حق تعالی بروی رد کرد و گفت عیبه
ایچسب ان لم یره احد او کمان می برد این کافر که ندیده است و در
هیچ کس یعنی خدای تعالی میداند که وی دروغ می گوید و شرم نمی دارد
از خدای تعالی و از خلق و بقول دیگر مراد ازین ایشان که می گفت
ابو جهل است البته الله علیه بعد ازین حق تعالی یا کرد و دلیل بر قدرت
برین کافر و برین که ویراننده کند و عذاب کند و آن دلیل برین
آن کافر بود بس گفت جل جلاله لم یجعل له عین او نه آفریدم مرین
آدمی را و چشم پنهان و پنهان و شش و زبان کو یاد و لب بر بالائی دندان
و دندان تجدید و نمودیم ویرا دوراه بینی و بدی را و قیل و پستان
مادر را آن خدای قادر است بر آفریدن این چیزها قادر است بر هر چه خواهد

و همه چیز را داند پس حال این کافرا و اندوختن کردن وی را در دین
رسول علیه السلام داند و قاعد است بر ملاک او زنده کردن و دوزخ
او و این کافر از عذاب آخرت غافل است و غم آن ندارد و نمی داند
که چه راه دشوار در پیش دارد و استعدا نمی کند و گفت حق تعالی از
این انسان خبر کرد فلما انعم العقیبة بس هنوز این کافر نیکو نشده است
راه دشوار را که آن عقیبه قیامت است و تیل بس او نیکو شده است
برنج و پختی بقول کعب اخبار آن عقیبه منت در که دوزخ است
و بقول دیگر کو پیست در دوزخ غیر بل صراط و بقول امام کلی آن
بل صراط است که بر دوزخ نهاده شده است از موی بار کیر و از
شمیر تیز تر سه هزار سال که راه هزار سال بر آمدن و هزار سال فرود
و هزار عواری و بر مومن حیثیت چندان باشد که از غار دیگر تا
آفتاب فو رشت بعضی همچون برق بگذرد و بعضی همچون باد و بعضی همچون
آب تیز رو و بعضی دوان دوان و بعضی غیر آن غیر آن و بعضی اند
در دوزخ و شوند گذشت و بقول بعضی مراد از این عقیبه اعمال صالحه است
بطریق استبصار مصرع کردن اعمال صالحه را تشبیه کرده است
بگذشتن از عقیبه بس معنی باین تعدیر چنین باشد که گذرد آن کافر از
یکند را که بسبب باشد آن مرخصی و بر از دوزخ و آن عملهای صالحه است که

پایان کرد و گفت جل جلاله و ما از یک ماله عقیبه و توجه دانی یا نیکو است
سبب گذشتن از عقیبه مگر رقیبه کشادن کردن از بنده کی یعنی بنده
ازاد کرد نیست او اطعام یا د طعام دادن خوردنی است فی یوم
وی سبعین در روز که در وی که پسندی باشد قیما و امرت بی پرستی
یا خویشی باشد عیسی خویشا و نذا و مسکینا و امرت به یا کدالی که با دینی
باشد عیسی که اسی را که بر خاک افتاده بود عیسی طعام دادن از برای
رضای حق تعالی باشد از برای ریائی ثم کان من الذین آمنوا پس
باشد از آن کسانی که ایمان آوردند عیسی این آزاد کننده طعام
دهنده از مومنان باشد آن از کافران و تو اصوابا و این مؤ
شان یکدیگر را وصیت کننده باشند در صبر و بلا و طاعتها و تو
صوابا و وصیت کننده یکدیگر را بر رحم کردن بر خلق او یکدیگر
المتحین ایشان نند که یاران دست باشند عیسی نامد ایشان
در قیامت بدست راست دهند یا ایشانند که مین و برکت
باشد شان عیسی بشتیان باشند نصیب تو ازین آیت این بود
که این خصلتها را بید تا کنی یکی ایمان است دوم وصیت کردن
بصبر بر طاعتها و بلا تا بسیم وصیت کردن بر رحم کردن
چهارم ازاد کردن بنده تمام یا مدد کردن در بهای اوجم طعام

پس چنان برای رضای حق تعالی نشان نیکی این کار را بود و الذین
بایان شام آفتاب شام و انکسائی که میگردیدند بایتهای مایهائی بقرآن
و پیغمبران و دلایل توحید ایشانند خداوندان شوم و بسبب بدیهای
ایشان نامها، ایشان بدست جب دهند علیهم نار موصدة برایشان
باشد آتشی که در آن آتش همیشه پیسته باشند التوراة موصدة بلا یختموه
بسم الله الرحمن الرحیم بحرمت آفتاب و همچنین بحرمت روشنائی آفتاب
و انحراف اوجها بحرمت ماه چون برآید در شب از بس آفتاب و این در
نیمه اول ماه باشد و در شرح کشف سید مبین آورده است که امام
فراموش که ماه نور از آفتاب میگیرد و شیخ ابو منصور ماتریدی نیز گوید که
احتمال دارد که چنین باشد تعالی فلان یسبح فلان فی کذا ای یا خدای منبرین
تقدیر عینی چنین باشد که بحرمت ماه چون نور گیرد از آفتاب و علماء
علم نجوم برین اند و انهارا ذاجلیها و بحرمت روز چون که روشن کند
دنیا را یا تاریکی را و اللیل اذ یغشیها و بحرمت شب چون پوشیده کند
آفتاب را یا زمین را و الیوم و ما بینها و بحرمت آسمان و دنیا و آسمان و
والارض و ما علیها و بحرمت زمین و کسرا و زمین و ی و یس و ما یس و اما
و بحرمت تن آدمی و راپست کردن اعضای او فالتیها فخرها و توها
بس بیان کرد حق تعالی و براراه نقوی و خدای تری و راه گناه و گناهی

و بدی را قد افیع من زکیها بحرمت این چیز که با کرده شد که بکند
بخت شد کسی که نفس خود را پاک بپا خست از گناه و گناه و عمل کرد
با نجه فرموده شده بود و قیل یکت بخت شد کسی حق تعالی ویرا
پاک کرد از گناه و گناه و قد غاب من دسها و بدستی که زبان کار شد
و هلاک شد و نومید کسی که نفس خود را پوشیده بکفر و گناه و عمل کرد
با و امر و قیل هلاک شد کسی که ویرا تو فنی طاعت نداد و نپسند
خوار کرد بس از کافران که نپسند خود را بکفر پوشیدن و
و حق تعالی ایشانرا عذاب کرد و خبر داد و گفت جل جلاله
مؤد بطعوبها و روح کوی داشتند رسول خدای را که ان صلی
پیغمبر بود و علیه السلام بسبب کفر و بی فرمانی او اذ یغشیها
چونکه برخاست و شتافت بدست ترین مؤدیان که آن قزاقین
بیان بود یا مصدح بن دهر بود و اشتر صلی را گشت فقال لهم کول
ناقة الله و شیئها بس گفت ایشانرا رسول خدای که صلی بود و دور
از اشتراده خدای و کشتش وی دور باشید از گرفتن نصیب
یعنی بخشش ویرا تمام بوی دهید و نگذرد به فقر و ما بس در و کوی
داشتند صلی را بس لی کردند اشتر را و کشتندش فمدم علیهم
و بهم بدینهم نپسند بس هلاک کرد حق سبحانه و تعالی ایشانرا بسبب گناه

باشید

ایشان

توفیق دادیم و انا من یحیی الاموات کما یموت و مال خود را نداد و در
رضای حق تعالی خرج نکرد و استغنیایی بی نیاز داشت خود را از حق تعالی
و نیازمندی نکرد و کذب با چینی و دروغ گوی داشت بهشت نیست
بس هر آینه ایشان کینیم ویرا لله پیغمبر میزد شوار تر را یعنی راه دوزخ را
ایشان کینیم بروی خاک که این کافر را که بلال را عذاب می کرد تا از
اسلام برگردد و ما یغنی عنه ماله ادا تر دی و پسوند داشت ویرا
مال وی چون هلاک شد و اشد در دوزخ یا اشد در کور و قیل چه بود
داشت ویرا مال وی ان علیا لله می بر آینه بر ما پست پان کردن
راه را پست پان کینیم و هر که خواهد که ایمان آورد توفیق و همیشه
وان لنا اخره و الاولی و برستی که ما را پست این جهان و آن جهان
هر که از آنجه طلبد بدسیم خاک که ابو بکر را دادیم هم دنیا دادیم
هم عقی پیرش و مادرش و پیرانش و دخترانش همه ایمان آوردند و
کس را از صحابه این دیت ندادند ما نزلکم ناراً نطقی بس بهم کردیم و
و تر پانیدیم شمار از آتش که زبانه می زند یعنی بزرگ است هر بار که
زبانه زند کافر را و دیت پاله راه بر اندازد و بخیر ما و غلها در کرد
باشد و در شکان عذاب کوز با بر پیری زندش تا در آتش افتد لا یصلها
الا لاشقی الذی کذب و تولی در نیاید در آن آتش مگر آن کافر بد بخت که

دروغ گوی داشته باشد خدای تعالی را و روی گردانیده باشد و حق را
قبول نکرده باشد الاشقی بمعنی الشقی باشد و مؤمن عاصی را حق تعالی
بیا مرزد یا در در که و دیگر از دوزخ دارد عاصی را بمقتدار کند مش
بدارد و آخرش بیرون آرد و مرجعی کویند مؤمن در دوزخ دنیا
و تمکک باین آیت می کنند و جواب آیت که مراد از این آتش خصوص است
و همچنین الاشقی الذی یولی ماله یزلی و هر آینه دور کرده شود این آتش را
یا در دیم آن بر سیزگاری که می دهد مال خود را در کارهای خیر پاک
میدارد مال خود را و تن خود را از کمز و حرام و گناه همچون ابو بکر
رضی الله عنه الاشقی بمعنی الشقی بود و مالاً چه عینه من نعمة تجرک
و نیست مر کسی را نزد این اتقی بمعنی اتقی بود یعنی که او را جزا
باید داد یعنی ابو بکر که سنت کس از مؤمنان را خرید از کافران
و آزاد کردشان از برای رضای حق تعالی بودنی از برای چیزی
دیگر الا ابتغوا وجه ربکم الاعلی یعنی نکرد ابو بکر این کارهای خیر را
مگر از برای طلب کردن خشنودی پروردگار خود که برتر از همه بهتر
و استیلا نه بکافران و سوف یرضی بر آینه ابو بکر خشنود شود بدو آمدن
بهشت از خدای تعالی درین سوره فضل ابو بکر معلوم می شود و ای
بد راضی باد که ابو بکر و عمر و عثمان را دشمن میدارد راضی را دوست

دارم خیر را دوست

راضی برکنده چشم و خیر برکنده سر بسم الله الرحمن الرحیم و الهی بحرمت
باشگاه و قیل بحرمت آن باشگاه که حق تعالی سخن گفت بمو علی علیه
السلام و اللیل ادا بحی و حرمت شب چون بیار آمد معنی تاریک شود و
و خلق در وی بیار آمد و قیل بحرمت شب هراج مصطفی علیه السلام ما و دنگ
ربک و ما فکی که نگذاشت حق تعالی ترا و دشمن گرفت ترا بسبب نزول
آن بود که کافران مکه پیش جهودان خبر و پتا دند که وقت پرون
آمدن پیغامبر آخر الزمان پست یانی که در میان ما کسی پیدا شده است
محمد نام و دعوی پیغامبری میکند و سنت ویرا پان کردند جهودان
گفتند که وقت پرون آمدن پیغامبر آخر الزمان شده است و این
مرد را که دعوی پیغامبری میکند از پیله چیز به پرسید یکی از اصحاب گفت
دوم از ذوالقرنین و پیوم از روح اگر روح را پان نکند و این دورا
پان کند پیش ما فرستید تا ما به پیغمبر که راست است یا دروغ رسول علیه السلام
را کافران مکه ازین پیله چیز پرسیدند گفت فردا جواب گویم و انشاء الله
نکنت جبرئیل علیه السلام ده روز بتول کلی نیامد و بتول ضحاک تا هفت روز
نیامد و بتول دیگر پست و پنج روز کافران گفتند خدا محمد را گذشت
و دشمن گرفت عده خدای تعالی این پیوره و ستاد و پو کند یا د کرد
با این چیز ناکه با محمد را فرود نکند استیم و دشمن گرفتیم بداند که هر جایی که پو کند

بنیر حق تعالی یا د کرده شود بنزدیک بعضی کلمه از ب مقدس است یعنی
بحرمت رب الهی و بحرمت رب و اللیل و بعضی بر زبان گفته اند که
اجتناب بقدر کردن نیست از بهر آنکه این پو کند است بصفت
عظام حق تعالی یعنی سو کند است بصفت آفریدن این مخلوقات
عظام و این پو کند پیش عشاق خوشتر است از هر چه باشد همچون
پو کند محبوب و معشوق پیش عاشق و محبوب که بگوید بحرمت موی
و بحرمت کوی من و بحرمت روی من عاشق و اندک است این سخن
عاشق و اندر زبان عاشق ای دوست تو نیستی به دانی کوی پای
بداند و مزارنی و لن ترانی میگویند کسی که از حرارت عشق
جفتی ندارد محروم از آتش توجز بولب ندیدم و نثار خیره خیر
که من الا و لی و هر آینه آن جهان ترا ای محمد بهتر است این جهان
یعنی ما ترا دشمن نکردیم و نگذاشتیم در آن جهان و درین جهان و آخر
ترا بهتر از دنیا است که انجا وصال دایمی و تجلی ذاتی خواهد بود
و خاتم محمد اکرم و مشهود اعظم که آرزو برند از احاطه و پیوستن به ملک
ربک فرضی و هر آینه بدید ترا خدای تعالی بس راضی شوی تو از وی
یعنی در جهان حق تعالی ترا جندان عطا ما و بد که راضی شوی و آن
دیدار بود و شفاعت امت و پیرونی اند که غیر مشای است محمد رسول الله

س
الم فضلك الرحمن فسرورة الخبي
فانشا كل ان رضی و فیما بعد

در مقام محمدی در ذات محمدی بمراد بدی هر چند سیر کند این غیر مشای
بود ناما در مقام شود و مع شاد و در جات محمودی وی را رضی باشد
رسول علیه السلام فرمود تا یکی از امتان من در دوزخ باشد من را رضی
نشود این نیز از اثر رحمت حضرت باری تعالی است نصب تو است
رضای تو است و محبوب جوی اگر چه طلب او را نهایت نباشد بر عالم
بجاشق بر عرصه کند الثقات بآن نگیرد **ریک** راب سیر شد من نشدم
زنی زنی نیست درین جهان لایق این کمان من نیستی **عبد الله بن**
عباس پس از مصطفی علیه السلام روایت کرد که او گفت من از خدای تعالی
پرسیدم و کا شکی نپرسیدی گفتم یا رب ابرایم را خفت وادی و موی
کلامی و اسطه شوا نیدی و سلیمان را ملک عظیم وادی بن به دادی پس
این سوره الم نشرخ در بیان عطا که حق تعالی داده بود بمصطفی آید **ایم** که
یتیمان و بی نیافت ترا خدای تعالی بی پدر و مادر بس جای داد ترا پیشم تو
ابو طالب پدر رسول علیه السلام مرد و او در شکم مادر بود و مادرش مرد
و او دو پسر بود و بدش عبد المطلب مرد و او پشت پسر بود و قیل
در یتم یافت بس در گوشها و دلهای دات و بدو بی تو عالم را پافیز
و وجدک ضالا و یافت ترا که نی دانسته آنچه عالی وانی یعنی تو پیغامبری
و قرآن و حرفان نبود ترا ممدی بس راه نمود ترا به پیغامبری و قرآن و حرفان

و قیل در خردکی راه کم کرده بود و در کوهای مکه مانده بود ابو جهل
ویرا گرفت و آورد بهیم ابو طالب دادش و قیل در پسر شام راه
کم کرده بود و وقتی که از کاروان جدا شده بود و ابلیس همراش بود
گفته بود و از راه دور انداخته بود جبرئیل علیه السلام ابلیس را
پیر خود زد و ولایت هبشته انداختش و رسول را بکاروان
رسانید و قیل معنی ضالا محبا باشد معنی یافت ترا دوست خود
بس راه نمودت بمعرفت ذات و صفات خود و وجدک عاقلایان
ترا فقیر فاعنی بس تو انگر که دیال فدیج رضی الله عنهما اما الیتیم فلان
ایتم را مقرر کن و مال ویرا بگیر و خوار مدارستم را چون تو یتیم
بودی میدانی که حال یتیمان چه باشد و اما الیتیم فلان شتر و اما
خواهند را بس با یک بر مرزن و جیزی بوی بده اگر چه اندک باشد
یا بخوبی جوابش کوی و از فقر خود یاد کن و اما بنفیت ریک خیرت
و اما به نیکهای خدای تعالی بر تو چمن کوی و خبر کن از انما و شکر
و این نیکیه که پیغامبر و قرآن است و غیر آن و این نعمتها که بسو
داده ایم هیچ کس نداده ایم نصب درویش نیست که از حال خود
یا دکنده فقیر بود غنی شد باهل بود عارف و عالم شد و یتیم بود
بتریت استاد و شیخ حق تعالی او را پیغامدت ابدیه رساند و توفیق

تافان برداری استاد کرد و اگر توفیق ندادی محروم بودی
خدمت اکسیر کن عواره تو جور می کشی دل از دلداره تو متمم کن
بزدی شاه را عیب کم گویند الله را بس دایما این نعمتها را یاد
بسم الله الرحمن الرحیم اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ اما گشاده نکردیم مرترا پسینه
ترا یعنی ما کردیم روشن دل ترا بایمان و حکمت و پیغمبری و این قول
امام مقاتل است و بتول کلی گشاده سینه او جهان بود که چون
رسول علیه اسلام منت پناه شد پیش دایه خود حلیمه می بود
و بهجاریفته بود با بچگان قبیله جبریل و میکائیل آمدند و رسول را
علیه اسلام از میان ایشان گرفتند و بیک طرف بردند و دل او را
پیرون آوردند و در پشت زین بآب زعفران شستند و خون پسته
از دل او گرفتند و پیرون انداختند و گفتند این بخش بهر دیو است
و هیچ زحمتی بر رسول از آن برنمید و دست بر شستم او مالیدند و بجا آمد
بود شد و وضعنا عَنْكَ وَزَكَّيْنَا لَكَ الْوَدَىٰ انْفِصَ طَهْرَكَ و نهادیم از تو یعنی دور
کردیم از تو بار که از آن کرده بود پشت ترا الانقض کران کردی
چنانکه از بار کران کسی دو تاه شود از غم نیز دو تاه می شودی گویند که
بر دل من اندوه بار که است که پشت من دو تاه شده است و هر یکی
جیزی گفته اند بعضی گویند این بار کران غم است بود و بعضی گویند جای

کافران بود و این فیکری گوید که و ابا باشد که این در دنیا یافت بود چنانکه
ابن فارض و جزئی ما یعقوب بشت اقله و کل ما یوب بشت
و برداشتن این غم و اندوه بآن باشد که مقصود دست دهد
و بحران بوصال مبدل گردد و چنانکه ابن فارض گوید بیتنی جی
راجه متقی و کاسی مجبای من عن الجین جلت و رفعا لک ذکوک
و برداشتیم و بلند کردیم مرترا یاد کردن هر جایی که حق تعالی را
یا دکنند ترا نیز یاد کنند در بانه غار و خطبهها و در کلمه توحید لا
اله الا الله محمد رسول الله و در دنیا و آخرت شرف دادیم ترا که
پیچ پس راندادیم کنتم خیراته در حق تو امت تو کنتم سلام
خاتم الانبیاء سلام علی سید الانبیاء محمد که عالم پراز نور است
پس وجود ملایک را کرام او است عجب میساکین و محبوب حق که از شرم
رویش کند کل عرق طین وجودش زمین و زمان منور از روشش
مکان غلام تو شاهان روی زمین تو بای نوایان امت قرین
ما ن مع البقیة البقیة ان مع البقیة البقیة بیراینه بادشواری اسپانیت بر این
بآن دشواری اسپانی و دیگر است چون این آیت آمد رسول الله
گفت بشارت مرشرا که یکی دشواری را دو اسپانیت هر که از دشواری
دشواری پیش آید و صبر کند و طاعت را کند از این دشواری را

بایستی بدل کند و دنیا بدادش نعمت و در آخرت بدادش جنت
و بعد ازین مقصود ببط بود و بعد از فراق وصال بود بدو نمید
نباشی که ترایار برانند کثرت امروز برانند که فرزندان نخوانند اذ
ضاعت بکربلوی **تکدر فی الم نشرح** فحسب من یسیرین اذ انکرته تفرح
اگر نعمت بهتر بدل گشت صبر کن بهذا الدلیل **فاذا فرغت بس** چون
پرداختی از غلظت **فانصب رجب** شود بدعا و **الی رجب** مانت و بد پروردگار
خود خواندنی های و تضرع و زاری کن و تقای او را طلب کن که مقصود
از طاعت اینست **بند و ایم** فطعت و ادراد جویت **فطعت عاشق**
خود دیدار اوست **عاشق خدا** انکاه مرد **جبرئیل مؤتمن** انکاه و زد
و امام شمس العارفین بیجا و ندی رحمة الله علیه گفته است که بنده باید که
مزدی نظم بد سپید اشترعیه است غلام از برای خواجگار کند مزد
طلبی معنی باشد دولت و سعادت در عبادت اوست **بندگی**
تا شوی عاشق اجل **بنده کی** کسبیت آید در عمل **بنده آزادی** طمع دارد
از **عاشق آزادی** نخواهد تا ابد **بسم الله الرحمن الرحیم** و **التین** بحمت
انجیر و الزیتون و بحمت زیتون که از وی روغن زیت پرون می آید
و قیل مراد دو کوه است بشام که یکی را طور تینا گویند و دیگر را طور تینا
گویند و درین دو کوه انجیر و زیتون بسیار می باشد و طور سینین و بحمت

لکه با برکت یعنی کوهی که حق تعالی بپوشی علیه اسلام در وی بچگون
و **سند البید** الامین و بحمت این شهر را پست و استوار و قیل بی بیم
یعنی که **لقد خلقنا الانسان** بدرستی که آفریدیم آدم را می آید پس
تعویم و **بنکو** ترین صورت و را پست ترین بالای التعویم را پست کرد
مصدر را پست بجای اپسم یعنی بنکو ترین قاعته و میانی سیج حیوانی را
حق تعالی بدین صورت نیافرید بس خبر کرد که آدمی بدین خوبی
صورت نماند و گفت جل جلاله **ثم رددناه** افسوس پائین بس باز کرد
ندیم آدمی را بجزود ترین فرد و ان یعنی چون بی ایمان میرد و بفر
و در **نخ** رپاییم **الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات** مگر انجسانی که ایمان آوردند
و عملهای نیک کردند که ایشان را بدو **نخ** در نیاریم **علمهم** اجر غیر ممنون
بس ایشان را باشد مزدی نبریده شده و کم شده یعنی مرا ایشان را
بدیم و به بهشت در ایم ایشان را که سرگز بپایان نرسید و بتون دیگر
معنی این باشد که بس باز کرد و اندیم آدمی را بجزود ترین حالتی یعنی
به پیری رسانیدم او را و تن او ضعیف شد و عقل او نقصان یافت
و حال او کم شد **الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات** لیکن انجسانی که ایمان
آوردند و عملهای نیکو کردند و ندیم بس مرا ایشان را باشد **اجر غیر ممنون**
مزدی بی پایان **فی الا اول** الا پشیمان متصل و علی الشانی منقطع فایکون

بعد بالبدین بس برآید آن داشت ای کار که دروغ کوی میداری
 و قیل فی یکدیگر نمی بعل لک یا این کاذبا بالبعث لان کل مکذب
 کاذب بعد بس از پان حج ساطعه و براسن قاطعه و احوال عجیبه که
 بر تو بگذشت از اول حال تو که بنودی پیدا شدی و آب منی بودی
 و علقه و مضغه و طفل و جوان و پیر بالبدین بر روز چاب و جزایستی
 بتیامت و قیل که دروغ کوی میدارد ترا بتیامت ای محمد با معنی من
 بعد بس ازین بیان و حجت و برهان **اللیس الله با حکم لما یکین** خدای بی
 داور ترین داوران یعنی داد دهنده ترین داد دهنان یعنی بر
 کافران و مؤمنان و بر همه چیز با حکم است انتقام از دشمنان
 بکشد و دوستان را عزیز دارد و دو جهان بس ای محمد هر چند ترا دشمنان
 پند کویند غم مخور که حاکم مطلق منم این دشمنان پیکانند و دوستان
 بدر بر صدر فلک شد شب روان پیران کند از بانی پیکان
 طاعتیان همچون پیکان بر بدر تو با نندی آند بوی صدر تو
 این پیکان که نذر امارت است از شعله و وع کنان بر بدر تو
 هر که بر مکر تو آید دل کسود که و نش را من زخم تو شود و
 و الله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم اقرا یا ایمن رنک یعنی بخوان قرآن نام پر
 پروردگار خود یعنی بسم الله الرحمن الرحیم بکوی چون قرآن بخوانی بقول

و محمد و عیسی
 و حسین و علی

این عباس و عباسه رضی الله عنهم اول پوره که اند اقرا بود و
 و بقول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه الحمد لله رب العالمین و بقول یسعی
 یا ایها المذنب اول آمد و عباسه رضی الله عنهما کوید اول چیزی که بر تو
 علیه السلام پیدا شد خواهر ابراهیم است بود هر چه شب در خواب دیدی
 روز بوی رسیدی بچنانکه دیده بود بعد از آن خلوت را دوست
 داشتی و توشه گرفت و بکوه حمری و در غاری که آنجا بود باشتی تنها
 تا روزی آوازی شنود یا محمد و بیچ کس را ندید بار دیگر نیز شنید و
 و بیچ کس را ندید بار سوم باز آوازی شنود که یا محمد دیدی
 چون آفتاب روشن بر تختی از نور نشسته و تاجی از نور بر سر نهاده
 و حله ابریز پوشیده بر صورت آدمی مصطفی ترسید و خواست که
 خود را از کوه اندازد آن شخص گفت ای محمد منم جبرئیل و تو پندار
 آخر از زمانی تر پس و او را در بر گرفت و گفت اقرا بخوان ای محمد
 من خواننده نیستم تا سپهر بار چنین کرد باز گفت اقرا یا ایمن رنک الذی خلق
 رسول علیه السلام بخانه باز گشت و دل او می لرزید گفت زملونی
 و ثرونی او را پوشیدند تا ترس از دل او رفت گفت ای خدیجه منم
 که من دیوانه شوم گفت مرتس که تو بر ضعیفان رحم میکنی و مهاجران را
 نیک میداری و خویش را عزیز میداری هرگز دیوانه نشوی پس بخوان

رسول را علیه السلام پیش ورقه این نوشتی بر دو او سپردم خدیجه بود
 دوی بدین عیسی در آتیه بود و خط جبری نوشتی خدیجه گفت ای سپهر
 از برادر زاده خود محمد شنو که به میکوید رسول گفت آنچه دیده بود در وقت
 گفت این جبرئیل ناموس اکبر است بر پناجران پیادای محمد مبارک
 ما عزیز شدیم که مرکز خوار کردیم شاد باش و این بار کنیز و هر که بود
 یاد گیر پیش من بجوی باز رسول علیه السلام جبرئیل را دید که میگفت
اقرأ باسم ربك الذي خلق و جبرئیل پای خود بر زمین زد چشمه آب
 روان پیدا شد طهارت ساختن رسول را بیا موحش و دور بخت
 نماز رسول علیه السلام را بیا موحش رسول باز بوقت گفت و وقت
 ترا فرمود که کسی را بایمان دعوت کنی گفت لی ورقه گفت اگر فرمودی
 من ایمان می آوردمی ای فرزند اگر من زنده بودم در آن وقت که ترا
 از شهر بیرون کنند من ترا مدد می دادم و در وقت فوت شد رسول
 گفت که من ویرا در خواب دیدم جامهای پیچیده داشت همیشه بود
 و این تصدیق ویرا قبول کردند خلق الانسان من علق آفرید همه
 آدمیان از پاره خون بسته یعنی آدم را از خاک آفرید و فرزندان او را
 از خون بسته اقرأ وربك الاکرم بخوان ای محمد و حال این که خدای تو
 کریم است و کرم او را نهایت نیست الذی علم بالقلم آن خدای که پادشاه

خط و نوشتن را بتعلم آن کریم است که نعمت خط و کتابت را پادشاهانند
 مرا آدمیا نزد علم و خط علم بزرگ است که دین و دنیا بخلق باو دارد
 که اگر علم و خط نبود کار فرزندان آدم نظام نیافتی علم الانسان
 مالم بعمم بیا موزا بید چش آدمی را آنچه میداد است و قبل مرا و از انبان
 آدم است یعنی آدم را پادشاهانند الله تعالی همه اسما را و جبرئیل
 نمی داد است و قبل مرا محمد است علیه السلام که بخط و کتابت علوم
 اولین و آخرین او را پادشاهانند بدانکه گفته اند که نزول آخرین
 پیوره از اول او متاخر است بدنی ازینجا که کَلَّمَ ان الانسان الطی
 چنانکه چش آدمی و قبل ابو جهل بر این در می گذرد در گناه کردن و در
 می فرمانی کردن آن راه که پسند خود را استغنی بی نیاز و تو انکران
الی ربک الرجعی بر پستی که باز گشت همه بخدای تعالی پست بی مال و جاه
 عاجز و فغیر شده و محتاج گشته بجای این معاذ گفت که طغیان دوست
 طغیان علم و مال طغیان علم است که متکبر شود و از بد و عبادت
 باز ماند از آیت الذی یهی عبدا اذا صلی دیدی تو ای محمد انکس را که
 باز می داشت بنده را چون نمازی گذارد نماز کنند محمد بود علیه السلام
 و باز دارنده ابو جهل لعنه الله علیه این ملعون پسو کند خورده بود که
 اگر محمد را بنهم که نماز کند و خدای خود را بچند کند پای بر کردن او نهم

و او را هلاک کنم مؤمنان غمناک شدند و رسول را علیه اسلام ازین ضرب
 کردند گفت میباید که اگر نزدیک آید فرشتگان طاعت کنندش
 بعد از روزی رسول علیه السلام غازی گذارد آن ملعون قصد او کرد چون
 نزدیک او رسید باز بس کریمت کافران گفتندش ترا چه شد که باز کشتی
 گشت میان من و محمد خدای بر آتش پیدا شد و از دمای قصد من کرد
 که اگر باز نمی کشتم می پو ختم و از دمای مرا هلاک می کرد بس این آیت مذکور
ارایت الذی یبغی عدا الذی یبغی ای محمد دیدی و دانستی که ترا چون
 نگاه داشتیم از دشمن تو چون قصد تو کرد چون دانستی خبر کن از آن
 و از تو مرتب باز فرمود جل جلاله ارایت ان کان علی الهدی او امر بالتقوی
 او دیدی تو ای محمد و دانستی که این دشمن تو که ترا از غار منع می کرد
 اگر باشد بر راه راست و تقوی چه درجه باشد ویرا در بهشت و چه ثواب بود
 چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود جل جلاله ارایت ان کذب و توکی
 او دیدی و دانستی که این دشمن تو اگر دروغ گوئی دارد ترا ویرا
 از حق بگرداند و ایمان نیار و چه عذابی باشد ویرا در دنیا و عقیبتی چون
 دانستی ازین حال خبر کن و غمناک مباش باز فرمود جل جلاله المنع من
 او ندانستی این دشمن ملعون تو که خدای تعالی می بیند و می داند حال
 او را جزا او را خواهد داد و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت چون رسول

حال

المنع من

علیه السلام ابو جهل از غار باز می داشت رسول علیه السلام
 او را تر سپاید از عذاب حق تعالی و با نیک بروی ز دآن ملعون
 مرا از خدای خود می ترسانی چندان شکر در مکه بیارم از پیوار
 و پیاده که مکه پر شود و هیچ مجلسی چون مجلس بسیار نیست این
 آیت انک کلاما حقانین لم ینبیه اگر باز نکرد ابو جهل ازین کار
 پس من بکرم بالنار صیبه نار صیبه کادیه موی پشانی او را بخوار کرد
 و بر زمین زینم او را آن موی پشانی دروغ فاطمه خطا کننده نیک
 نادیه بس بخواند ابو جهل قوم را و لشکر خود را پس الربا نیه برقی
 که بخوانیم ما را بانیه دوزخ را فرشتگان عذاب را کلامه جنایت
 او می گوید لا یطع تطعه فرمان برداری مکن او را و آنچه بجهده کن
 و اقرب و نزدیک جوی بر رحمت من نصیب و اعط و امر معروف و نهی
 منکر اینست که در کار خود اکتفا را باشد و از دشمن نترسد تا حق تعالی
 معین و ناصر او باشد چنانکه مصطفی علیه السلام را بود مولانا جلال الدین
 رومی در حق بنی علیه السلام می فرماید بدر بر صدر فلک شد شب دوان
 پیر را نگذارد از تابان بیکان کما ذکرناه اللهم اجعلنا من الناصین
البنی علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلۃ القدر بدستی که
 فرستادیم قرآن را در شب قدر اندازد کردن عیسی شبی که حق تعالی

در وی قدر کند هر چه در آن پال خواهد بود جبرئیل سوره قمر از شب
 قدر از لوح یکبار آورد تا پست العزّة که در اجماع چهارم است بعد از آن
 در پست پال بخا و بتوی در پست و پسه پال بدینا آورد و بر رسول
 علیه السلام و ما ادبک مالیکه العزّة و توبه دانی ای محمد که بیست
 شب قدر لیلۃ القدر حیر من الف شهر قدر بهتر است از هزار ماه عمر روز
 روزه دارد و شب پیدار دارد و غار گذارد و این در ماه رمضان است
 و هر پال باشد و بیشتر علمای برین اند که در دهه اخیر باشد و در طاقها
 بود و در همه ماه احتمال دارد که باشد در حجت و طاق و بعضی میگویند
 در شب پست و ستم است و هر که غار شام و غار خشتن را بجای است
 بگذارد از شب قدر رضی یافته باشد و حکمت در پنهان داشته
 است که شتهای بسیار پیدار باشد تا ثواب بسیار بری خوابی که
 ملال طاعت کرد و در هر سه روز و ده روز و آن هر شب قدر تنزل
 الملائکة فرود می آیند و فرشتگان و الروح و جبرئیل فیها در آن شب
 باذن ربهم بامر پروردگار خود از وقت فرود رفتن آفتاب بر آمدن صبح
 من کل آثر از برای هر کار یک و بد تا پال دیگر سلام می بینی سوره ان
 خیر باشد و سلامت و شیطان در آن شب هیچ کاری نتواند کرد و قیل
 بسیار سلام گویند و فرشتگان بهر مؤمن یا مؤمنه که پیدار باشد و فرشتگان

بروی کند کند و سلام گویند بروی حتی مطلع الفجر آن شب سلام باشد
 تا طلوع شدن صبح و روشن شدن قال البنی علیه السلام من قال لیلۃ
 القدر یا یا یا و احب یا غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر عایشه رضی الله
 از رسول علیه السلام پرسید که اگر من شب قدر را دریابم چه دعا کنم
 رسول علیه السلام گفت بگو که اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعین یا عیسی ابن مریم
 ادرتنا ثواب یسئل الیکه تو فنی تسبیحا و التحفنی بالصالحین و رتبته الخافین
 آورده است که چون شب قدر باشد الله تعالی جبرئیل را علیه السلام فرماید
 تا فرود آید باز فرشتگان بر زمین و علم سبز باشد بوی آن علم را بر بام
 بنهد و فرشتگان در زمین پراکنده شوند و سلام گویند بر هر که پیدار باشد
 از مؤمنان ایستاده باشند یا نشسته در غار باشند یا در ذکر و مؤمنان
 در یابند و بر دعا امین گویند تا صبح بد مد جبرئیل علیه السلام ندا کند
 یا معشر الملائکة الرحیل الرحیل عیسی ای فرشتگان باز کردید با ایمان
 و فرشتگان بگویند ای جبرئیل حق تعالی چه کرد با مؤمنان محمدی جبرئیل
 گوید حق بنظر رحمت برایشان نظر کرد و کنان ایشان را معفو کرد و با
 مرزید مکرر دعا یزید را مد من خمر را عیسی شراب خوار را و حاق را عیسی
 مادر و بدر آزار را و قاطع رحم را عیسی کیسه که بخویشان خود نه پیوند
 و حق خویشی را بجای نیارد و مش حق را عیسی کیسه و در آن که بچن بگوید بر برادر

مسلمان

این چهار طایفه را بنام زنده و دیگر همه را اتر زنده ای پس از این چهار چیز
توبه کنی تا فضیلت شب قدر یابی در تفسیر ابو سعید حسنی آورده است که
هر که در شب قدر دو رکعت نماز کند در هر رکعتی فاتحه یکبار و منتهی بار
قل هو الله احد بخواند و چون سلام دهد مشاء و بار استغفر الله گوید اگر جا
نخیزد تا بروی و پدر و مادر وی رحمت کرده شود و حق تعالی فرماید
فرشتگان را تا نیکی بسیار در دیوان عمل وی بنویسند تا پصال دیگر و
فرماید تا در بهشت برای این بنده مومن در حقان بنشیند و کسکی
بنا کنند پس باید که تو هر ماه این دو رکعت نماز را بعد از ترک نماز
تا باشد که باین ثواب مشرف شوی و بعد از تراویح هر شبی دو رکعت
نماز باید کرد و در این امید شب قدر در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد
پس بار جهان باشد که قرائت او بار ختم کرده باشد ثواب قل هو الله احد
برابر پنجاه بخش قرآن است بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه اهل کتاب یعنی یهود
و ترپایان و مشرکان یحسنت پرستان پیش از آمدن رسول علیه السلام
اشفاق داشتند که پیغامبر را از امان چون بیرون آید ما بوی ایمان
بیاریم و همه یک دین شویم چون رسول علیه السلام پیام را از قول خود گفتند
بعضی ایمان آوردند و بعضی فی حق تعالی از حال ایشان خبر کرد و گفت صلوات
لم یکن الذین کفرُوا بنو دنا آنکه کافر شدند بدین اسلام اهل کتاب

از اهل کتاب یعنی اهل تورات که آن جهودان باشند و ترپایان
اهل انجیل اند و انبیا کین و بت پرستان و انباز کونینده کان مر
مر خدا ی تعالی را منتگین جدا شوند کان یعنی همه اشفاق داشتند
که پیغامبر از زمان که محمد است علیه السلام حق است حتی تا بیستم
البینه تا غایتی اشفاق بود شاکه آمد بایشان کوا را است پیدا
رسول من الله و آن محمد رسول الله بود علیه السلام و معجزات بسیار
آورد و یکی از معجزات او آن بود که او آتی بود و خط خواندن
نداشت با و خود این قرائت او را که همه عاجز شدند از آوردن
یک سوره مثل او حق تعالی ازین خبر کرد و گفت یسکو علیه السلام
خواند این رسول ما علیه السلام برایشان صحفا گرا پسهای بعضی کاغذ
های نوشته مطهره پاکیزه کرده شده از باطل و لوم و لغو یعنی قرائت
در مصاحف نوشته بود و میخواند بلی آنکه حرف را و خط را شنا پس
نیز با کتب قیمه در آن کاغذها که نوشته شده است در وی قرآن
حکمتها بود نوشته شده باز پان کرد حق تعالی جل جلاله که اختلاف
بعد از آمدن رسول بود علیه السلام از برای حسد و هوای نفس
گفت جل جلاله و ما نزلنا الذین او تو الکتاب و پراننده نشدند
آنکه داده شد اند کتاب را یعنی جهودان و ترپایان در دین خود

متنوق نشدند و برنگشتند از حق بودن دین محمد و آمدن محمد علیه السلام
الَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَيْتَةِ الْمَكِينَةِ الْمَكْرَاهَةِ مِنْ دِينِ هَٰؤُلَاءِ وَدِينِ
آیت توحید است و هر زشتی که در این دین و در پیان آن که ایشان ایمان
نیارند و نبود آنگاه ایشان اهل کتاب بودند و اما امروزه
لَيْسَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَفَرَموده شدند این اهل کتاب
در توحید و انجیل مکر بدین پاک که بنده کی کنند مرا اله تعالی را بی آمیزش
بکنند و باز گشتگان از کون محمد رسول الله و یتموا الصلوة و بیای دارند
غایز را و یؤتوا الزکوة و بدین زکوة را و ذلک دین البیته و این دین
ملت راست است و در قرآن نیز هم باین فرموده شده اند بس معلوم
شد که ایمان نیارند و در از جهت پیروی کردن در میان کافران و
برون بر پیغام ما و متابعت پیغمبر کردن است نصیب تو اینست که
حق را قبول کنی و حید نبوی با صل حق و انکار نکنی آیت زاجون
فعل بدتر است و کویند بس حق تعالی از حال ایشان خبر کرد و گوشت
ان الذین کفروا بدستی که آنکه مکر ویدند من اهل الکتاب از جهود
و پستیایان و انشرکتین و از بت پرستان فی نار جهنم در آتش دوزخند
عالمین پیغمبا وید باشندگان در دوزخ بنمود با هم من ذلک اولیک
هم شر الکریمه ایشانند بدترین آفریدگان از خوکان و خربان و کوان

و از همه آفریدگان بدترند حال دوستان را بیان کرد و گوشت جل صلا
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولیک هم خیر البریه بدستی که آنکه مکر ویدند
و ایمان آوردند و کارهای نیک کردند ایشانند بهترین خلقان این
آیت دلالت برین که مؤمنان صالح را عزت بسیار است نزد حق
برترند از هر شکر و کرسی و خلا پاکان متعده صدق خدا
مستند اینست که پیغامبران آدمیان افضل اند از پسر ملائکه و پسر ملائکه
افضل اند از جامه آدمیان و مؤمنان صالح افضل اند از جامه
ملائکه دلیل برین آیت است جز انکم عند ربکم خیر من عباد بنی
نوح علیهم السلام جز او پاداششان نزد پروردگار ایشان بهتر است
متیمی دایمی است که می رود در زیر درختان بهشتیان جویهای از
آب و شیر و عسل و شراب بهشتی و این جویها بر روی زمین بهشت
رود و بی منافی عالمین پیغمبا وید باشندگان در آن بهشتها همیشه
رضی الله عنهم خوشنود باشند حق تعالی ازین مؤمنان و رضو عنه و این
مؤمنان نیز خوشنود باشند از الله تعالی ذلک من خیر ربی این همه
مرکب را باشد که از خدای تعالی برتر سپرد و از گناه باز ایستد شیخ و النون
معری گفت رحمه علیه رضای بنده از خدای تعالی آن باشد که راضی بود
هر چه برسد بوی از حکم و درین آیت دلالت برینست که ربیب خدای تعالی بهترین

در حدیث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا جَوْنِ جَنَابِنْدَه شُد
 زَمِينِ رَا جَنَابِنْدَه نَحْمِي بَحْتِ جَنَابِنْدَه شُد كِه بَرَوِي زَمِينِ بِل
 كَسَنَدَه بَحْتِ عَمَارَتِي وَكُوِي مَانَدَه بَالَا مَوْبَسْتِيهَا عَمَوَار شُد وَصَوْرَتِ
 زَمِينِ بَدَل كَسَنَدَه وَفَقِيلِ اِيْن زِلْزَلَه دَو بَار بَاشَد كِي دَر اَنْ وَقْتِ كِه
 خَلْقِ رَا زَنَدَه كَسَنَدَه وَفَقِيلِ اِيْن زِلْزَلَه دَر اَوَّلِ بَاشَد وَفَقِيلِ دَر دَوِّمِ بَاشَد
 وَبَس وَ اِخْتِيَارِ كَشَافِ اِيْنَسِ وَ اَخْرَجْتَ الْأَرْضَ أَثْلَاقًا وَبِرَوَارَدِ
 اَز دَر زَمِينِ بَار مَایِ خُودِ رَا بَحْتِ آخِرِ دَر زَمِينِ بَاشَد اَز مَرْدَه كَانِ وَ كُنْهَایِ
 عَمَدِ رَا بِرَوْنِ اَمَكْنَدَه تَا بِرَوِي زَمِينِ اَفْتَدَه وَ قَالَ لَا يَنْسَئُ وَ بَكُوِيْدَ كَاغِ
 مَسْكِرَ قِيَامَتِ مَالِكًا هُ بُوْدَه اِيْسِتِ اِيْنِ زَمِينِ رَا بَحْتِ اِيْنِ جَنَابِنْدَه
 مَوَّامِنِ مَبْتَقِدِ قِيَامَتِ كُو بَدَلِ اَوَّلِ وَ عَدَّ اَتْرَ حَمَلِ وَ سَدَقَ اَلْمَرْكُوبُ اِيْنِ
 اِيْنِ قِيَامَتِ اِيْسِتِ كِه وَ عَدَّ كَرْدَه بُوْدَ خُدَايِ تَعَالَى اَمَدِنِ اَوْرَا وَاِ
 كَسَنَدَه بَحْتِ اِيْنِ دَر كَشَافِ جَنِينِ اَوْرَدَه اِيْسِتِ وَ فَقِيلِ جَنِينِ اِيْنِ اَوْرَدَه
 يَوْمِيْذِ تَحْدِثِ اَخْبَارِ دَر اَنْ وَ قَتِ كِه اِيْجَنِيْنِ شُوْدَ بَحْنِ كُوِيْدَ خُورَدَه
 زَمِينِ اَز اَكَا مِيْهَمَايِ خُودِ يَوْمِيْذِ بَدَلِ مَنِ اِذَا دَا اِلْعَامِلِ بَيْنَهَا تَحْدِثِ
 وَ اَلْمَنْعُولِ الْاَوَّلِ تَحْدِثِ مَحْدُوْفِ اِيْ تَحْدِثِ الْأَرْضِ اَلْخَلْقِ اَخْبَارِ بَا بَحْنِ
 دَر اَنْ رُوْزِ زَمِينِ خَلْقِ رَا خِرَ كَسَنَدَه اَز هَر جِهَ بَرَوِي كَرْدَه اَنْدَازِيْ
 وَ بَدِيْ بَانِ رَجَبِ اَوَّلِيْ كِه اِيْجَنِيْنِ كُوِيْدَ بِسَبَابِ كِه خُدَايِ تَعَالَى فَرْمَايَدَ اِيْنِ

پست

مید

اَتَا خِرَ كَسَنَدَه كِه فُلَانِ كَسِ بَر مَنِ غَا زَكْنَدَه رُوْزِ رُوْزِ دُوْزِ دُوْشْتِ
 كَا رَمَايِ نِيْكَ كَرْدَه وَ فُلَانِ كَسِ بَر مَنِ خُونِ نَاجِتِ كَرْدَه وَ بَر بَا
 وَ عَمَدِ اَمَكْنَدَه كُو اِيْ وَ مَنَدَه زَمِينِ نِيْز كُو اِيْ وَ مَنَدَه بَر مَنِ خُدَايِ اَتَا
 اِيْنِ رَا مَسْكِرَ مَبَاشَشِ كِه اَز هَر شِ تَابُوْشِ مَحْمَدِ فَرْمَانِ بِدِيْنْدَه اَكُوْمَقِ
 تَوْبَانِ بِي بُدَ مَوْلَا نَا رُوْمِيْ اَز اِيْنِ خَيْرِ مِيْدَدَه نِيْسِتِي كِه بِسِتِ غَنِيْ
 اَز خُودِ بِيْسِتِي بَحْنِ خِرَدِ كِي بِي بُرَدَه بَا دَر اَبَالِيْ جِئَمِ اَكُوْمَقِ شُد
 فَرَقِ جَوْنِ كِي كَرْدَه اَنْدَر قَوْمِ عَادِ آتَشِ مَرْدَه اَكُوْمَقِ جِئَمِ شُد
 بَا خَلِيْشِ جَوْنِ تَرْجَمِ كَرْدَه نِيْسِتِ كِه بُوْدِيْ نِيْلِ رَا نُوْرِيْ زَدِيْدَه
 اَز جِهَ قَطْعِيْ رَا رِيْسِيْلِيْ كُوِيْدَه كَرْدَه كُوِيْدَه وَ پَسَنَدَه بَا وِيْدَار شُد
 بَس جَرَادِ اَوْرَدَه اَو بَار شُد اِيْنِ زَمِينِ رَا كُوِيْدَه جِئَمِ وَ بَانِ
 لَزْجِ تَارُوْنِ رَا فَرُوْخَرْدَه اِيْنِ كُوِيْدَه جِئَمِ وَ دَلِ جَنَابِنْدَه رَا
 جَوْنِ بَدِيْ اِيْجَرَانِ فَرَا نَدَه اِيْنِ قِيَامَتِ اِيْنِ زَمِينِ پَرِيْكَ وَ بَدَه كِه زَمَانِ
 وِيْدَه كُو اِيْ مِيْهَادَه تَابَدَانِيْ كِه حَكِيْمِ اِيْسِتِ وَ خَيْرِ وَ مَصْلَحِ اَمْرَاضِ دَر مَنِ
 بِدِيْرِ تَوْحِيْدِ اَتَا پَسِ اَشْتَا تَا لِيْرَه اَتَا اَلْمَقَامِ قَدَانِ رُوْزِ بَار كَرْدَه
 مَرْدَمَانِ اَز چِسَابِ پَرَا كَسَنَدَه كَانِ تَا مَنُوْدَه شُوْدَه جَزَايِ كَرْدَار مَایِ
 خُودِ اِيْنِ اِيْتِ رَا دُوْ حَسَنِيْ كَسَنَدَه اَنْدَاوَلِيْ اَكْمَه مَرْدَمَانِ پَسِ اَز
 چِسَابِ بَار كَرْدَه بَهْشِيْتَانِ بَدَهْشِيْتِ بَارُوِيْهَایِ تَابَانِ وَ خُوشِ وَ دَه

زخیان

با کردند بد و نرخی سپاه رویان با غلبه و زنجیرها در دوزخ جزای کردار
 خود را نموده شوند و دوم آنکه باز کردند از کور با جای حساب و
 نموده شوند جزای کردارهای خود را من یمن مشغال ذرة خیر ایزد
 بس هر که کند انداره موردی یا انداره ذره که خانه در میان
 مشاع اش با دیده شود از نیکی جزا او را پسند و من یمن مشغال ذرة
 شر ایزد و هر که کند انداره از بدی جزای آنرا پسند و من یمن که کند
 انداره ذره نیکی کند جزای آنرا در دنیا پسند در حق خود و مال خود
 و فرزندان خود تا چون بمیرد ویرا هیچ نیکی نباشد و مؤمن ذره انداره
 بدی کرده باشد عقوبت آن در دنیا بوی برسد در حق وی برخی و بگای
 و بیماری یا در مال و فرزندان وی نقصان شود تا چون بمیرد ویرا
 هیچ گناه نباشد تا بقیامت عذاب کندش نصیب مؤمن اینست که
 و ایای نیکی کند و اگر بدی کند بتوبه و استغفار عذر آن بخواد **اَللّٰهُمَّ عَنَّا**
مِنَ الْقَالِیْنَ بسم الله الرحمن الرحیم و اَلْعَادِیَاتِ بجزمت اسپان روزه
صَبْحِ دم می زنند دم زدن یا در حالت دم زدن دم زدن ایشان
 دم زدن یا در عبادت خدا پس بجزمت اسپانی که می دهند بر پیک
 و آتش پرونی آید از پیک پسرهایشان چون بر زمین با پیک در
 دوند در شب **مَالِغِیْرَاتِ** صبحا پس بجزمت اسپان که غارت کنند در وقت صبح دم

کار از آنان **مَنْ** به تقابل بر انگیزد پسرهای خود در زمین که بود
 بدوند کردار او پس **مَنْ** به جمعا پس در میان جمع دشمن شوند در آن
 جای دویدن عین حمله کند در جنگ و خود را در میان شکوه
 اندازند **اِنَّ** آتایشان بدرستی که آدمی و قیل کافر که بکنند
 مر پروردگار خود را با سپاس است یعنی بکنند کوبیده است
 نعمت حق تعالی را و قیل خیل است و قیل کند کسبیت بکریهای
 حق را فراموشش کند و معیبتها را یاد کند و قیل کند کسی است که
 شما بخورد و بنده خود را اگر پسند دارد و عطا می خود را باز دارد
وَ اِنَّ عَلٰی ذٰلِكَ لَشَرِیْطٌ و بدرستی که این آدمی هراینه کواست
 بدین که وی کند است **وَ اِنَّ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَرِیْطٌ** و بدرستی که این آدمی
 از بهر دوستی مال سخت است یعنی بخین است مال بسیار جمع کند
 و زکوة نمی دهد و از محبت اهل گریز است مقصود وی خرد دنیا
 نیست و هرگز دوستی نمی کند با دوستان حق تعالی نصیب اینست که
 بدوستان خدای تعالی دوستی کنیم و از برای جاه و مال دشمنی نکنیم
 تا از انوار باطن ایشان محروم نماییم **مَنْ** بجزمتان دشمن بایران شدیم
 ما جرم دامانده ویران شدیم **مِیْکِنِم** از غایت جمل و عا **قَصْدِ** آثار
 عزیزان خدا **بِاسْمِ** همان خوش کن ای خدای خود **تَا** که در عظمت نامی تا بد

نور مرغایم و بس با خیمگان پیمازادی شناختیم آن سیمان محل
 حاضر است **لیک غیرت چشم بند و پا چریت** **افلا یخیم** آبس ندانین
 آدمی اذ **بعضی مانی البتور** چون زیر و زبر کرده شود در روز قیامت
 و **جصل مانی الصدور** و جدا کرده و کرده شود در سینه پست یعنی نیم
 در دله است از کوزایان و نفاق پیدا کرده شود و جزا آن داده
 این **ربهم** بوم **میز خیر** بد پستی که پروردگار ایشان در آن روزگاه
 باشد و بدانند که دارای ایشان را و اعمی و پای ایشان را و بد پستی
 ایشان **بسم الله الرحمن الرحیم** **الاربعه** روز قیامت که کوینده است دله
 بر سر و اندوه **ما القارعه** بیت این کوینده یعنی چیزی بزرگست و ما
ادیک ما القارعه وجه دانی تو که بیت این کوینده **یوم یكون** **الاقبال** **الکلی**
المبتوت کوینده است کردن کردن کشا و متکبر از او کافرا
 در روزی که باشد مردمان همچون پروانه پراکنده و ضعیف بی خود
 مانده و تیل همچون تلخ پا ده انبوه بیستی بعضی در آمیخته و ضعیف
انجبال **کالبحرین** و باشد کویان همچون پشم ریختن **المنقوش** از سم باز کرده
 شده یعنی کویان بدین بزرگی و مردمان باین قوت و مال و عزت از
 ضعیف می شوند پان حال مردم کرده و گشت جل جلاله **ما من** **ثقت** پس
 هر که اگر آن شود موازین بر کشیده ای وی جمع موزن باشد و ترا و نای

جمع میزان باشد **قوی عیشت** **راصیته** بس وی در زندگانی باشد
 پسندیده یعنی در بهشت باشد و اما **من خفت موازین** و اما هر که
 پسند آید بر کشیده نای وی **ما من** **بسم الله الرحمن الرحیم** **بسم** **مادری** یعنی با شش وی
 دوزخ بود **اشاده الهوی** فرود افتادن از بالا و اما **ادیک** **ما**
 و جدانی تو که بیت این دوزخ پان کرده و گشت **ما** **ما** **ما**
 آتش است پوزان خود **بسم الله الرحمن الرحیم** **الکلی**
 مشغول کرد شمار **الشکار** **تر نخ** کردن به بسیاری مال و فرزندان
 و جمع کردن آن مشغول کرد شمار از طاعتهای حق تعالی حتی **زرم** **الکلی**
 تا مرید و بکویستان رسیدید در حق جهودان فرود آمد نصیب
 موازین اینست که بسیار بدین مشغول نشود و استعدا آخرت مرد
 کند بتوبه و استغفار روی آورد **کلا** **پوت** **تعلون** **حقا** که زود
 باشد که بداند که در جه غلط بودید در وقت مردن بداند **کلا**
پوت **تعلون** **بسم** **حقا** که بداند در کور چون عذاب کور بخشید
 بداند که در جه کار بودید و جه غافل بودید از برای آخرت خود
 هیچ غم نداری **الهی** **ما** **را** **از** **خوا** **بخت** **پداری** **ده** **وار** **پستی**
 شتوت میثاری بخش باز فرمود **کلا** **لو** **تعلون** **علم** **الیقین** **حقا** که
 بداند و اینست **یقین** که شمارا به چالها خواهد بود پیش از مردن شتول

آخرت شود و غم دنیا بسیار بخورید و جواب او متدرست باز فرمود
 سر و تن بچشم مرا آینه بپوشید و دوزخ را هر آینه باز تا کید کرد و گفت
 ثم لست و نه عین الیقین بس هر آینه بپوشید و دوزخ را هر آینه هر آینه
 دیدن بجشم اینجا علم یقین داری فردای قیامت عین الیقین شود
 و پسوند از دوزخ طاعت نموده باشد ثم لست لکن بومئذ عین التبعیم
 بس هر آینه پشیده شوید هر آینه هر آینه بدان روز قیامت از نعمت که
 خدای تعالی در دنیا بشما داده بود چه کردی آنها را و کجی خرج کردی
 و از کجی حاصل کردی و شکر آن کشتی یا بی اتقی از خواب غفلت و ابرت
 کردی نعمت و از عذاب قیامت نگاه داری ما را بسم الله الرحمن الرحیم
 و انعم بحرمت روزگار و قیل بحرمت شب و روز و قیل بحرمت غار دیگر
 ان الایمان لکن خیر هر آینه آدمیان هر آینه در زبان کاری اند الا
 الذین آمنوا کما ان کسائی که گویند و عملوا الصالحات کارهای نیک
 کردند و تواصوا بالحق و یکدیگر را بکارهای حق وصیت کردند و زمین
 خود کار کردند و دیگران را وصیت کردند و فرمودند بران و توا
 صوا بالتقیر و یکدیگر را بفرمودند در بلاها و طاعتها نصیب تو ایست که
 خود را از زیان ابدی در امان داری و امر معروف و نهی منکر میکنی
 تا پسود دنیا و عقی حاصل کنی بسم الله الرحمن الرحیم وین لکل ثمرة وای

هر بدگویی و عیب کننده را در پیش روی گفته و هر بدگویی و عیب
 در پس و عقی و بوقل و بیکل و ادیست در دوزخ پر کرده از ایمان
 و زراتب دوزخیان که از شهرهای ایشان رفته باشد و دوزخیان بشنید
 از آن و این وادی جای بدگویان باشد و عیب کننده کان
 و این در حق کافری فرود آید که رسول را علیه سلام و مؤمنان را
 عیب کردی در پس ایشان و بدگفتی در روی ایشان نصیب تو
 ایست که زبان خود را از بدگفتن پسنان نگاه داری و خدا را
 حاضر و ناظر دانی و بگو کسی بگفتی انذی جمع مالا و عده انکه کردی
 مال را و شمار کردی و دش از برای حوادث روزگار و زکوة نداد
 یحسب ان ماله آفده کمان می برد که مال وی جاوید گردد و برادر دنیا
 کلامه جانیست که او کمان می برد بل که وی بمیرد و آن مال ویران
 قیامت هیچ سود ندارد و لیستند و هر آینه انداخته شود این عیب
 کننده فی الحطه در دوزخ و ما اذربک بالحطه و به دانی تو ای محمد که بیت
 حطه این حطه در که آتش است در دوزخ که هر چه در وی پند از پیش
 نار الله الموقدة التي تطلع علی الأفئدة این حطه آتش خدای تعالی است
 که برافروخته شده است بهتر و غضب او بر شود و برسد بر دلها آنهاست
 موصدة بدرستی که آن آتش دوزخ بیدوزخیان در بسته باشد همیشه که هر

از وی خلاص نیابند فی محمد و آله و انهم کاین محمد و عیسی باشند این دو زبان
 بر دارهای بزرگ کشیده شده از آتش دوزخ و باشد در که درهای ایشان
 زنجیرهای این قول ابن عباس است رضی الله و بر قول دیگر درهای دوزخ را
 از بس بند بستنهای آتشین و استوار کنند تا ایشان نوسید شوند از
 پیرون آمدن نصیب تو نیست که از بدگوشی مریدان نازاد و بگو که دن
 و غیبت کردن و از کردن و زکوة ندادن تو به کنی و زبانت را در
 قرآن و ذکر و شکر مشغول داری تا باشد که ازین عذاب خلاص یابی
 بسم الله الرحمن الرحیم الم تر کیف جعل ربکم اجاب النیل او یزیدی تو ای محمد
 چگونه کرد خدای تو بپاران پس عیسی و اوستی که چگونه هلاک کرد آن
 لشکر را که بایشان بیل بود و بتول امام متاعل یک پس بود بایشان و بتول
 امام مجتهد هشت بیل بود بیل بزرگتر از نام محمد بود از برای آن
 اصحاب نیک گفته شد اضافت بیکی که الم جعل کیدهم فی غفلی انکود
 سخاوت ایشان را عیسی مکر ایشان را ناجیز و باطل کرد و آن مکر ایشان
 آن بود که خانه کعبه را خراب کنند ایشان را جنتی تعالی خراب کرد و
 و از پیل علیهم السلام و فرستاد برایشان جنتی تعالی مرغانی آبا بیل کله کله
 و قیل کلهای مرغان را برایشان همچون مرغ بود و گشت همچون یک پیکار
 و قیل پسندید بودند و قیل سبز بودند تر میهم بخاره من بجیل می انداختند آن

مرغان بران لشکر سپهرهای بنه شده با تش و قیل من بجیل عیسی
 از ایشان اول مجاهدیم بعضی ماکول بس کرد ایند جنتی تعالی لشکر را
 همچون برک گشت خورده شده عیسی ناجیز کردشان همچون برک
 گشت که پیوران را از آنجورند و بگردند و در زیر پای ایشان نایزند
 قصه این بود که پادشاهی از ترپایان در صناعی بمن کلیستانی
 عیسی پسند ترپایان را پست کرد که مثل آن کسی ندیده بود و در
 مود که مردم بخانه کعبه پنج زنوند و باین خانه که من پاخته ام
 آنجا روند و هیچ کس از اندیشه آتش افشا و آن خانه از ترپایان پخت
 از قدر خانه کعبه آن کافر سوگند خورد که خانه کعبه را ویران کنم
 یکی از امرای خود که نام وی ابرمه بود با لشکر بسیار و پستاد
 و بایشان بیل بود محمود نام پیش رو لشکر از پاخته بودند
 چون بولایت حرب رسیدند لشکر حرب بایشان جنگ کردند لشکر را
 شکستند و ملک حرب را فرمودند تا آن پیل را می کشید چون
 نزدیک مک رسیدند لشکریان ماهای میکا را غارت کردند و از آن
 جدر پول عبد المطلب و یسیت اشتر گرفتند عبد المطلب پیش
 ابرمه آمد او را عزت بسیار داشت چون شنوده بود نام ویرا
 ابرمه گشت جرات الله و پیش من گشت از برای اشتران خود که لشکریان تو

و این لشکر که این کعبه را ویران کرد

گرفته اند ابرمه گفت مرا از تو خوش آمد چرا در غایت سکر دی
 کعبه را که خرمه اعراب با و پست تا من باز گشتمی اشترازا با و دادند
 عبدالمطلب گفت این خانه کعبه را خداوندی پست که او را نگاه دارد
 را با آن چه کار عبدالمطلب بگفت آمد و مرد ما را فرمود تا که بختند و گویا
 در آمدند او ماند و یک کس دیگر عبدالمطلب ملته در کعبه را گرفت
 و گفت یا رب لا ارجو کم سوا کا فامنع منم چاکا ان عدد البیت من عبد
 المنعم ان یخر بوقا کایستی ای پروردگار من امید منی دارم از
 بیج کس مگر از تو باز دار این لشکر را از خانه کعبه که از آنست
 و دشمن کعبه دشمن پست ابرمه لشکر را را پست و طرف خانه
 کعبه روان شد پیش روایش آن پیل بود ملک عرب گفت آن
 پیل را ای محمود این حرم کعبه است بجهه کن خدای تعالی را و باز
 کرد و حال آن پیل بجهه کرد و باز گشت هر چند بر سپر او زدند و حرم
 در نیامد و عبدالمطلب دعای کرد و دست در ملته در کعبه زده بود که
 ناکاه از غیب لشکر مرغان پیدا شد مانند فراشته که در مشار هر یکی
 پسگی از پیک کلا نتر و از غوغا خورد و بر هر پسگی نام آن شخص
 که می رسید نوشته بود از کلاه آهنین می که شست و مرد را و آب را
 هلاک می کرد همه لشکر هلاک شدند مگر آن پیل که خدای تعالی را بجهه کرده

آن پسگهارا می انداختند یک کس از لشکر کویت و پیش نجاشی
 و خبر لشکر را بوی گفت یک مرغ بر سپروی ایستاده بود چون
 خبر را تمام کرد پسک بر سپروی زد و وی افتاد و مرد نصیب
 مؤمن ازین فتنه آنست که با دوستان حق تعالی دشمنی نکنند
 و بر بنده کان حق تعالی مکر نکنند و خود را مانند ایشان نکنند
 تا مردم را مرید سازد و ایشان را از وی حق بگرداند که خوف
 آن باشد که بی ایمان رود و خود با الله من دلف بسم الله الرحمن الرحیم
 بدانکه در کشف و کواشی آورده است که در معجزاتی کعب
 رضی الله عنه الم رکیف و لایلاف را یک پیوره داشته است
 و بسم الله نوشته نشده است در میان ایشان و امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه هر دو را در یک رکعت نماز شام خوانده است
 و معنی چنین باشد که هلاک کرد حق تعالی لشکر اصحاب پیل را پس
 کرد ایشان را ناجیه همچون برک گشت خورده شده لایلاف پیش
 از هر سزاواری دادن قیده اقریش که آن اهل مکه اند ایلا منیم
 رجعت انشاء و الصیف از برای ملازمت کردن و خوی کردن
 ایشان دو پیوزا یکی رستان پهن و دیگر در تابستان بشام
 در هر پای دو بار سپر کردند و ایستاده باشند در مکه که در می

از خوردنی و پوشیدنی پیاوردندی جنائی که کفایت کردی ایشانرا
حق تعالی منت می نهد بر ایشان که لشکر دشمن شمارا هلاک کردیم
بر مغان ایسمان تا عزت کعبه و عزت شما در همه جایها پیدا کرد و هیچ کس
نقد شما نکند اذاکان الامر کذلک فلیعبدوا رب هذا البیت جوکنه
چنین است بس بندگی کنید خداوند این خانه را الذی یطعمکم
من جوع آن خدایی که خوردنی داد شمارا از بس کرپسگی و امنتم
من خوف و ایمین کرد ایند شمارا از ترس در همه پیغمبرها شمارا عزیز
می دارند خلق و شما ضرر نمی رسانند تا شما در مکه طعامها و نعمتها پدید
و بخورید و هیچ ترس نباشد شمارا از عرب و بی از عجم بس می باید که
شما کافر نشوید و بندگی حضرت خدای تعالی بکنید و بت پرستی
نکنید و این همه عزت شما و عزت کعبه و مکه بسبب رسول ما است
علیه السلام که در میان شما پیدا شد ما بعلم قدیم دانسته بودیم
پیش از پیداشدن او جای او را از دشمن نگاه داشتیم چون
او پیدا شد بطریق اولی او را و پیروان او را نگاه داریم
غیب درویش اینست که دوستان حق تعالی خدمت کنند تا
به برکت ایشان در امان ماند از بلا و ستم دین و دنیا چون در دنیا
به برکت و دوست دشمن را هم از شر یان او بازی دارد و از پیروان

دوست خود اگر بکارا بگرداند در دنیا و عقی از کرم او دور باشد
پرست کن تو خاک هر یکدیده را که بسوزد و هم پازد دیده را
کحل دیده پاز خاک بپاش را تا پنداری پرا و باش را که ازین شکر کردی
زین افتخار سوزنی باشی شوی تو و تو لغتار بس روغاموش باش
از انبیا زیر ظل شیخ و امر او پند و رز که به مستعد و قابل
مسخ کردی تو زلف کاملی هم را استعدا و امانی که پرستی پند
را از باختر مان و مان ترک چسب کن با شنان و رنه ایلیمی شوی چنان
کو اگر زهری خورد شهیدی شود نو اگر شهیدی خوری زهری شود
کو بدل گشت و بدل شد کار او لطف گشت و نور شد هر تار او و معنی
این سوره را غیر این نیز گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم آیت الذی
یکذب بالذین او ندیدی ای محمد انکس که دروغ گوی میدارد ترا در
آمدن قیامت و ایمان نمی آرد و روز قیامت که مردم زنده شوند
از برای چپاب و جزا دادن در پیشه خدای آورده است که نیمه
این سوره در حق جو بگو و عبادت آن ملعون این بود که چون کسی
بیمار شدی بر سر بالین وی نشستی و گفتی مرا وصیت کن و چیزی بگو
و مالهای یتیم را اگر منتهی و اگر از وی طلب کردی آن یتیم را بر وی
و بخت گفتی بس در حق وی این آیت آمد فذلک الذی یخرج الیتیم در کما

ازان آب خورد اول کپانی که پایند بر کوثر فیه ان مهابر باشد
 و آن حوض من باشد و آب وی از پدرة المثنی بود و آن حوض را
 چهار کن است بر هر کنی یکی از چهار بار من باشد هر که چهار بار را
 دو پست دارد ازان آب بر مندهش و هر که یکی از پست نژادش دارد
 ازان آب بر مندهش فصل در کتب و انجیل بس غار که از برای پروردگار
 خود و اشتر قربان کن از برای رضای خدای خود که عزت دین و دنیا
 و همه معجزات تو که امانت و مقامات تو از حضرت او پست دشمنان تو
 بت برستی می کنند و قربان از برای بتان می کنند تو و است تو بنیک
 و طاعت من کنسید که من شمار شرف و عزت و خیر پسیر دادم
 هیچ تنی را و هیچ امتی را آن نداده ام ان شاکن موالاتی بر برستی
 دشمن تو است دم بریده و بی خیر و طاعت در کشف او رفته که
 کافران می کنند که محمد صبور است یعنی فرزند و برادر ندارد چون
 وی ببرد و دین وی بر افتد حق تعالی فرمود که دشمن تو دم بریده
 در کشف آورده است که ابروی گم را می گویند یعنی دشمن تو
 محزون بی دم است که در دنیا و آخرت ملعون است و چون ببرد
 بروی لعنت و عذاب باشد تا قیامت و هر که است تو باشد بر تو
 خلوات فرستد و ترا دو پست دارد و بر بالای منبر یا منادی و منار یا

نام تمام الدیاد کنند و برای محبت تو جان باز بیا کنند و هر سال
 چندین عاشق زیارت تو بیایند نصیب تو این است که دوستی
 دو پستان او را بشمار خود پیازی و از دشمنان دو پستان حق
 تعالی دو دواشی و اگر دلی حق را فرزند نباشد هیچ باک نیست همه
 ملی روان وی فرزند ان معنی ویند و در دعا و سلام بر ملکان
 داخل است که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بسم الله الرحمن
 الرحیم قل یا ایها النکاح قرون بکوی ای محمد این کافران که لا اعبد
 ما نعبدون می پرسیم و بندگی نمی کنیم آنچه شما اورا بنده کی می کنید
 در حال یمنی من بتان شما را بنزدکی خوانم کرد و لا انتم عابدون
 ما نعبدون و نه شما بندگی خوا میدان کرد در زمان آهسته آن خدایی که
 من بندگی او میکنم در حال و لا انما نعبدون من بندگی خوانم کرد
 در استقبال ما بعد از آنچه شما بندگی می کردید در زمان گذشته و لا
 انتم عابدون و شما بندگی نمی کنید ما آنچه آنچه من بندگی میکنم
 او را انکم دین گم مر شمار است دین شما یعنی پرستی وی دین و مر است
 دین یعنی اسلام و مسلمانان و حکم این پیوسته شد بابت سیف
 و سبب نزول این بود که کافران مکه گفتند مر رسول را علیه السلام
 تو یک پهل خدایان ما را خدمت کن تا ما خدای ترا بندگی کنیم این پیوسته

آمد رسول علیه السلام برایشان خواند و گفت شما بدین شما کار
 کشید و من بدین خود بدین بودند و اجازت جنگ نبود تا این آیت
 که اقله است بر کس و این آیت را ایت سیف گویند خضیب مؤمن ازین
 پیوره اینست که صبر کند در کار با و پسینان و بی ادبانی و با کان
 ناپاکان اشتغال نماید تا نصرت الهی ظاهر شود در حدیث آمده است
 هر که این پیوره را بخواند جنان بود که از چهار بخش قرآن یک بخش را
 خوانده باشد و در کواشی آورده است که این پیوره و پیوره افضل
 مشتقشان میگویند هر که این دو پیوره را بخواند از فراق و کفر برآید
 شود و بداند که در کعبت اقل نماز با دعا این پیوره را بخواند
 در دوم قل هو الله احد بسم الله الرحمن الرحيم اذا جاء نصرکم و الفتح
 چون پایدار یاری کردن خدای عز و جل خود را و پایدار شد و نوا
 بر رسول خدای تعالی و در آیت انما یزید فی دین الله افواجا
 و پیانی تو مردمان را که درمی آیند در دین خدای تعالی یعنی در دین اسلام
 که که کرده و قسید قسید یعنی بسیار و انبوه هیچ محمد رجب بس پاک
 یا دکن یا پستایش کن و در کار خود را یعنی صفات ناپسند را دور کن
 و صفات ناپسند را بگو یعنی حق تعالی منزله پاک دار ازین که وی جسم
 باشد یا در جانی یا از چیز باشد یا بر چیز بود یا همچون چیز بود یعنی همه صفات

او
 علیه السلام

پس را از وی نمی کن - نه صفات پاک را اثبات کن چون علم قدرت
 و سبح و بحر و کلام و امش - این لیکن گفته می شود و هو السميع العظیم
 و الا کرام اشارت باینست و استغفر و آمرش خواه از وی
 اندر بد پستی که وی و قیل از بهر آنکه وی کان تو ابا بود و پست و
 و خواهد بود نیک نیک قبول کننده توبه بهر گناه کاران و این کانه را
 کانه بر ندیده گویند بد آنکه در پشترت پذیر آورده است که مراد ازین
 فتح فتح است و خواجہ امام ابو بکر اسم رحمة الله گفته است که
 فتح اینجا مراد نیست که فتح در ستمان بوده است و این پیوره در
 پشترت نازل شده است و اذا از برای استقبال می باشد
 بسم الله الرحمن الرحيم چون این آیت آمد که و انذر عشیرتک الا من
 یعنی بچشم ده و برتر پان خویشان نزدیک خود از عذاب قیامت
 رسول بر کوه صفا که در مکه است برآمد و با و از بلند خویشان خود
 آواز داد چون حاضر آمدند گفت بر رسید از عذاب سخت و بگوید لا اله
 الا الله محمد رسول الله و ایمان و دین حق را از من قبول کنید ثم رسول
 ابو لهب پیشی گرفت تا بر نزد رسول را علیه السلام و گفت تا که از
 و خورشید یعنی هلاک باد ترا از برای این طلب کردی ما را حضرت خدای تعالی
 این پیوره فرستاد و گفت بل جلا بخت یاری کن و زیان کار بود

مکه

در

و حیات و خلق و ارادت و کثرت

نصرت بر اهل مکه است

و الله اعلم

هلاک آن کار که

القرآن سکون الما و یجی

ابولهب است و بت و تهلک شد ما غنی جنة ناله دپودندارد و ویرا ملایک
 بسیار او و ما کسب و آنچه کرد و کز قیل و فرزند ان او سود نداشت
 او را و پنج پسر داشت محمد بن قنوه و پسر را کسب کویند سیف بر پستی کند
 باشد که در آید این کافران را ذات لب آتشی را که زبانه رنده است
 یعنی آتش و وزخ که همیشه کرم و قیلان باشد و امراته حمالة الخط بود
 بود که در آید زن در آتش و وزخ زن ابولهب که خبر کش بود خبر کش
 حالت الخط کویند یعنی بردارنده میز و در حدیث است که خبر کش
 در بهشت در نیاید القراءه برفع حالت الخط و بالصب فی جدها قبل من بعد
 در کردن وی باشد پس از لیف خرما و قیل زنجیر حکم باشد در کردن
 وی پس حکم زنجیری از آهن مثلاً ذکر از دمانش در آید و از راه دیگر
 پروان آید و بر کردنش بچند و قیل حالت الخط از بهر آن گفته میاید
 که خار معینان آوردی و در راه مصطفی علیه الصلوة و السلام و یاران او اند
 چون پیشتر ایشان پای برهنه بودند خار در پای ایشان در آمدی و
 او پس یار رسول علیه الصلوة و السلام بود و ایم رسول را می رنجاند
 نصیب تو اینست که دشمنی کنی بدو پستان حق تعالی تا بعد از ابوی
 مبتلا نشوی منکر مباش عجم ابولهب و صادق باش عجم ابوبکر
 صدیق ناله و پستان حق تعالی را ابولهب می باشد در جمیع سبک و جان هم بود

رند

ما شده

نمی باشد و می شود است و نه

باشد بسم الله الرحمن الرحیم من نوالله اجد بکوی ای محمد خدای یکپست
 یکی از جهت عدد و نشاید گشت از بهر آنکه او معدود نیست و بتجری
 و میثاقی نی سبب نزول این پوره این بود که کافران گفتند
 که خدای خود را صفت کن که از چیست از زر است یا نقره
 یا از غیر آن و ویرا شریک پست یا بی حق پس چنان و تعالی این پور
 فرستاد که بکوی ای محمد که خدای من خدای عالم است و او
 یکپست که در ذات و صفات خود مانند هیچ چیز نیست الله
 الصمد خدایست که پناه نیازمندانست همه کس محتاج او باشد
 و او محتاج به هیچ چیز و هیچ کس نیست قیل معنی الصمد آنست که
 محوف نیست یعنی در و کا و اکی نیست و بخوردن و آشامیدن
 ندارد الصمد اشارتست بنبوت جمیع صفات کمالی و ادرم یلد
 تا آخر اشارت است بنبی جمیع نقصان و زوال نصیب در ویش
 اینست که اختیار خود را بصد کند ارد و خود را محتاج و اند جنین
 وقت در عدم بود بی اختیار فیض می یافت صد هزاران سال بود
 در قطار بمحو ذات هوایی اختیار کی رسم زین جابرین جار شاخ
 کی جسم در مرغ جان زین منار میچکس را تا نکرد او نفا نیست
 ره در بارگاه کبریا جیست معراج فلک این پستی عاشقان را مندب

در پستان

لم یلد کس از وی نژاد پس ویرازن و فرزند نیست و لم یولد و
 و او از کس زایده نشد یعنی همیشه بود و باشد و او قدم است
 و محدث نیست و لم یکن که گنوا احد و نیست و بنود و خواهد بود و
 مانند هیچ کس در حدیث آمده است که قل هو الله احد ثلث قرآنیست
 یعنی هر که یکبار خواند بخوان باشد که از پی بخش قرآنی یکی را خواند
 باشد نصیب تو ازین پوره اینست که هر چه در عقل و فهم تو آید که خدا
 تعالی آیت از ان منزله است و عقل و فکر را بکنه ذات او را و
 بیچکس و پنج چیز پستی معبودی و لایق پس خودی نیست مگر خداوند
 یگانه احد و محمد منزله از والد و ولد و بی نیاز از مومن و مدد و مبارز
 میدان فصاحت را در وصف او عبارت شد و پادشاهان هر صدهشت
 در پیرو پهلوی او پای نهایت لکن نهایات از باب عقول را در بدایت
 معرفت او جز تحیر و تماشای دلیلی فی و بصیرت صاحب نظر از در اشعار
 عظمت جز کفای و تجانی و تماشای سبیلی فی ظواهر اشیا در ظاهریست
 او باطن و باطن اکوان در باطنیت او ظاهر حبیب او در مقام محمود
 محمدی از او در کل که ذات محمدی در عبادی عاجز است ۵ اعتقاد الودی
 عجز الواصفون عن صفته ۵ سبح علینا و اینا بشر ۵ ما عرناک حق مبینک
 بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الفلق الفلق سبیده دم و بوی فلقی

برابر

چاه که فلق نام دارد

من الفلق شکافش لان اللیل فلق عند الاحم فلق الشی و شکفت
 چیزی را فلقا سمعت کذا من فلق فیه شنودم از شکاف دمان
 بموی ای محمد پناه می گیرم به پر دکار فلق یعنی سبیده دم که
 از شب پیرون می آید و قیل فلق بایست در دوزخ که چون
 کشت ده شود فریاد از دوزخیان بر آید از پختی عذاب او و پیر
 عبا بی آورده است که رسول علیه الصلوة و السلام فرمود که
 در ان خانه که فلق است شش طایفه باشند امیران ظالم و کسا
 و صبیتمان باشند و خیانت کنند و حق یتیم را تلف کنند و کلا
 بازار را و دیهاکه بد باشند و در میان مردم را پستی نکنند و دیگر
 بجنگان مردم که لواطه را بر خود روا دارند و دیگر آن طایفه که
 بایشان لواطه کنند و دیگر انکی که برای ریا رباطها و عمارتها
 و یا از برای غیر ان عمارت پستانند و بخود خرج کنند و قیل فلق آنچه
 می کشاید حق تعالی از ان همچون دانه اخرا و غیر آنکه در خنان از وی
 پیرون می آید همچون ابر که باران از وی پیرون می آید و چشمهای آب
 و ارقام مادران که فرزندان از وی پیرون می آید من شر ما خلق
 از بدی آنچه خدای تعالی آفرید از ان همچون ماران و کشت و مان نژاد
 و دیوان و پریان و آدمیان الخلق آفریدن و من شر ما خلق از او

چاپیست

نشان

و شهر

از خلق

و از بدی شب تا یک چون در آید و قیل القادسی پیر وین چون بپای
 شود و من شرافات فی القعد و از بدی زمان که جا دوی کنند
 و بد من در کره با و من جاسد از اید الحیدر و الجیو و بد خو این
 و از بدی بد خواه چون بد خو ای کند بد اکنه در کواشی و غیر آن آورده
 پس بزرگ این دو پوره آن بود که رسول علیه الصلوة و السلام را
 جا دوی کرد و لید بن اعصم جنود و دختران او شش ماه جا دوی بود
 و بیمار شد و بر و پان خود صحبت می داشت و موی در اعضای او
 درشت شده بود و رسول علیه الصلوة و السلام در خواب بود که
 و فرشته آمدند یکی از دیگر را پرسید که مر در چه شده است دیگر
 او را جا دوی کرده اند و لید با خود خراشید اموی از شانه او کشی گرفته
 و در دندانهای شانه یازده بار کرده اند و بزده کمان آنرا
 در خلاف کل حرمانها ده اند و در زیر کل در فلان جا معین نهاده اند
 و سبب خلاصی اینست که کسی برود و آنرا پارد و این دو پوره را
 بخواند آن کره بکشد ده شود و وی صحت یابد چون رسول علیه السلام
 بیدار شد این هر دو پوره او را یاد شده بود و فرمود کسی را که در آن
 جا ده آمد و آن زه کجا را با کرده با پیر و آن در و چون یک آیت بخواند
 یک کره بکشد ده می شد چون تمام بر خواند هر یازده کره بکشد ده شد

کواشی
موتی

دلیل غاصم

عروسان جمع
عروس و عروس
زن

دگر کش رسد که
جا دوی که کرد
است کف دگر کش

و صحت یافت و الله اعلم و من شرافات فی القعد و از بدی زمان که جا دوی کنند
 الرحمن الرحیم قل الجود و بوب الناس الناس و الانا پس مردمان
 الانا پس جماعت بجوی ای محمد پناه می گیرم پیر و در کار مردمان
 ملک الناس پناه و شاه مردمان الله الناس پس بجای مردمان من
 شرافات پس از بدی دیو و پوسه کشنده یعنی اندیشه بد اکنه
 در دل الخناس دیو بس باز روزه و پیر در کشنده در حدیث
 آمده است که دیو الخناس در درون آدمی است و دمان وی
 همچون دمان خوک است و بتول امام مقاتل و بتول امام قاتل و دمان
 وی همچون دمان پیک است و دمان بر دمان آدمی نهاده است
 و اندیشه های بد در دل وی می اندازد چون خدای را یاد کند باز
 پس رود و چون غافل شود باز کرد و دماندیشه های بد پیدا کند
 همچون زنا کردن و شراب خوردن و خون ریختن در دل وی می اندازد
 و همچون خون در رک وی می در آید الذی یؤیثو پس فی ضد و الناس
 این دیو که اندیشه های بد می اکنه در و کما در پینه های او میان
 من الجنة و الناس پس آن و پوسه کشنده از دیوان باشد و از دمان
 چنانکه حق تعالی گفت و کند کج جعلنا کل بنی عدو و اشیاءین الجن الانس
 یسئ مجنن کرد اندم ما هر پناه مبری را از دشمنان که دیوان آید باشد

دیوی ماسد باز رسد و دگر کشنده

دل آدمی

و دیوان پر یان باشد وی گویند دیو مردم از دیو پری بدتر است
 نصیب در ویش آیت که از یار بد و تحتین بد که منکر درویشان باشد
 دور باشد و محبت بکسی که پیکان باشد یعنی برادر طریقت او نباشد
 ندارد و یار بد بر تر از یار بد باشد و دور باشد از کسی که خود را بصالحان
 و زاهدان مانند کرده است و شیخ شده و از حرام دنیای گیرد و از حقیقت
 پیچ نصیبی ندارد و و مرید از از حرام خوردن و گرفتن منع نمی کند
 و در حقیقت از دشمنان دین است که شیاطین الا پس ایشانند
 بحق تعالی پناه گیر و از وی و بافعال بد ایشان خاطر خود را پریشان نذر
 و عمل کند بدین آیت که خذ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْوَفِ وَاَعْرِضْ عَنْ قُلُوبَ الْغَافِلِينَ
 و از حق تعالی محبت صالحان و دوستان او طلب کند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا

اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى الْتَوْفِيقِ الْاَبَدِ

وَالْاَحْيَاءُ يَا ذَا الْجَلَالِ

وَالْاَسْرَامِ

